

فرهنگ نو



زنده کننده زبان فارسی فردوسی طوسی

تألیف

حسن عمید و فریدون شادمان

جلد اول

آ . ۱

(آر ویلان — ایهام)

حق طبع محفوظ (نبره انحصار ۲۴۶)

تهران ۱۳۰۸

پانچانه سرودی

قیمت ۵ قران

اخطار

چون قسمت مهمی از لغات مشمول
بابهای آ و ا است جلد اول باین
حروف اختصاص داده شده . جلد
دوم شامل ب ، پ ، ت ، ث
تحت طبع است و عنقریب منتشر
خواهد شد



ایسکین شد

فرهنگ نو

تألیف

حسن عمید و فریدون شادمان

حق طبع محفوظ (نمره انحصار ۲۴۶)

تهران ۱۳۰۸

چاپخانه مشروطی

بنام ایزد بخشنده مهربان

خیلی خورسندیدیم که با تأییدات خداوندی و در ظل توجهات کامله اعلی حضرت شاهنشاه پهلوی موفق گردیدیم مجموعه از لغات فارسی و اطلاعات مفید علمی بنام فرهنگ نو برای هموطنان عزیز تهیه نمائیم؛ فرهنگ نو بسبب دایرة المعارفهای کوچک اروپا تالیف شده، یعنی علاوه بر لغات مصطلحه زبان، اصطلاحات علمی: فیزیک، شیمی، جغرافیا، تاریخ و غیره را نیز شامل است؛ در قسمت جغرافیا و تاریخ، مطالب راجعه بایران را قدری مفصل تر نگاشته ایم تا مراجعه کنندگان در خصوص وطن خود اطلاعات بیشتری کسب کنند؛ گذشته از لغات عربی و ترکی، لغاتی هم که از السنه اروپائی گرفته شده اند چون استعمال اغلب آنها ناگزیریم و تقریباً حیثیت بین المللی هم دارند با املاء لائینی درج شده اند. در ضبط لغات عربی، سعی بوده ایم لغاتی را جمع آوری کنیم که در زبان فارسی مورد استعمال هستند، از لغات مهجوره فارسی هم آنها را که سهل التلفظ بوده و ممکن است جای بعضی لغات خارجی را بگیرند مندرج ساخته ایم.

چون فرهنگ نو اولین کتاب لغت فارسی است که باین سبب تالیف شده، امیدواریم اگر قارئین محترم نقیصه یا سهو جزئی ملاحظه فرمایند اغماض کنند. از خدا خواستاریم ما را موفق گرداند که بیشتر از این بمعارف مملکت و هموطنان گرامی خود خدمت نمائیم.

علامات

برای اختصار علامات ذیل ذکر شده :

ترکی	علامت	ت .
جمعیت	«	جم .
رجوع کنید	«	ر .
شهر،	«	ش .
طول	«	ط .
عربی	«	ع .
فارسی	«	ف .
فرانسه	«	فر .
یونانی	«	یو .

آئروپلان Aéroplane رجوع کنید

به لغت طیاره

آئسیوس Aétius سردار رومی،

در ۴۵۱ م. آتلا پادشاه هون ها را شکست داد، بامر امپراطور والتینین کشته شد

آئود - ر. آگره و آئود

آئین - ف. آرایش، زیب، دستور، طرز

آئینه یا آینه - ف. قطعه شیشه مسطح

یا کروی. نور را منعکس میکند. در پشت

آن ملقمه قلع وجیوه است

آب - ف. رونق، خوبی، رخشنده گی

آب - جسمی است مایع، از ترکیب اکسیژن

و هیدروژن حاصل (H^2O) در طبیعت

به مقدار زیاد موجود، سه ربع روی زمین

را فرا گرفته، در ۱۰۰ درجه حرارت

بجوش میاید در یک درجه زیر صفر منجمد

میکردد.

آباء - ع. پدران، جمع اب

آباد - ف. مقابل ویران

آبادان - ش. ایران، در ساحل شط العرب

۴۰۰۰ جمعیت، قسمت عمده سکنة از ملل

خارجی، نفت جنوب بتوسط لوله های آهنی

باین شهر وارد و به نقاط دیگر حمل میشود

آبادیه - از بلوکات فارس، قصبه آن

نیز به همین نام ۲۰۰۰ جمعیت با توابع

آبان - ف. ماه هشتم شمسی

آبئوکوتا Abbéokouta ش.

نیجریه ۵۱۰۰۰ جمعیت

آب بازان - (راسته) حیواناتی که

همیشه در آب زندگی میکنند با آنکه گاهی

در آب و گاهی در خشکی بسر میبرند

آنهائی که همیشه در آب زندگانی میکنند

یا ندارند دمشان پهن، دستها تبدیل به باله

که به آسانی شنا کنند، خانواده های مهم

آنها: فکها، مرسها، بالها، کاشالوتها

آبجو - ف. (یا بیوه) یکی از مشروبات

الکلی، از جو گرفته میشود

آبجست - ف. (بفتح خا) میوه ترش

شده و فاسد

آبخورد یا آبخور - ف. نصیب، قسمت

بمعنی رودخانه و تالاب و آبخور نیز

گفته شده

آبخوری - ف. لیوان، ظرف کوچک

برای آب خوردن

آبخوست - ف. جزیره

آبخیز - ف. موج، زمین برآب

آبدان - ف. مئانه، جایی که آب در آن

جمع شود

آبرو - ف. شرف، عزت

آبست - ف. (بکسر با) مخفف آبستن

آبستن - ف. حالت زن و هر حیوان ماده

از موقع گرفتن نطفه تا زمان تولد بچه، مدت

طبیعی آن در انسان ۲۸۰ روز

آبشار - ف. سیل آب که از بالا پائین جاری

باشد ، مهمترین آبشارها را شطوط نیگارا ،
رامیز و غیره تشکیل میدهند

آبشخور - ف. روزی ، قسمت ، محل
اقامت ، جای آبخوردن

آبکار - ف. سقا

آبگند - ف. باتلاق

آبگیر - ف. حوض ، تالاب ، جایی که آب
در آن جمع شود

آبگینه - ف. شیشه ، بلور ، شیشه شراب
و غیره

آبل Abel (هانری Henri) ریاضی
دان نروژی (۱۸۰۲ - ۱۸۲۹ م)

آبلار Abélard (پیر Pierre) عالم مذهبی
معروف فرانسوی . ثابت میکرد که مذهب

باید نتیجه عقیده و عقیده مبتنی بر فکر آزاد
باشد . معاشقه او با هلوئیز تارکۀ دنیا منجر

بر اخصاء وی گردید (۱۰۷۹ - ۱۱۴۲ م)

آبله - ف. (بکسرا) تاول ، برآمدگی پوست
بدن در اثر سوختگی یا سائیده شدن

آبله - مرض مسری ، بعد از دوره مخفی
تاو لهای مخصوص روی پوست بدن ظاهر ،

پس از خشک شدن آنها ور یختن پوستهای
خشک شده ردهای همیشگی روی پوست مینماند

آبله کوبی - تلقیح مایۀ آبله برای جلوگیری
از ابتلاء به آبله طبیعی ، کاشف آن جنر

آبنوس - درختی است که در آفریقای
شمالی و آسیای جنوب غربی میروید . چوب

آن سنگین و سخت . دارای لکه های سیاه
در بری بکلی سیاه میشود . برای ساختن

اشیاء چوبی قیمتی استعمال میشود . بدل آنرا
از چوب کلایی . آلو . بلوط و غیره درست
میکنند .

آبومهی Abomey ش. داهومی در
آفریقا ۹۰۰۰ نفر جمعیت

آبونمان - اشتراك روز نامه . مجله .
کتاب یا چا در تئاتر

آبیاری - ف. میرآب . کسبکه باغ یا زمین
زراعتی را آب میدهد

آبیاری - ف. آب دادن باغ یا مزرعه

آبیدس Abydos شهر قدیمی مصر علیا
آثار معابد و مقابر کهنه در آنجا دیده میشود

آپارتمان - فر . عمارتی که دارای
اطاقهای بسیار باشد

آپنین Apennins سلسلۀ جبال در اروپا ،
سرتاسر شبه جزیرۀ ایتالیا ۱۳۰۰ کیلومتر

بلندترین قله آن از ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ متر

آپوتئوز Apotheose پرستش انسان
مخصوصا پادشاهان در یونان و روم قدیم ؛

سن یا منظرۀ اختتامیۀ تئاتر .

آپیمیس Apis گاو مقدس مصری که اورا
پرستش میکردند ، دارای پیشانی سفید ، بر

پشتش علامت بال سوسک بوده اگر ستنش از
۲۵ سال تجاوز میکرد اورا در شط نیل غرق

کرده . جسدش را مومبائی نموده در مقبرۀ
مخصوص قرار میدادند .

آتاشه - فر . عضو سفارتخانه که دارای
مأموریت مخصوص باشد .

آتروپین - الکلوئیدی است که از یک گیاه

سمی موسوم به بلادانه گرفته میشود، سمیتش زیاد مقدار خیلی کمی ازان در کحالی برای اتساع حده چشم استعمال میشود.

آتسز - پسر قطب الدین محمد بعد از فوت پدر در ۵۲۱ هـ از طرف سلطان سنجر سلجوقی بجانشینی او تعیین، در ۵۳۵ خود را از تحت اطاعت سنجر خارج کرده استقلال حاصل نمود بعدها چندبار با سنجر جنگید ولی مغلوب شده اقبیت ترکان غز را تحریک و آنها را بر خراسان مسلط ساخت و خود تا ۵۵۱ به آسودگی سلطنت کرد.

آتش - ف. (فتح تا) چیزی که از سوزاندن چوب یا زغال و غیره حاصل میشود.

آتشپا - ف. بی قرار.

آتش پرست - ر. زردشتی ها

آتش پرستی - پرستش آتش بمنزله رب النوع، از قدیم الایام معمول بوده.

آتش فشان - کوهی که از دهانه اش بخارات کوگردی و مواد ذوب شده خارج میشود، بیشتر کوههای آتش فشان در سواحل دریاها هستند در اطراف اقیانوس کبیر یک سلسله آتشفشانها است که آنها را حلقه النار اقیانوس کبیر مینامند.

آتلاتا - ش. اتازونی، کرسی زرزی ۲۰۰۰ نفر جمعیت

آتم Atome جزء علاتی جزئی، ریزه ترین جزء جسم مفرد که قابل تجزیه و تقسیم نباشد.

آتمسفر Atmosphère مرکب از دولفت یونانی atmos بمعنی بخار و sphaira بمعنی کره، عبارت است از طبقه بخار یا جو.

آتن - پایتخت یونان ۳۰۰۰۰ جمعیت
آتنه - رب النوع عقل و نانیها، میثرو رو مبها
آتون - ف. معلمه، زنی که اطفال را تعلیم میدهد.

آتیک - جزیره در جنوب شرقی یونان، شهر عمده آن آتن.

آتیل Attila پادشاه هون ها، در ۴۳۳ م بسطنت رسید مردی رشید بود دولت عظیمی تشکیل داد، روم شرقی و گالیا را چپاول، قبایل ژرمنی را مغلوب، روم غربی را تهدید کرد و مدتی از آن خراج میگرفت، در ۴۵۱ از سیاهیان رومی شکست خورد، سال بعد دوباره بایتالیا رفته میلان را گرفت، روم با دادن مبلغ گرانی از شر او خلاص شد، آتیل از انجا به یانونی رفت و در ۴۵۳ در همانجا وفات کرده دولت عظیمش از بین رفت.

آثار - ع. نشانهها، جمع اثر

آجر - (بضم جیم) خشت پخته

آجل - ع. (بکسر جیم) آینده، بامهلت

آجودان Adjutant صاحب منصبی که در خدمت صاحب منصب ارشد مأمور اجرای

دستورات او است

آجیده یا **آجده** - ف. بخیه، ناهمواری

سطح چیزی مثل ناهمواری سوهان

آچار - آلت فلزی که با آن پیچها و مهره های ماشین را باز میکنند یا می بندند و بمعنی ترشی

و هر چیز ترش بهم آمیخته

آحاد - ع. جمع احد، و اعداد از ۱ تا ۹

آخال - ف. خاکروبه، خاشاک، هر چیز

دور افکندنی

آختن - ف. برکشیدن ، بیرون آوردن

شمشیر از غلاف

آخته - ف. برکشیده ، شمشیر از غلاف

خارج کرده شده

آخذ - ع. (بکسر خا) گیرنده

آخر - ع. (بکسر خا) پسین

آخشیج یا آخشیگ - ف. عنصر

آخور - ف. (بضم خا، واو غیر ملفوظ)

جای علف خوردن چهار پایان

آخوند - ف. (بضم خا، واو غیر ملفوظ)

معلم .

آداب - ع. جمع ادب

آدانه - شهر و بند ترکیه ۱۰۰۰۰۰ ر ۱۰۰۰۰ جمه

آدرخشی - ف. (بفتح را) سرما ، صاعقه

رعد ، برق

آدریس - فر. عنوان ، اسم شخص یا اداره

یا تجارتخانه و جای آن که در روی کاغذ ، پاکت

و غیره ثبت شده باشد

آدریا قیق - خلیجی است از دریای

مدیترانه مابین ایتالیا و یوگوسلاوی و آلبانی

آدرین Adrien امپرا طور روم

(از ۱۱۷ تا ۱۳۸ م) پادشاهی صلح دوست و

رعیت نواز بود ، در ایجاد آبیه ، ترقی صنایع

و ادبیات جدید میکرد

آدم - انسان ، اولین انسان

آدیس آبابا - پایتخت حبشه ۵۰۰۰۰ جمه

تجارتش مهم

آدیسن Addison (جوزف Joseph)

(۱۶۷۲ - ۱۷۱۹) نویسنده انگلیسی ،

آثارش بغایت فصیح و سلیس سر مشق سبک نفیس

آدینه - ف. جمه

آذر - ف. آتش

آذر - ف. ماه نهم شمسی

آذربایجان - مغرب آذر بایگان ، از

ایالات ایران در شمال غربی ، رودارس آنرا

از قفقازیه جدا میکند ، کرشیش شهر تبریز

توابع : اردبیل ، خلخال ، ماکو ، خوی ،

مرند ، سلماس ، ارومیه ، مراغه ، ساوجبلاغ

هشت زود ، کرم رود ، قراچه داغ ، ترکمان

چای ، سراب و غیره . مصنوعات پدیده : پارچه

قالی ، واردات و صادراتش از سایر ایالات

ایران بیشتر است .

آذربایجان - از جواهر ماوراء قفقاز ،

مرکز آن باکو ، جزء اتحاد شوروی

۴۶۰۰۰۰ جمه دارای چشمه های نفت مهم

آذرگشسب - ف. (بضم کاف و فتح شین)

آتشکده ای بوده از بناهای گشتاسب

آر - شعبه چاپ رودرن ، درسویس جاری

است ۲۸۰ کیلومتر ط .

آرا - ف. آرایش ، آرایش کننده

آراء - ع. جمع رای

آراخوزی - نام قدیم سرزمین افغانستان

آرارات - يك سلسله آتش فشان در

ارمنستان بار تفاع ۲۱۱۰ متر

آراستن - ف. خوشنما گردانیدن ، زینت

دادن .

آراگن Aragon ناحیه طبیعی در شمال

اسپانیا ، سابقه مملکت مستقلی بوده
آراگو - فزیک دان عالی قدر فرانسوی
 کاشف یلاریزاسیون رنگارنگ ، مقناطیس
 دوران ، مقناطیسی کردن آهن بوسیله سیال
 الکتریک ، مخترع آلات متعدده فیزیکی ،
 [۱۸۱۲-۱۸۹۶]

آرال - دریاچه ای در ترکستان روس ،
 آب آن شور و تلخ ، مصب آمودریا و سیردریا
آرام - ف . قرار ، سکون
آرامش - آسایش ، فراغت
آراوالی - سلسله جبال در هندوستان ،
 در رنجونا نا

آرایش - ف . آراستن ، بریدن چیزی
 برای خوشنما گردانیدن آن
آرتمیس Artémis یکی از ارباب
 انواع یونانیا (رب النوع ماه و شکار و جنگل
 و حامی وضع حمل) در نزد رومیها معروف
 به دیانا

آرتمست - کسبیکه در یکی از شعب صنایع
 مستظرفه : نقاشی ، موسیقی ، تئاتر و غیره
 استاد باشد

آرتیکل Article هریک از تقسیمات
 مباحث ، مقاله روزنامه یا مجله ، در تجارت بمعنی
 مان التجاره ، در تشریح بمعنی مفصل

آرد - ف . دانه های غله که سائیده شده باشد
آردن Ardennes ناحیه جنوب شرقی
 بلژیک ، فلانی است با ارتفاع ۵۰۰ متر ، آب و
 هواش خشک و بری .

آرزم - (بفتح را) جنک ، کارزار .

آرژانتین Argentine مملکت جمهوری
 در آمریکای جنوبی ۸۰۰۰۰۰ ۶۹۸ ر ۸۰۰۰۰ جمه .
 کرسی آن : بوئنوس آیرس ، شهرهای عمده :
 لایانا ، رزاریو ، توکومان و غیره
آرس Arès از ارباب انواع یونانیا
 مگردف مارس رومیها .

آرسنیک Arsenic فر . (As) زرنیخ
 سفید ، سم الفار ، از اجسام مفرده ، برنک
 فولاد ، تازه آن داری شفافیت فلزی ، در
 مجاورت هوا اکسید میشود ، محصولات
 محلول آن از سموم مهلکه ، غالباً بمرک موش
 معروف است .

آرشیدوک Archiduc لقب شاهزاده
 گان اطریش .

آرشیو Archives جائی که در آن اسناد
 ادارات دولتی و غیره ضبط میشود

آرکادیوس Arcadius امپراطور
 مشرق [روم شرقی] از ۳۹۵ تا ۴۰۸ م
آرکانزاس Arkansas از ممالک
 اتا زونی ۷۵۲۰۰۰ نفر جمه . کرسی آن :
 لیتل روك .

آرکانزاس - از شطوط آمریکای شمالی
 از کلرادو خارج شده به مسمی سی بی میریزد
 ۳۴۷۰ کیلومتر ط .

آرکئولوژی Archéologie علم
 آثار قدیمه .

آرگن Argon (Ar) از عناصر شیمیائی
 بخاری است که بکصدم هوا را تشکیل میدهد
 خیلی شبیه است به آزت

آرمیدن - ف. فرار گرفتن ، ساکن شدن
آرنج - ف. مرفق ، محل اتصال ساعد و بازو .

آرنجک - ف. آرنج

آرنو Arno از شطوط ایتالیا ، از آبن سرچشمه گرفته ، از فلورانس و پیز گذشته به مدیترانه میریزد

آرنهم Arnhem ش. هلند ۷۰۰۰۰ نفر جمعیت

آرنیکا Arnica گیاهی است دارای گل‌های نارنجی رنگ برگ‌های اصلیش عریض و از میان آنها ساقه خارج میشود ، ریشه آن لبفی و قرمز ، در آمریکا و اروپا مخصوصاً آلمان و سوئیس مبروید ، در طب برای جلوگیری از جریان خون و غیره استعمال میشود

آروغ - بادی که از راه حلق خارج میشود
آرهوس Aarhus ش. دانمارک در شبه جزیره ژولند ۸۱۰۰۰ جمع .

آری - ف. بلی

آری Arie نام قدیم ولایت هرات .

آریزونا Arizona از ممالك اتازونی در سرحد مکزیک ۳۳۴۰۰۰ جمع . کرسی آن : فنیکس

آریستفان Aristophane شاعر بزرگ یونان (قرن ۵ ق م)

آریستید Aristide سر دار آتنی (۴۶۷ - ۴۰۵ ق م) در جنگ ماراتن لیات نشان داد (۴۹۰) بدسبب چینی تمستکل ۴۸۳ تا ۴۸۰ در تبعید بود ، برای فتح

سالامین و پلاته خدمت کرد ، عدالتخواهی او ضرب المثل شد

آرین یا **اریان** - (اریه بفتح همزه و کسر را در زبان سنسکریت بمعنی پاک و نجیب و اریان جمع اریه است) طایفه از نژاد سفید ابتدا در شمال فلات ایران سکونت داشته صحرا گرد و چوپان بودند در حدود ۳۰۰۰ ق م بطرف جنوب متوجه شده قسمتی به هند رفته قسمتی در فلات ایران ساکن شده و آنها اجداد ایرانیها و هندیها و یونانیها و رومیها و بیشتر ملل امروزی اروپا و آمریکا محسوب و نژاد هند و اروپائی نیز نامیده میشوند ، در ایران دودسته از آنها اهمیت کلی یافته که موسوم اند به مدها و فارسها ، قسمت اول در شمال غربی و قسمت دوم در جنوب ایران سکونت اختیار کردند ، مذهب قدیم اریان پرستش طبیعت بود ، آسمان آفتاب ، باد ، خاک ، باران ، روشنائی را دوست داشته از تاریکی و خشکی متنفر بودند بعد از پراکنده شدن قسمتهای مختلف عالم مذاهبشان تغییر یافت ، در حدود ۱۰۰۰ ق م در میان ساکنین ایران مرد بزرگی موسوم به زردشت پیدا شد و مذهب تازه ای برای آنها آورد ، از نژاد آرین آنها تیکه در ایران سکونت یافتند بزبان زند تکلم کرده بایرانیان موسوم شدند و آنها تیکه بهند رفتند بزبان سنسکریت تکلم نموده به هندوها نامیده شدند ، البته که از زبان قدیم آرین اشتقاق یافته عبارت اند از سنسکریت ، زند ، پهلوی ، فارسی ، یونانی لاتینی ، ژرمنی ، اسلاوی و غیره

آریوس Arius نام کشیشی از اهالی اسکندریه که میگفت عیسی برابر با خدا نیست بلکه آفریده شده او است. تعلیمات وی در شو- رای مذهبی شهر نیسه Nicée در ۳۲۵ م. رد شد و پیروانش مرتد شمرده شدند مسلک او (آریانسم) پیروان زیاد پیدا کرد ولی کم کم رو با انحطاط گذاشت ، در قرن ۱۶ مجدداً رونق پیدا کرد ،

آریوست Arioste شاعر معروف دوره تجدد ایتالیا (۱۴۷۴ - ۱۵۳۳ م)

آز - ف . حرص

آزاد - ف . نجات یافته ، اصل ، کسیکه مملوک دیگری نباشد

آزادخان - از رؤساء طایفه غاجائی افغان در مخصوص تاج و تخت ایران مدعی کریم خان زند بود در ۱۱۶۶ هـ شکست خورد و داخل خدمت کریم خان شد .

آزاده - جوانمرد ، اصل

آزامایاما - Azamayama از جبال آتش فشان ژاپون .

آزت - Azote (Az) از عناصر شیمی ، بخاری است بی رنگ ، بی بو ، بی طعم ، چهار بنجم هوا را تشکیل میدهد ، در ترکیبات مواد مختلفه حیوانی ، نباتی ، معدنی بمقادیر زیاد موجود .

آزتیك - (اسید) Azotique یا تیزاب یا اسید نیتریک - مایعی است بی رنگ ، تند بو ، فلزات را غیر از طلا و طلائی سفید و بعضی فلزات کمیاب حل میکند ، در

صنعت و طب بسیار مستعمل ،
آزردن - ف . (بفتح زاء و دال) اذیت کردن

آزرم - ف . (بفتح زاء) شرم حیا ، مهربانی شفقت

آزرمگین - باحیا

آزرنك - ف . (بفتح زاء) غم و غصه سخت رنج ، هلاکت

آزمنند - ف . حریص

آزمودن - ف . امتحان کردن

آزوف (بجر) Azov خلیجی است در

جنوب روسیه ، با بحر اسود مربوط

آزوقه یا آذوقه - غذای کم و بمعنی غذائی که در مسافرت با خود بر میدارند ، غلات و حبوبات که در خانه ذخیره می کنند

آزی دهاك - ر . آستیاژ

آژاکیسیو Ajaccio ش . فرانسه ۲۳۰۰۰ جمع مولد نابلئون کبیر

آژان - فر . بمعنی گماشته ، هربك از مامورین جزء نظمی

آژانسی تلگرافی - Agence مؤسسه که در مقابل دریافت حقوق معینی اخبار تلگرافی را به روزنامه ها و سایر مشترکین خود میرساند

آژنك - ف . (بفتح دوم) چین های صورت

آس - ف . ننگ مدور آسیا ، اگر بقوة آب حرکت کنند آن را آسیاب و اگر با دست بگردانند دستاس (دست آس) گویند .

آسا - ف. مثل ، مانند (از ادوات لیاقت و شباهت)

آساره‌ادن (بضم دال) یادشاه آشور، از ۶۸۱ تا ۶۶۷ ق م

آسام - از ولایات هند انگلیس، مابین تبت و بیرمانی و بنگاله ۲۰۰۰ ر ۱۲۲۲ ر ۲ جمعه
آسانسر - اسبابی است که بتوسط آن از سطح زمین به طبقات مختلفه عمارت صعود یا از طبقات بالا بروی زمین پائین می آیند
آسانسیون Ascension از جزایر آفریقا در اقیانوس اطلس متعلق بانگلیس ۲۵۰ نفر جمعه

آستات Acétate ملح اسید استیک
آستارا - ش . قفقازیه درسرحد ایران
آستارا - از بنادر ایران در ساحل بحر خزر ۱۰۰۰ ر جمعه

آستان یا آستانه - کفش کن ، جلو در
آستمر - ف. نقیض رویه ، باطن هر چیز
آستون Acétone مایعی است بی رنگ و فرار با بوی مخصوص ، از تقطیر املاح اسید استیک حاصل میشود

آستیاز Astyage یا آزی‌دهاک
یسر سیا کرار ، در ۵۸۴ ق م سلطنت رسید ، پادشاهی بی کفایت بود ، بعد از ۳۵ سال بدست سیروس مغلوب شد و دولت مدی منقرض گردید .

آستیک (اسید) Acétique جوهر سرکه
[C₂H₄O₂] در بیشتر نباتات بتالت آستات دوتاسیم و آستات دو سدیم موجود

از انقلاب خلی الککل بر اثر میکروب سرکه [میکودرماستی] حاصل میشود ، در صنعت و طب مستعمل ، محلول آن با آب در تغذیه استعمال میشود .

آستیلین Acétylène (C₂H₂) گازی است بی رنگ ، بد بو ، در آب کم حل میشود قابل احتراق ، شعله آن بسیار روشن
آسدروبال Asdrubal سردار کارتاژی برادر آنیبال در ۲۰۷ ق م از اسپانیا بکمک برادر خود به ایتالیا رفت ولی از رومیها شکست خورد و کشته شد .

آسفالت - Asphalt قیر ، ماده تیره رنگ ، برای فرش کردن کوچه ها استعمال میشود .

آسمان - ف . قسمت نبلگونی که در بالای سر ما دیده میشود ، رنگ آبی آن رنگ هوائی است که اطراف کره زمین را احاطه کرده .

آسوربانی پال Assurbanipal
یادشاه آشور از ۶۶۷ تا ۶۲۶ ق م
آسورنازیربال - پادشاه آشور از ۸۸۴ تا ۸۶۰ ق م

آسیا - (یاکرسی) دندانهای عقب دهان دارای تاج یمن و نا هموار ، نوع کوچک آنها صاحب یک ریشه و نوع بزرگ دارای دو یا سه ریشه

آسیا - از قطعات پنجگانه عالم . وسیعترین قسمت بر قدیم ، حدود آن : از شمال اقیانوس منجمد شمالی از مشرق اقیانوس کبیر ، از جنوب

اقیانوس هند از مغرب ببحر احمر، دریای مدیترانه
بحر اسود، رود اورال و جبال اورال؛
و ستمش ۴۵ میلیون کیلو متر مربع (چهار
برابر و نیم اروپا) جبال: سلسله استانوفی
از شمال شرقی شروع، در مرکز به آلفائی
و تیان شان و هندوکش موسوم میشود،
در شمال هندوستان سلسله هیمالیا، سلسله
جبال قفقاز و البرز در ایران، جبال تروس
دز آسیای صغیر، جبال اورال سر حد آسیا
و اروپا. شطوط: ابی. بنی سی، لنا
در اقیانوس منجمد شمالی، آمور، هوانگهو،
یانگ تسه کیانگ در اقیانوس کبیر، کنگ،
ایراوادی، برهماپوترا، سند در اقیانوس
هند، دجله و فرات که شط العرب را
تشکیل داده بخلیج فارس میریزند، سیحون،
جیحون، تاریم، اردن، هیرمند و غیره.
دریاچه‌ها: بحر خزر، دریاچه آرال، بالخاش،
بایکال. تنگه‌ها: تنگه برنگ در شمال
شرقی که آسیا را از آمریکا جدا میکند،
تنگه مالاکا مابین سوماترا و شبه جزیره
مالاکا، تنگه هرمز که خلیج فارس را
بدریای عمان وصل میکند، باب المندب مابین
بحر احمر و خلیج عدن. آب و هوا
مختلف: در جنوب گرم، در وسط معتدل
در شمال سرد. نباتات و محصولات نباتی:
انواع نخل، سرو، کاج، فلفل، چای،
برنج، قهوه، خشخاش، یشه، نیل، یشکر
تنباکو، اقسام میوه، غلات، توت برای
تربیت کرم ابریشم در ایران و چین و

ژاپون و غیره. حیوانات: خرس، سنجاب،
روباه، گوزن، گرگ، فیل، شیر، پلنگ،
کراز، میمون، کفتار، کرگدن، اقسام طيور،
خزندگان. حیوانات اهلی. معادن: الماس،
طلا، نقره، مس، آهن، زغال سنگ،
نفت، فیروزه و غیره. آسیا به ۵ قسمت
تقسیم میشود:

- ۱ - آسیای شمالی - شامل سیبری.
- ۲ - آسیای جنوبی - شامل هندوستان و
هند و چین
- ۳ - آسیای شرقی - شامل ژاپون و کره و
چین
- ۴ - آسیای غربی - شامل قفقازیه و
آسیای صغیر (ترکیه، سوریه، فلسطین،
بین النهرین) عربستان، ایران، افغانستان
- ۵ - آسیای مرکزی - شامل ترکستان غربی
(ترکستان روس) ترکستان شرقی (کاشغرستان)
مغولستان، تبت، دزونگاری. جمعیتش
۸۲۹ میلیون، سکنه آن مرکب از ایرانی
ها، افغانه، ارامنه، بلوچها، هندوها،
اکراد، قفقازیها، از نژاد آریین، بنی سام
(اعراب و بنی اسرائیل)، دراویدیها
(سکنه اصلی هندوستان)، زردپوستان (چینی
ها، ژاپونیها، اهالی کره و هند و چین
و تبت، مغولها، تاتارها، ترکهای عثمانی
اوزبکها و غیره). مذاهب عمده: برهما،
بودا، اسلام، مسیحیت.
- آسیا - ف. ماشینی که بوسیله آن غلات را
آرد می‌کند، نوع ساده آن عبارت از دو

سنگ مدور است ، سنگ بالائی بقوة آب حرکت میکند و غلات در وسط این دو سنگ نرم میشوند

آسیای صغیر یا **آناطولی** شبه جزیره

غربی آسیا ، بین دریای مدیترانه و اژه و مرمره و بحر اسود . ر . ترکیه

آسیب - ف . آفت ، آزار ، کردند ،

آسیمه - ف . پریشان ، آشفته

آشام - ف . آشامنده ، وامراز آشامیدن

آشامیدن - ف . نوشیدن

آشانتی Achanti از تصرفات انگلیس

در آفریقا ، در شمال ساحل طلا

آشتی - ف . صلح ، مقابل جنگ

آشتیان - ش . ایران از توابع عراق ،

۶۵۰۰ جمه

آشفتنه - ف [ضم شین] بهم برآمده ،

پریشان ، عاشق

آشوب - ف . فتنه ، غوغا ، شور

آشور - مملکتی بوده در آسیای صغیر ،

حدود آن از شمال جبال ارمنستان ، از مشرق

مدی ، از جنوب کلد ، از مغرب

سوریه . پایتختش شهر نینوا ، در کنار دجله ،

آشوریه طایفه از بنی سام و مردمی

دلیر و غارتگر بوده ، صنایع خود را

از کلدانی ها اقتباس کرده اند .

معروفترین پادشاهان آنها شالمانزر

اول و تکلالت فالازار . اولی در حدود

۱۲۸۰ ق م دومی در ۸۸۰ ق م سلطنت

داشته است

آشور Açores مجمع الجزایر ، در اقیانوس

اطلس متعلق به پرتغال ۲۴۲۰۰۰ جمه

آشیان یا **آشیانه** - ف . خانه حیوانات ،

لانه طيور ، و بمعنی سقف خانه

آصف - پسر برخیا ، وزیر سلیمان

آغا - ت . بزرگ ، غالباً با اسم شخص ذکر

میشود ؛ بعضی مخصوص زنهار و خواجه‌ها میدانند

آغار - ف . نم کشیده ، خیسیده ، آمیخته ،

بمعنی برانگیخته نیز گفته شده .

آغاز - ف . ابتدا ، قصد ، شروع

آغشتم - ف (بفتح غین) آمیختن ، ترکردن

آغشته - ف . (بفتح غین) آوده ، ترکرده

آغل - ف . (بکسر غین یا بضم) جائی

که برای خواباندن گوسفند و مرغ و غیره

درست می کنند

آغوش - ف . بغل ، کنار ، بمعنی

غلام و بنده و کنیز هم گفته شده .

آفات - ع . جمع آفت

آفاق - ع . کنارها ، جمع افق .

آفت - ع . آسیب ، زحمت ، آفات جمع

آفتاب - ف . تابش خورشید . ر .

خورشید

آفتاب گردان - کباهی است از خانواده

مینا بر [کلهای مرکب مختلط] دارای

ساقه های بلند و ضخیم . کلهایش بزرگ و

سیدی ، زرد رنگ ، اصلاً از آمریکای

جنوبی است .

آفریقا - از قطعات پنجگانه ، در قسمت

جنوبی بر قدیم ، تنگه جبل طارق آن را

از اروپا جدا میکنند و کانال سوئز از آسیا : حدود : از شمال دریای مدیترانه ، از شمال شرقی دریای احمر ، از مشرق اقیانوس هند ، از مغرب اقیانوس اطلس ، وسعتش ۳۰ میلیون کیلو متر مربع ، ۱۴۰ میلیون جمع . سه قسمت تقسیم میشود : آفریقای شمالی ، شامل دشتهای وسیع سودان ، صحرای کبیر ، صحرای لیبی ، در اطراف آنها کوههای : فوئالجان ، اطلس و غیره ؛ آفریقای مرکزی شامل جلگه کنگو ، در سمت مغرب آن کوه کامرون و کوههای کینه جنوبی ، در سمت مشرق فلات دریاچه های کبیر دارای کوههای آتشفشان . آفریقای جنوبی در مرکز دارای دشتهای وسیع ، در مشرق و جنوب کوههای دراکنسبرگ و کاپ ؛ آب و هوا : بطور کلی شدید ، بعضی ارتفاعات آن معتدل و مرطوب . نباتات و محصولات نباتی : بانوب ، خرما ، پاپیروس قهوه ، اشجار قیمتی ، عود ، ادویه ، نباتات طبیبی ، پنبه ، نیل ، غلات و میوه . محصولات معدنی : طلا ، الماس ، آهن ، زغال سنگ مس ، قلع و غیره . حیوانات : زرافه ، گورخر ، فیل ، کرگدن ، اسب دریائی ، شیر ، کفتار میمون ، شتر مرغ ، طوطی ، بز مچه ، حیوانات اهلی ؛ دریاچه ها : تانا ، ویکتوریا آلبرت ادوارد ، تانگانیکا ، نیاسا ، چاد ، نگامی ، ردلف ؛ شطوط : نیل ، نیجر ، کنگو ، زامبزی و غیره . از ممالك آفریقا حیشه

لیبری و مصر مستقل ، باقی را دول اروپا تصرف کرده اند .

متصرفات و ممالك تحت الحمايه فرانسه ؛ مراکش ، الجزایر ، تونس ، آفریقای غربی فرانسه ، آفریقای استوائی فرانسه ؛ متصرفات و ممالك تحت الحمايه انگلیس ؛ سودان انگلیس ، کاپ ، ناتال ، اراژ ، ترانسوال ردزیا ، نیجریه ، ساحل طلا ، سیرالئون و غیره ؛ متصرفات بلژیک ؛ کنگوی بلژیک ؛ متصرفات پرتغال ؛ آنگولا ، موزامبیک ؛ متصرفات ایتالیا ؛ اریتره ، سومالی و غیره ؛ متصرفات اسپانی ؛ قسمتی از مراکش ، ریودوارو و قسمتی از کینه .

آفریقای استوائی فرانسه - از متصرفات فرانسه در آفریقای مرکزی . وسعتش ۳ میلیون کیلو متر مربع ۸۸۰۰۰۰۰۰ جمع شامل اراضی آفریقای مرکزی ، اوبانگی شاری ، کنگوی وسطی ، گابن ، کامرون **آفریقین** - ف . تحسین ، حمد ، گاهی بمعنی آفریننده

آقا - ت . بزرگ ، غالبا با اسم شخص ذکر میشود

آقاخان (میرزا) ملقب به اعتمادالدوله ، صدر اعظم ناصرالدین شاه از ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ هـ

آقاسی - ت . داروغه دیوانخانه **آقاسی** (حاج میرزا) صدر اعظم محمدشاه قاجار ، آخوندی بود از اهالی ابروان ، بعد معلم شاه شد در ۱۲۵۲ به صدارت رسید

آقامحمدخان - مؤسس سلسله قاجاریه

بعد از قوت کریم خان زند بلافاصله بادعای سلطنت ایران برخاست ، ابتدا با مقاومت شدید لطفعلی خان زند مواجه شد ، در ۱۲۰۸ هـ . کرمان را پس از محاصره ۴ ماهه گرفت ، قتل عام کرد بر لطفعلی خان دست یافته او را بقتل رسانید .

در ۱۲۰۹ شهر تفلیس پایتخت گرجستان را گرفته ، قتل عام کرد ، در ۱۲۱۰ تاجگذاری نمود ، بعد خراسان را گرفت ، جواهرات نادر شاه را تصرف کرد ، در ۱۲۱۱ قلعه شوشی را گرفته ، گرجستان را باطاعت ایران در آورد ، چند روز بعد بدست نوکرهای خودش کشته شد .

آقرداغ - برگشته از جبال آتش فشان

ارمنستان در سرحد ایران

آق سقال - ت . ریش سفید**آق قویونلو** - (منسوبین بگوسفند سفید)

سلسله سلاطین ترکان که از ۸۷۰ تا ۹۰۸ هـ در قسمت عمده ایران سلطنت داشتند ،

بدست شاه اسماعیل صفوی منقرض گردیدند

مؤسس این سلسله اوزون حسن بوده است

آکائی Achaïe ناحیه در یونان قدیم

سکنه آن موسوم به آکئن ها بوده اند .

آکادمی Académie سبزه زاری بوده

در آتن که افلاطون در آنجا تدریس می

کرده ، حایه نام مجمع سرآمدان علوم و فنون

آکادمیسین Académicien عضو

آکادمی

آکاها - طایفه قدیمی ازبکی سام ، در

اراضی کلدیه سفلی سکونت داشته ، بغارت

و بدویت زندگانی کرده . خط و کتابت

نداشته اند . تاریخ آنها از ۵۰۰۰ ق م

آکاژو - از درختهای جنگلی آمریکا .

چوب آن قشنگ ، برنک قرمز دارای موجهای

زیبا ، در ساختن اشیاء چوبی قیمتی استعمال

میشود .

آکتوریس - مؤنث آکتور**آکتور** Acteur مردی که در تئاتر

بازی می کند

آکسیوم Actium نام شهر و دماغه

در ساحل غربی یونان . در ۳۱ ق م

ا کتاویوس در نزدیکی آن آنتوان و کلتو -

یاتر را شکست داد

آکل - ع . (بکسرکاف) خورنده**آگاسی** Agassiz [Louis] طبیعت

شناس مشهور سوئسی . آثار مهمی دارد

واضع تئوری یخچال ، مخالف داروینیسیم

بوده [۱۸۰۷-۱۸۷۳ م]

آگاه - ف . باخبر**آگره** - ش . هند انگلیس ، در آگره و

آژود ۱۸۵۰۰۰ جمه

آگره و آژود Agra & Aoudh از

ایالات هند انگلیس ۴۷ مایون جمه .

کرسی آن الله آباد ، شهر های عمده :

لکهنو ، آگره ، بنارس ، کاونپور

آکندن یا آکندن - ف . بر کردن

انباشتن

آکنده - ف. پر، پر کرده شده

آکنیدن - ف. پر کردن

آکین - ف. مالا مال، پر، آکنده

آل - ع. اهل خانه، فرزندان، پیروان

آلاء - ع. نعمت‌ها

آلاباما - از ممالك اتازونی ۲۳۴۸۰۰۰

جمعه.

آلات - ع. جمع آلات

آلاچق - ت. خانه چوبی که در وسط باغ

یا صحرا درست میکنند

آلداغ - یکرشته از جبال خراسان در

جنوب بجنورد و شیروان ۲۰۰۰ متر

ارتفاع

آلاریک اول Alaric پادشاه و بزرگت‌ها

(۳۹۵ م) مدتی در روم شرقی به تاخت

و تاز و غارت مشغول بود، در ۴۰۰ م

بایتالیا حمله کرد ولی مغلوب استیلیکن شد

در ۴۱۰ م مجدداً حمله کرده روم را غارت

نمود. در همت سال بدرود حیات گفت

آلاسکا [ارض] Alaska در شمال غربی

آمریکای شمالی. متعلق به اتازونی. رود

خانه یوکن از آن عبور میکند ۵۵۰۰۰

جمعه کرسیش ژونو. دارای معادن طلا

در ۱۸۶۷ از روسها ایتباع شده

آلاف - ع. هزاران. جمع الف

آلاله - ف. لاله

آلاله - يك طایفه از نباتات منفصل الطایس

نباتات این خانواده کمتر بهم شباهت دارند.

کلهای اکثر آنها دارای پنج کاسبرک و

پنج گلبرگ برنگهای مختلف. غالباً زرد

رنک. سردسته های آنها: آلاله. اقونیطون

خریق. زبات در قفا

آلاله - گاهی است از خانواده آلاله.

کلهایش بزرگ و قشنگ برنگهای مختلف. زرد

قرمز. سفید و غیره. در جاهای سرد و

مرطوب میروید. يك قسم آن دریائی و

گل سفید دارد

آلام - ع. جمع الم که بمعنی درد ورنج

است

آلامبر d'Alembert حکیم و

ریاضی دان و نویسنده شهیر فرانسوی

از مؤلفین دایرة المعارف معروف. دارای

آثار فلسفی. در ریاضیات کشفیات و تحقیقاتی

نموده (۱۷۱۷-۱۷۸۳ م)

آلایش - (بکسریا) آلودگی، تر دامنی،

جنایت

آلئوتیها یا آلئوتوسین Aléoutiennes

جزایری در اقیانوس کبیر، در شمال غربی

آمریکای شمالی، متعلق به اتازونی ۱۲۵۰۰

جمعه. دارای کوههای آتش فشان ۳۰ عدد

آنها مشتمل

آلبانی - پش. اتازونی، کرسی نیویورک

۱۱۳۰۰۰ جمعه

آلبانی - از ممالك بالکان، کنار بحر

آدریاتیک، مملکتی است اسلامی ۸۳۱۰۰۰

جمعه. پایتخت آن تیرانا. شهرهای

عمده: اسکوتاری، دورازو و غیره. این

مملکت در حدود ۱۹۱۴ م از مقصرقات

سابق عثمانی تشکیل شده

آلبرت ادوارد Albert-Edouard

نام دریاچه ای است در آفریقا

آلبرت نیانزا - نام دریاچه ای در آفریقا

آلبرک Aalborg ش. دانمارک ۵۷۰۰۰

جمعه .

آلبو کرک Albuquerque ملاح

پرتغالی ، بسیاری از جزایر اقیانوس هند

و جزیره هرمز خلیج فارس را تصرف

کرده بر مستعمرات پرتغال افزود

آلبوم Album دفتر برای ثبت اشعار ،

ضبط عکسها و کارت پستالها و تصاویر و

غیره

آلبومین Albumine ماده ای است که در

نباتات و حیوانات موجود ، بطور خالص

تر در سفیده تخم مرغ یافت میشود ، خشک

شده آن جسمی است شیشه مانند ، مایل

بروردی بی طعم و بی بو ، در آب حل

میشود

آلبویه - سلسله سلاطین دیلمی از ۳۲۵

تا ۴۴۷ ه در فارس و کرمان و عراق

عجم سلطنت کرده ، مؤسس آن شخصی

بوده بنام علی (عمادالدوله) پسر بویه ماهی

گیر از اهالی دیلم ، مشهور ترین سلاطین

این سلسله عضد الدوله دیلمی است .

آلپ Alpes يك سلسله از جبال اروپا

۲۰۰ کیلو متر ط . شامل سه قسمت :

آلپهای غربی در فرانسه و ایتالیا ، آلپهای

مرکزی در سوئیس ، آلپهای شرقی در

اطریش ، بلند ترین قلل آن قله ایض

یا من بلان

آلت - ع . هر چیزی که بوسیله آن

کاری انجام دهند . آلات جمع

آلتائی Altai يك سلسله از جبال آسیای

مرکزی ، بدو قسمت تقسیم میشود : آلتائی

مغول و آلتائی روس ، دارای معادن طلا

و نقره

آلتین داغ - یگرشته از جبال آسیای

مرکزی ، در ترکستان شرقی

آلزاس ولرن Alsace - Lorraine

از ایالات فرانسه ، بعد از معاهده ورسای

در ۱۹۱۹ از آلمان منتزع و بفرانسه

الحاق شده ، شهرهای عمده : متر ، مولهوز

استراسبورک

آل زیار - سلسله سلاطین دیلمی ، مؤسس

آن مرداویج پسر زیار ، از ۳۱۶ تا

۴۳۴ ه در طبرستان و استراباد و جرجان

سلطنت کرده اند ، مشهور ترین سلاطین

این سلسله ، شمس البعالی قابوس و شمگیر

آلسیباد Alcibiade سردار معروف

آتنی (۴۵۰ - ۴۰۴ ق . م) باصرار او

آتنی ها بچنگ با اسپارتنی ها مبادرت کرده

و شکست خوردند (۴۱۸) در ۴۱۵

ریاست هیئت بحری اعزامی به سیسیل را عهده

دار بود ولی چون متهم بحرکت خلاف

مذهبی شد به اسپارت فرار کرد ، در آنجا

برضد آتن اقداماتی مینمود ، بواسطه حسادت

اشراف اسپارت نزدیسافرن سائراب ایرانی

شتافت ، بعدها با آتنی ها آشتی کرده در رأس قوای بحری آتن قرار گرفت و چند دفعه اسپارتی ها را شکست داد اما پس از چندی باز متهم بخیانت شد و به ایران فرار کرد و به امر فارتاباز ساتراپ ایرانی کشته شد

آلفتن - ف . (ضم لام) آشفتن

آلفته - ف . آشفته

آلفیری Alfieri (ویکتور Victor) اولین شاعر ایتالیا در تراژدی [حزن انگیز] (۱۷۴۹-۱۸۰۳ م)

آلساندر اول - نام یکی از اراضی داخلی اقیانوس منجمد جنوبی ، در جنوب آمریکا و اقیانوس اطلس

آلساندر اول Alexandre امپراطور روسیه (از ۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵) با ناپلئون جنگ کرد در اوتر لیتز شکست کمر شکنی خورد ، بعدها نیز برای دفاع از پروس چند دفعه با ناپلئون به نبرد پرداخت اما بجائی نرسید ، بر حسب پیشنهاد وی اتحاد مقدس دول اروپا تشکیل شد .

آلساندر دوم - امپراطور روسیه ، پسر نیکلای اول ، از ۱۸۵۵ تا ۱۸۸۱ سلطنت داشته ، بعد از سقوط سباستوپول قرارداد یاریس را منعقد کرد ، اوضاع سرفی [serf] را در روسیه الفا نمود ، در زمان او قشون روس بر قفقازیه استیلا یافت ، ترکستان را فتح کرد ، در ۱۸۷۷ قشون عثمانی را در پلونا محاصره و مجبور به تسلیم

کرد و فتوحاتی نمود ، در نتیجه قرار داد کنگره برلن قسمتی از بسارابی و ولایت قارس و باطوم به تصرف روسیه در آمد ، در ۱۸۸۱ بدست انقلابیون کشته شد .

آلساندر پول Alexandropol ش . قفقازیه در جمهوری ارمنستان . ۳۷۰۰

آلساندر سوری (Sévère) امپراطور رم ، پادشاهی عادل و سخت گیر بود از ۲۲۲ تا ۲۳۵ م سلطنت کرد ، در حین عزیمت به کالیا بدست لشکریانش کشته شد **آلماگرو** Diego d' Almagro سلجشور اسپانیایی ، باتفاق پیزار پرو را فتح و غارت کرد ، در ۱۵۳۸ بامر پیزار او را خفه کردند .

آلمان - مملکت جمهوری ، در اروپای مرکزی ، حدود آن : بجز شمالی ، بالتیک ، دانمارک ، لهستان ، چکواسلواکی ، اتریش سوئیس ، فرانسه ، بلژیک ، وسمتش ۳۶۲۹۷۵ کیلومتر مربع ۶۲ میلیون جمع . آلمان جنوبی از کوههای هارتز و بوهم و غیره مستور ، دارای معادن سرب قلع ، آهن ، روی و غیره . آلمان شمالی مرکب از چند ناحیه حاصلخیز و یگرفته باتلاقها و شن زارها ، آب و هوا ، بری . شطوط عمده : دانوب ، رن ، وزر ، ادر ، الب و غیره . مرکب از ۱۸ مملکت جزء : پروس ، باویر ، ساکس ، وورتمبرگ ، بادن ، هس و غیره . پایتختش برلن ، شهرهای عمده : هامبورگ ، لایپزیک ، مونیخ

بوده ، آخرین پادشاه آن ، شاه منصور است که بدست میرزا شاه رخ پسر امیر تیمور کشته شد .

آلنگ - ت . (بفتح لام) سبزه زار ، چراگاه
آلو - درختی است از طایفه گل سرخی بر ، جزء دسته بادام وش ، میوه اش آبدار و مأکول ، اقسام آن سیاه و زرد و غیره ، پوست هسته صاف و محکم ، دارای یک تخم
آلوبالو یا **آلبالو** درختی است از دسته بادام وش ، میوه اش سرخ پر رنگ ، آبدار و مأکول

آلودن - ف . آغشتن ، تر کردن
آلومین Alumine $[Al^2O^3]$ اکسید فلزی ، از آلومینیوم بدست می آید ، در طبیعت باشکال مختلفه موجود ، باقوت وزبرجد از اقسام آن ، سمیاده یک قسم آلومین است که برای شفاف کردن اشیاء مختلفه بکار میرود .

آلومینیوم Aluminium (Al)
فلزی است سفید ، قابل تورق ، سبک وزن ، در ۶۵۰ درجه حرارت ذوب میشود ، برای ساختن آلات وادوات و اشیاء نفیسه و ظروف و غیره بکار میرود

آله ف . (بفتح لام) سنبل الطیب
آلی - هر جسمی که صاحب آلات متعدده باشد از قبیل نباتات و حیوانات در اصطلاح شیمی ترکیباتی که جزء اعظم آنها کربن باشد غیر آلی جسمی است که صاحب آلات متعدده نباشد مانند مایعات و اجسام معدنی

کلنی ، درسد ، برسلو ، دوسلدرف ، نورمبرک شارلو تنبورک و غیره . آلمان ابتدا جزء مملکت فرانک ها بود ، بعد از تقسیم آن بر طبق قرار داد وردون در ۸۴۳ م بنام ژرمنی به لوئی رسید ، خاندان کارولتین تا ۹۱۱ در آنجا سلطنت کردند ، مؤسس حقیقی امپراطوری آلمان هانری اول از خانواده ساکسون و اخلاف او تا ۱۰۲۴ پادشاهی داشتند ، بعد تاج و تخت بخانواده فرانکنی تعلق یافت ، از ۱۱۳۸ تا ۱۲۵۴ امپراطوران سلسله هوهن اشتوفن سلطنت کردند ، سپس خانواده هابسبورک تاج و تخت را تصرف نموده سلطنت اطیش را نیز بمنزله میراث بدست آورد ، در زمان ناپلئون قسمت عمده آلمان تحت الشعاع فرانسه واقع شد ، در ۱۸۱۵ اتحادیه آلمان تشکیل ، در ۱۸۶۶ قسمتی از ممالک آلمان با ریاست پروس اتحادیه شمالی آلمان را تشکیل ، در ۱۸۷۱ تمام آلمان تحت ریاست پروس اسم امپراطوری آلمان را بر خود نهاده ، دولت واحد آلمان تشکیل و قوم آلمانی رو به ترقی گذاشت ، بعد از جنگ بین الملل رژیم حکومت تبدیل به جمهوری و امروز قوه مجریه آلمان در دست رئیس جمهور است

آل مظفر - سلسله سلاطین ایران ، از ۷۱۸ تا ۷۹۵ هـ در فارس و کرمان سلطنت کرده ، مؤسس این سلسله شخصی موسوم به امیر مظفر از رجال دولتی دوره مغول

آلیاتسی Alyathès پادشاه معروف

لیدی ، دولت خود را وسعت داد ، در

۵۸۵ ق م با سیا کرار پادشاه مد جنگ کرد

آلیاژ Alliage فر. ترکیب دو یا چند-

فلز ، از طریق ذوب کردن ، مثلاً طلا و

نقره چون نرم هستند و زود سائیده میشوند

آنها را با مس ترکیب میکنند ، باین ترتیب

سختی و مقاومت آنها بیشتر میشود ، این

ترکیب را آلیاژ میگویند .

آلیزارین Alizarine ماده قرمز رنگی

است که از ریشه روناس گرفته میشود ،

برای رنگ کردن کاغذ ، پشم و غیره

مستعمل ؛ مصنوعی آن در ۱۸۶۸ از آنتراسن

گرفته شده ، از ترکیب آن با باز ها

رنگهای مختلف حاصل میشود

آماج - ف . هدف ، نشانه

آمادن - ف . (بفتح دال) ساختن ،

مهیا کردن ، مستعد کردن

آماده - ف . ساخته ، مهیا ، مستعد

آمازون Amazone شط عظیمی در

آمریکای جنوبی ، دارای شعب زیاد و

مهم ۶۴۲۰ کیلو متر ط .

آماس - ف . ورم ، برآمدگی عضو بدن

آمال - ع . آرزو ها ، جمع امل (بفتح تین)

آمبوان Amboine ش . مجمع الجزایر

ملوک ۲۴۳۰۰۰ جم

آمپر Ampère دانشمند ریاضی دان

فرانسوی ، صاحب کشفیات مهم در الکتریسیته

(۱۷۷۵-۱۸۶۴ م)

آمپر - واحد یراتیکی قوه کورات

الکتریک

آمپر متر Ampèremètr آلتی است

برای تعیین میزان شدت جریانات

الکتریک

آمپول Ampoule اصلاً بمعنی کیسه

کوچک ؛ شیشه کوچک که در آن مایع

مخصوص تزریق را نگاه میدارند

آهر - ع . (بکسر میم) امر کننده ، حاکم

آمریتسار Amritsar ش . هندانگلیس

در پنجاب ، شهر مقدس هندو ها است

۱۵۲۷۰۰ جم

آمریکا یا **بر جدید** - از قطعات پنجگانه

در نیم کره غربی ، طول آن از شمال

بجنوب ۱۴۰۰۰ کیلو متر ، وسعتش قریب

۴۰ ملیون کیلو متر مربع ، جمعیتش ۲۰۶

ملیون (آمریکائی) ؛ بدو قسمت تقسیم میشود ؛

آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی ؛ جزایر

بین دو آمریکا موسوم به جزایر آنتیل و

قسمت برزخی آن به آمریکای مرکزی

نامیده شده ، برزخ پاناما دو آمریکا را بهم

اتصال میدهد ؛ نباتات و محصولات نباتی ؛

توتون ، ذرت ، سیب زمینی ، گنه گنه ،

کاکائو ، وانیل ، آکازو ، نیشکر ، قهوه ،

پنبه ، نیل ، انگور ، برنج ، درختان میوه

دار ، ادویه و غیره ؛ معادن ؛ طلا ، نقره ،

زغال سنگ ، مس ، سرب ، آهن ، جیوه ،

طلای سفید ، سنگهای قیمتی ، نفت و شیره ؛

آمریکای جنوبی - حدودش از مغرب

اقیانوس کبیر ، از جنوب و مشرق اقیانوس اطلس ، از شمال دریای آنتیلا ؛ وسعتش ۸۰۰۰ ر ۱۷ کیلو متر مربع . ممالک آن : کلمبی ، اکوادور ، بلیوی ، پرو ، شیلی ، ونزوئلا ، گویان ، برزیل ، پاراگوای ، اروگوای ، آرژانتین .

آمریکای شمالی - از شمال به اقیانوس منجمد شمالی ، از مغرب به اقیانوس کبیر از مشرق به اقیانوس اطلس ، از جنوب به آمریکای مرکزی و خلیج مکزیک محدود است ؛ وسعتش ۲۳ ملیون کیلو متر مربع ؛ جزایر و اشباه جزایر آن : کروئیلند ، ارض بافن ، لابرادر ، اکس جدید ، فلورید ، یوکانان ، کالیفرنی ، آلاسکا و غیره .

دریاها و خلیجها : بحربافن ، خلیج هودسن ، خلیج سن لران ، خلیج مکزیک ، خلیج کالیفرنی ، ممالک : کانادا ، اتازونی ، مکزیک

آمریکای مرکزی - عبارت است از یک سلسله برزخها که آمریکای شمالی را با آمریکای جنوبی مربوط میکنند ، مهمترین آنها : نیکاراگوا (۲۲۰ کیلو متر) و پاناما (۵۶ کیلو متر) ؛ جمعیتش ۵ ملیون . به شش مملکت کوچک تقسیم میشود : گواتمالا ، سان سالوادور ، نیکاراگوا ، هندوراس ، کستاریکا ، پاناما . آمریکا را در ۱۴۹۲ کریستف کلمب ملاح مشهور کشف کرد و آن را هندوستان تصور نمود بعد ها آمریکا و سیوس به آنجا مسافرت کرده و آن قطعه را از هندوستان امتیاز داد و دنیای جدید

باسم وی نامیده شد .

آمریک و سپوس Améric
Vespuce [۱۴۵۱ - ۱۵۱۲] ملاح معروف از اهالی فلورانس ، چند بار به دنیای جدید مسافرت کرده ، آن قطعه را از هندوستان امتیاز داد ، نقشه و شرح آن را تنظیم و تألیف نمود ؛ باین جهت دنیای جدید بنام وی نامیده شد

آمستردام Amsterdam از بنادر معتبر هلند ۶۸۹۰۰۰ جم

آمفیتهاتر Amphithéâtre جای نشستن تماشا کنندگان که ردیف های آن را به ترتیب پلکان ولی بطور نیم دایره قرار داده باشند ؛ بزرگترین آمفیتهاتر ها در روم و موسوم به کلبزه بود که جای نشستن ۹۰ هزار تماشا کننده را داشت .

آمل - (ضمیمه) ش . مازندران ۱۵۰۰ جم

آمن - ع . (بکسر میم) ایمن شونده
آمن Animon یکی از ارباب انواع مصریهای قدیم (رب النوع خورشید) که معبد معتبری برای آن ساخته بودند ؛ آثارش در قصبه لوسور دیده میشود

آمنه - ع . (بکسر میم) مادر حضرت رسول ص

آمنه - ف . (بفتح میم و نون) توده هیزم ، پشته ، پشتواره

آموختن - ف . یاد گرفتن ، یاد دادن (لازم و متعدی هر دو)

آمودریا یا جیحون - از شطوط آسیا در ترکستان روس ، از فلات پامیر سر چشمه گرفته ، به دریاچه آرال میریزد ۲۵۰۰ کیلو متر ط .

آمودن - ف . (بفتح دال) ساختن ، آراستن ، بر کردن

آموده - ف . مروارید یا چیز دیگر که به نخ کشیده باشند ؛ بمعنی بر کرده و آراسته . و مندرج نیز گفته شده

آمور - از شطوط سیبری ، در بحر اختساک میریزد ۴۳۷۷ کیلو متر ط .

آموزگار - ف . معلم ، استاد ، بمعنی شاگرد نیز گفته شده

آمونسن Amundsen (روآلد) سیاح و عالم نروژی ، در ۱۸۷۲ متولد ؛ معبر شمال غربی را کشف کرده ، در ۱۹۱۱ به قطب جنوب رسید .

آموی Amoy ش . چین ۴۰۰٫۰۰۰ جمع . از بنادر جنوبی

آم۴ - ف . (بفتح میم) دوات **آمیب** Amoeba حیوان ذره بینی ، سلول آت بدون پوسته است ؛ در آب های شیرین و جلرهای مرطوب پیدا میشود

آمیختن - ف . مخلوط شدن ، مخلوط کردن (لازم و متعدی هر دو)

آمیز - ف . آمیزش ، آمیختن ، مباشرت ، جامع

آمیزگار - ف . سازگار ، خلیق

آمیزه - ف . آمیخته ، بمعنی مزاج و طبیعت و جماع نیز گفته شده

آمیزه مو - ف . دو مو ، کهل ، کسبکه در سر و ریش موهای سیاه و سفید داشته باشد

آمیش - ف . آمیز ، آمیزش (به تبدیل زا به غین)

آمیشی - ف . حقیقی ، ضد مجازی **آمیلقار بارقا** - سردار کارنازی ، پدر

آنیال مشهور ، شورش مزدوران نظامی را خوابانید ، اسپانیا را تا رود ابر به تصرف

کارناز درآورد ؛ در ۲۲۸ ق م وفات کرد **آمین** - بعد از دعا گفته میشود ، یعنی

«چنین باد» یا «قبول کن»

آن - ع . وقت ، هنگام ، لحظه

آن - ف . حرف اشاره به دور ؛ بمعنی مال و ملکیت ، «قلم از آن من است» یعنی

مال من است

آن استوارت Anne Stuart ملکه انگلستان از ۱۷۰۲ تا ۱۷۱۴ م .

دختر جیمز دوم ، اسکاتلند را با انگلستان متحد ، با لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه جنگ

کرد

آناپولیس Annapolis ش . اتازونی

کرسی مریلاند ۱۶۶۰ جمع

آنادیر Anadyr از شطوط سیبری ،

در خلیج آنادیر میریزد

آنارشی - وضعیت مملکتی که حکومت و قانون نداشته باشد و بمعنی بی نظامی

و اغتشاش

آناشیزم Anarchisme مسلکی

است که سعادت و آسودگی نوع بشر را در معدوم شدن حکومت‌ها و قوانین آنها مبداند

آناطولی - ر. آسیای صغیر

آنام Annam رشته‌جایی است در

مشرق هندوچین

آنام : ناحیه در هند و چین فرانسه ۹۴۵ ر. ۴ جم. کرسی آن هوئه

آنتراسن Anthracène (C¹⁴H¹⁰)

جسمی است مرکب، کریستال‌های آن بی‌رنگ، در آب حل نمی‌شود، در اثر و غیره محلول، از صمغ زغال سنگ بدست می‌آید

آنتراسیت Anthracite يك قسم

زغال سنگ سیاه و درخشان، خیلی سبک از ۹۳ تا ۹۵ در صد آن کربن، بهترین ماده قابل احتراق در کوره و بخاری آنتن‌ها Antonins نام هفت نفر از امپراطوران روم: نروا، تراژان، آدرین، آنتن، مارک ارل، وروس، کمد؛ از ۹۶ تا ۱۹۲ م. سلطنت کرده‌اند.

آنتو - Aneto بلندترین قله پیرنه

آنتوان Antoine (مارک Marc) از

بزرگان روم، با قبصر دوستی داشت، پس از مرگ قبصر قاتلین او را که در مقدونیه بودند شکست داد، در ۲۳ ق م با تفاق اکتاویوس و لپیدوس دومین

اتحاد سه گانه را تشکیل داد، برای تنبیه مصری‌ها عازم آن مملکت شد ولی بدام عشق کلئوپاتر ملکه مصر افتاده، غرق تعیش گردید، از آنجا با سیاه بسیار عازم ایران شد و از فرهاد چهارم اشکانی شکست فاحشی خورد؛ در ۳۱ ق م در آکدیوم با اکتاویوس جنگ کرده منهزم گردید و خود را کشت

آنتونین Antonin امپراطور روم، از ۱۳۸ تا ۱۶۱ م سلطنت کرده، پادشاهی عادل و پرهیزگار بود

آنتی‌پیرین Antipyrine گردی است سفید، کمی تلخ مزه، در طب برای رفع تب و آوردن عرق مستعمل
آنتی‌توروس - رشته‌جایی در آسیای صغیر

آنتی‌گونوس Antigonus نام یکی از سرداران اسکندر

آنتی‌لبنان - ر. لبنان

آنتیل‌ها Antilles يك عده جزایر در مشرق آمریکای مرکزی که آمریکای شمالی و جنوبی را بهم مربوط می‌کنند، بدو قسمت تقسیم شوند: ۱- آنتیل‌های بزرگ شامل: کوبا، ژامائیک، هائیتی، پورتوریکو ۲- آنتیل‌های کوچک شامل: گوادلوپ، مارتینیک، توباگو، سنت‌لوسی، تری‌نیته، گرناد و غیره ۸۰۰۰ ر. ۸ جم. سکنه: انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی، دو جزیره بزرگ کوبا و هائیتی مستقل، باقی

متعلق به انگلیس و فرانسه و انازونی و هلند و دانمارك . آب و هوا : بحری و مرطوب ؛ محصولات نباتی : نیشكر ، قهوه آوتون ، ینبه و غیره

آنتیمون - فر. (Sb) Antimoine ، فلزی است سفید ، متمایل برنگ آبی ، درخشنده ، خالص آن در طبیعت یافت میشود و گاهی در معدن با گوگرد مرکب است ؛ برای ساختن حروف مطبعه آن را با سرب ترکیب میکنند

آند Anode قطب مثبت باطری الکتریک

آندر Andorre جمهوری کوچکی در شمال اسپانیا ۲۵۰هـ جمه

آندر سن Andersen [۱۸۰۵ - ۱۸۷۵] شاعر و نویسنده معروف دانمارکی

افسانه های نفیس وی مشهور است

آن دو قریش Anne d' Autriche دختر بزرگ فیلیپ سوم ، زوجه لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه ، بعد از فوت شوهر خود از ۱۶۴۳ به نیابت پسر خرد سالش لوئی چهاردهم تحت نظارت مازارن مشغول فرمانروائی شد ، در زمان او جنگهای داخلی (فروند) بوقوع پیوست و او چند بار مجبور شد که پاریس را ترك كند .

آندها Andes سلسله جبالی در ساحل غربی آمریکا ، از اقبانوس منجمد شمالی تا دماغه جنوبی آمریکا ممتد ، قله مهمه آن : اکونكاگوا ، شمیرازو و غیره

آفقره - پابخت ترکیه ، در آناتولی

۷۵۰۰۰۰ جمه

آنكوس ماریوس

Ancus Martius چهارمین پادشاه رم (۶۴۰-۶۱۶ ق م)

آنگولا Angola از متصرفات پرتغال در آفریقای جنوبی ، در ساحل اقبانوس اطلس ۲۰۰۰هـ جمه کرسی آن : سن بول-دولواندا

آنگلو ساکسونها Anglo-Saxons

نام قبایل ژرمنی که در حدود مائه ششم بطرف جزیره بریتانیا هجوم برده ، آن را تصرف نمودند

آنگلوفوب - دشمن انگلیس

آنگلوفیل - انگلیس پرست

آنگلها Angles از قبایل قدیمی ژرمن ، در حدود مائه ششم جزیره بزرگ بریتانیا را مسخر کردند

آنمی Anemie کم خونی

آنوبن Annobon نام جزیره در خلیج کینه ۲۰۰هـ جمه . متعلق به اسپانیا

آنورس Anvers از بنادر معتبر بلژیک کنار شط اسکو ۳۰۴هـ جمه

آنونزیو Annunzio شاعر و رمان نویس معروف ایتالیائی ، آثارش فصیح و قشنگ ، در ۱۸۶۴ متولد شده

آنهالت Anhalt از ممالك آلمان ۳۳۱هـ جمه کرسی آن دسو ۶۵۰هـ جمه

آنیبال Annibal سردار بزرگ کارتاژی

يسر آميلقار بارقا در ۲۱۸ ق. م با لشكر خود از جبال آلپ عبور كرد، در ۲۱۷ در حوالی درياچه ترازين رومی ها را شكست كمر شكنی داد، در ۲۱۶ در جلگه كان قشون عظيم روميها را كه بسر كردگی وارون جنگ ميكردند مجدداً در هم شكست بواسطه سياست مغرضانه سنای كارتاژ نمی توانست ضربه قطعی به روم وارد كند تا ۲۰۳ در ایتالیا بسر برد، بعد به كارتاژ احضار شد در ۲۰۲ با سيپون قونسل روم جنگ كرد و شكست خورد، به كارتاژ مراجعت كرده تا ۱۸۵ در آنجا حكومت كرد، در ضمن دولت روم تسليم او را از كارتاژ خواستار شد، آنيبال فرار نموده خود را مسموم كرد

آنيلايد Anhydride (مركب از دو كلمه يونانی: an بمعنی بی و hydor بمعنی آب) هر جسمی كه بتواند در موقع تركيب شدن با آب توليد اسيد نمايد

آنيلين Aniline مایعی است ذهني شكل، بی رنگ، در ۱۸۰ درجه حرارت ميجوشد در الكل و بنزين حل ميشود، سقرها و كوكرد را حل ميكند؛ برای تهیه رنگهای مخصوصی كه موسوم اند به الوان آنيلين استعمال ميشود؛ سابقاً از قطران زغال سنگ اخذ می شده، حالیه از نفت بنزين بدست می آید

آوا - ف. مخفف آواز

آوار - ف. مخفف آواره؛ بمعنی آزارو

ستم و حساب و خراب نیز گفته شده

آواره - ف. سرگشته، سرگردان

آوارها Avares قبیله تورانی نژاد، از اواسط قرن ششم در اروپا پیدا شده یانونی را اشغال کردند، بدست شارلمانی مغلوب و پراكنده شدند (مائه هشتم)

آواز - ف. صدا

آوازه - ف. آواز، شهرت

آوخ - ف. (بفتح واو) آه، افسوس

آورتا Aorte شریان عمده، از بطن چپ قلب جدا ميشود، بتوسط شاخه های خود بتمام اعضاء بدن غذا ميرساند

آورد - ف. (بفتح واو) جنگ و كارزار

آوكا Avocat وکیل مرافعه

آوند - ف. ريسمانی كه انگور به آن آویزان ميكند؛ بمعنی حجت و دليل و ظرف، مثل كاسه و كوزه نیز گفته شده

آونگ - ف. (بفتح واو) ريسمانی كه انگور يا میوه دیگر به آن آویزان می کنند

آونگان - ف. آویزان

آوه - ف. (بفتح واو) آه، وای، افسوس

آویاتور Aviateur راننده طیاره، هوا نورد

آویزه - ف. گوشواره

آویژه - ف. خالص، یا کیزه، خاص

آهار - ف. مایعی كه از یختم نشاسته و غیره درست كرده، بیارچه یا چیز دیگر میمالند

برای جلا و استقامت آن

آهك - ف. (بفتح ها) (CaO) اكسيد كلسيوم ، جسمی است سفید ، جاذب الرطوبه بواسطه یختن سنك آهك بدست میاید ؛ هر گاه روی آن آب بریزند از هم پاشیده و تولید حرارت میکند و موسوم میشود به آهك آب دیده ؛ در بنائی ، صابون زری قند سازی ، دباغی ، ساختن پتاس و سود مستعمل ؛ اگر مقدار کمی از آن را در آب حل کنند موسوم میشود به آب آهك که در طب برای رفع ترشی معده و غیره استعمال میشود .

آهن - ف. (حدید . ع) (Fe) یکی از اجسام مفرده ، در طبیعت بمقدار زیاد موجود ؛ غالباً مرکب با اكسیژن و گوگرد ، معادن عمده آن ؛ اكسید دوفر مقناطیسی ، پیریت و غیره . آهن خالص جسمی است خاكستری رنگ ، متمایل بر نك آبی ، قابل تورق ؛ استحکام آن از سایر فلزات بیشتر ؛ بر اثر سبال الكتریسته حالت مقناطیسی پیدا میکند ، وزنش هفت برابر و نیم سنگین تر از آب ؛ در ۱۶۰۰ درجه حرارت ذوب میشود ، در هوای مرطوب

اكسيد میشود ، موارد استعمالش خیلی زیاد **آهن ربا - ف.** جسمی است که آهن و بعضی فلزات دیگر را جذب میکند ؛ نوع طبیعی آن معدنی و نوع مصنوعی عیش قطعه فولادی است که آن را بوسیله آهن ربای طبیعی یا الكتریسته دارای خاصیت مقناطیسی کرده باشند .

آهنك - ف. قصد ، اراده ، آواز ، طرز ، روش .

آهورا - بعقیده زردشتیان خداوند خوبی ، منشاء اعمال خیر

آهوها - خانواده ای از نشخوار کنندگان ، بانواع مختلف ؛ غزال ، زرافه و غیره **آهوی مشك -** حیوانی است از خانواده كوزن ها ، در كوههای هیمالیا زندگی میکند ، شاخ ندارد ، زیر شكش کیسه ای است که در آن مشك یافت میشود

آیت - ع. (بفتح یا) نشان ، علامت ، جمع آن آیات .

آیشه - ف. (بكسر یا) جاسوس ، چاپلوس **آینوها Ainos** بومیان قدیمی ژاپون ، ساکن جزایر كوریل و یزو .



اب - ع . (بفتح) پدر
ابا - ع . (بکسر) انکار ، باز ایستادن
 از کاری .
ابا - ف (بفتح) آتش ، گاهی بحذف همزه
 مثل شوربا ، جوجه با
ابابیل - م . (بفتح) گروهها ، جمع اباله
 (بکسر اول و تشدید با) ؛ بمعنی پرستو
 مستعمل
اباطیل - ع . (بفتح) جمع باطل
اباعن جد - ع . یعنی پدر را از جد
اباقاخان - پسر و جانشین هلاکو خان
 (از ۶۶۳ تا ۶۸۰ ه .)
ابا یزید بسطامی - از دانشمندان
 و عرفاء ایران . دارای آثار دلچسب و
 نفیس . در ۲۳۴ ه . وفات کرده
ابتداء - ع . (بکسر تین) آغاز کردن
ابتدال - ع . (بکسر) صرف کردن ،
 در باختن ، کهنه کردن ، بی قدری .
ابتر - ع . (بفتح همزه و تا) دم بریده ،
 نا تمام ، بی فرزند ، ضایع
ابتکار - ع . چیز تازه پیدا کردن .
ابتلاء - ع . (بکسر) در بلا افتادن ،
 دچار شدن ، آزمودن
ابتهاج - ع . (بکسر) شاد شدن
ابتهال - ع . (بکسر) زاری کردن
ابتیاع - ع . خریدن
ابجار - ع . [بفتح] دریا ها ، جمع بحر

ابخره - ع . (بفتح همزه و کسر خا)
 جمع بخار
ابد - ع . [بفتح تین] همیشه
ابدا - ع . (بکسر) آشکار کردن ، آفریدن
ابداع - ع . (بکسر) پیدا کردن و درست
 کردن چیز نو ، نو آوردن
ابدال - ع . (بکسر) بدل کردن ، و
 [بفتح همزه] بدلها
ابدال - (بفتح) قلندر ، مرید
ابدالی - یکی از ایلات افغانی ،
 ساکن هرات
ابر Èbre یکی از شطوط اروپا ، از
 جبال کاتابر سر چشمه گرفته ، بدریای
 مدیترانه میریزد ۹۰۰ کیلو متر ط .
ابر - ف . (بفتح همزه و سکون با) بخارات
 غلیظ شده طبعه عذایه جو ، عبارت از
 حبابهای خیلی ریزه آب
ابراء - ع . (بکسر) ادا کردن ، پاک شدن
 بزار شدن
ابرار - ع . (بفتح) نیکو کاران
ابراز - ع . (بکسر) ظاهر کردن ، بیرون
 آوردن
ابرام - ع . (بکسر) استواز کردن ، ملول
 کردن ، بستوه آوردن
ابر اهیم - مشهورترین شیوخ بنی اسرائیل
 بواسطه تفکرات حکیمانه بوجود خدای
 واحد پی برده ، رتبه پیغمبری یافت ، قوم

عبرانی را از کلدی سر زمین فلسطین
مهاجرت داد

ابراهیم شاه - یکی از پادشاهان افشاریه،
در ۱۱۶۲ هـ برادر خود علی شاه را کشت
و خود را پادشاه خواند، ولی اندکی بعد
کشته شد.

ابراهیم ظهیر الدوله - فرزند سلطان
مسعود اول، یکی از سلاطین غزنوی از
۴۵۰ تا ۴۹۲ هـ

ابرخیس - منجم معروف یونانی، در
مائه دوم ق. م حیات داشته، اولین کسی
است که کاتالوگ ستارگان را تدوین و
دول سال شمسی را معلوم کرده است

ابرشی - [بفتح همزه و را] اسبی که
خالهائی مخالف رنگ خود داشته باشد،
و بمعنی رنگ سرخ و سفید در هم آمیخته
ابریص - ع. [بفتح همزه و را] کسیکه
یوست بدنش دارای لکه های سفید باشد

ابره - ف. [بفتح همزه] رویه لباس
ابریشم - ف. [بفتح همزه و ضم شین]

ماده که کرم ابریشم از غده های مخصوص
خود بشکل نخ بسیار باریک ترشح میکند
و آن را به دور خود پیچیده لانه بیضی
شکلی برای خویش می سازد که موسوم
است به یله، بعد یله ها را گرم می
کنند برای آنکه نوچه ها تلف بشوند،
پس از تلف شدن نوچه ها، یله ها را
بتوسط دستگاه مخصوص باز می کنند،
رشته هائی که باین ترتیب از یله بدست

می آید موسوم است به کج، کج را بعد
بتوسط عملیات دیگر تبدیل به ابریشم
می کنند

ابریق - ظرف آب اولیه دار، چرمی
یا سفالی، معرب آبریز، جمع آن اباریق
ابصار - ع. [بفتح] دیده ها، جمع
بصر (بفتح بتین)

ابطاء - ع. [بکسر] درنگ کردن

ابطال - ع. [بکسر] باطل کردن

ابطال - ع. [بفتح] دلیران

ابطاد - ع. [بفتح] جمع بعد [بضم] که

بمعنی دور است و [بکسر] بمعنی دور کردن

ابطد - ع. [بفتح همزه و عین] دورتر

ابطاء - ع. [بکسر همزه] باقی داشتن

ابکار - ع. [بکسر] صبح کردن، اول

روز، و [بفتح] دختران دوشیزه، جمع بکر

ابکم - ع. [بفتح همزه و کاف] گنگ

ابلاس - ع. [بکسر] نا امید شدن،

غمگین شدن

ابلاغ - ع. [بکسر] رسانیدن

ابلق - (معرب ابلک) هر چیز دو رنگ

خصوصاً سیاه و سفید

ابلک - ف. [بفتح همزه و لام] ابلق.

ابله - ع. [بفتح] احمق، نادان، جمع آن

بله [بضم]

ابلیس - ع. [بکسر] نا امید شده،

نام شیطان

ابن - ع. [بکسر] پسر

ابناء - ع. [بفتح] پسران

ابن بطوطه - از سیاحان عرب ، در آسیا و آفریقا سیاحت کرده و باد داشتهای قابل توجهی نوشته (۷۰۴-۷۷۹ هـ)
ابن عمید - وزیر رکن الدوله دیلمی ، منشی فصیح بوده
ابن مقله - [ضم میم وفتح لام] خوشنویس معروف ، میگویند چند خط از قبیل نسخ و ثلث و غیره اختراع کرده ، در حدود ۳۱۰ هـ حیات داشته
ابن یمین - [امیر فخرالدین محمود] پسر امیر یمین الدین ، از شعراء معروف ایران ۶۸۵-۷۶۹ هـ
ابنیه - ع . (فتح همزه و کسرون و تخفیف یا) جمع بنا
ابواب - ع . (فتح) جمع باب که بمعنی در است .
ابو الاسود - یکی از اصحاب حضرت امیر
ابو البشر - پدر بشر ، اولین آدم
ابو الحسن عتبی - وزیر امیر نوح دوم سامانی ، در ۳۷۱ هـ کشته شد
ابو العاص - پسر امیه
ابو العباس نیریزی - (فضل ابن حاتم) یکی از مبرزین ریاضی دانان ایران ، معاصر معتضد بالله ، بطلمیوس را شرح داده در ۲۸۹ هـ وفات کرده .
ابو الفداء - از مورخین مشهور عرب (۶۷۲-۷۳۲ هـ)
ابو الفضل بلخی - وزیر امیر اسماعیل و امیر نصر سامانی ، مروج علم و ادب بوده

ابو الفضل بیهقی - ر . بیهقی
ابو الفوارس - (شرف الدله) پسر عضدالدوله ، یکی از پادشاهان آل بویه از ۳۷۶ تا ۳۷۸ هـ
ابو الفوارس - (قوام الدوله) پسر بهاء الدوله ، از سلاطین آل بویه ، از ۴۱۵ تا ۴۱۹ هـ
ابو القاسم خان - (قائم مقام) از رجال دولتی دوره فتحعلی شاه قاجار ، وزارت عباس میرزا را داشت ، اصلاحاتی در سپاه ایران بعمل آورد ، بعدها صدراعظم محمد شاه شد و تا ۱۲۵۲ هـ بصدارت باقی بود ، در این سال محمد شاه او را خفه کرد ، قائم مقام از منشیان زیر دست زبان فارسی است ، منشئاتش معروف است .
ابو الوفاء - (محمد ابن محمد) ریاضی دان مشهور ایرانی ، در هندسه ایشکاراتی کرده مجسطی را شرح داده (۳۲۸-۳۷۸ هـ)
ابو الهول - مجسمه غریبی که مصریهای قدیم بشکل تنه شیر و سر انسان و دو بال می ساختند
ابوبکر - در نزد اهل تسنن خلیفه اول حضرت رسول ، از ۱۱ الی ۱۳ هـ خلافت کرده ، اسلام را پیشرفت داده
ابوبکر بن سجد - یکی از اتابکان فارس از ۶۲۸ تا ۶۸۸ هـ مروج ادبیات بوده ، سعدی کتاب بوستان را بنام او نوشته
ابوبکر محمد - [ابن زکریای رازی] ، بزرگترین اطباء و کیمیاگران اسلام ،

در ۳۲۰ هـ بدرود حیات گفته
ابوت - ع . (بضم همزه و با و تشدید
 واو مفتوح) پدر شدن

ابو جهل - عموی حضرت رسول ص ، از
 مخالفین جدی آن حضرت بود

ابو ریحان بیرونی - [محمد بن احمد]
 فیلسوف و ریاضی دان مشهور ایران ،
 در بارگاه قابوس و شمسیر میرده ، صاحب
 کتاب معروف آثار الباقیه ۳۴۲-۴۴۰ هـ
ابو سعید - (بهادر خان) یکی از سلاطین
 مغول ایران ، پسر سلطان محمد خدا بنده ،
 خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش را
 کشت ، در ۷۳۶ هـ در گذشت

ابو سفیان - پدر معاویه ، ابتدا یکی از
 مخالفین جدی حضرت رسول ص بود ، بعد
 تسلیم شد و ایمان آورد

ابو شجاع - (سلطان الدوله) پسر بهاء
 الدوله ، از پادشاهان آل بویه ، از ۴۰۳
 تا ۴۱۴ هـ

ابو شکور بلخی - از اساتید شعر فارسی
 در ۳۷۶ هـ بدرود حیات گفته

ابو طالب - پسر عبد المطلب ، پدر
 حضرت امیر ۴

ابو طاهر - [جلال الدوله] پسر بهاء الدوله
 از پادشاهان آل بویه از ۴۱۹ تا ۴۳۰ هـ
ابو عیینه جراح - یکی از انصار
 حضرت رسول ص و سردار مسلمین در
 جنگ با کفار

ابو عیینه ثقفی از سرداران مسلمین ،

پدر مختار مشهور ، در سال ۱۳ هـ کتار
 فرات هنگام جنگ با ایرانیان زیر پای فیل
 رفت و مرد

ابو علی سینا - (حسین ابن عبدالله بن
 سینا) در نزد اعراب معروف به شیخ الرئیس ،
 وطنش بلخ ، از سر آمدان حکمت و
 بزرگترین دانشمندان ایران ، در تمام
 علوم مخصوصاً طبابت ید طولانی داشته ،
 کتاب قانون او مشهور و مدتی در مشرق
 و اروپا مأخذ طبابت بوده ، چندی در نزد
 امیر نوح سامانی و مدتی در خوارزم
 بسر برده ، فخر الدوله دیلمی نسبت بوی
 ارادت داشته ، آثارش علاوه بر کتاب
 قانون ، اشارات و شفاء ، در هیئت همعقیده
 بطلمیوس بوده [۳۶۹ - ۴۲۸ هـ] قبرش
 در همدان ، در دامنه کوه الوند

ابو علی (شرف الدوله) پسر بهاء الدوله
 از پادشاهان آل بویه ، از ۴۱۱ تا ۴۱۶ هـ
ابو قابوس - کنیت نعمان بن منذر

ابو قیسی - نام کوهی است در مکه ؛
 اصلاً نام آهنگری بوده که در آن کوه خانه ساخته
ابو کالیجار مرزبان [صمصام الدوله]
 پسر عضد الدوله ، از پادشاهان آل بویه
 از ۳۷۳ تا ۳۷۹ هـ

ابو کالیجار مرزبان - پسر سلطان
 الدوله ، از پادشاهان آل بویه ، از ۴۳۵
 تا ۴۴۰ هـ

ابولؤلؤ - غلام ایرانی ، در سال ۲۳ هـ
 عمر بن خطاب را کشت

ابولهب (فتح لاموها) یکی از بزرگان قریش و مخالفین حضرت رسول صا ، در سال ۵۲ هجرت بواسطه شکست فاحشی که مسلمین به قریش وارد کردند از غصه در گذشت **ابومسلم خراسانی** - در خراسان ایرانیهارا بر ضد مروان حمار شورانید ، در اقراض آل مروان و استقرار بنی عباس مجاهدت بسیار کرد **ابومعشر بلخی** - (جعفر بن محمد عمر) ریاضی دات معروف ، صاحب تالیفاتی در نجوم و احکام ؛ در ۲۷۲ هـ فوت کرده است

ابومنصور - (فولادستون) پسر ابو کالیجار ، از پادشاهان آل بویه ، از ۴۴۰ تا ۴۴۵ هـ

ابوموسی اشعری - بعد از جنگ صفین از طرف علی ۴ برای حکمت انتخاب شد و از عمرو بن عاص که همین سمت را از طرف معاویه داشت فریب خورد و این قضیه موجب خلع علی ۴ از خلافت شد

ابونصر بهاءالدوله - پسر عضدالدوله از پادشاهان آل بویه ، از ۳۷۹ تا ۴۰۳ هـ **ابونواس** - (ضم نون) از شعراء عرب معاصر هارون الرشید .

ابهام - ع . (بکسر) پوشیده سخن گفتن ، پوشیده گذاشتن ؛ انگشت بزرگ

ابهت - ع . (ضم همزه و تشدید بای مفتوح و فتح ها) بزرگی

ابهتر رود - (یا رود خانه شور) از

سلطانیة زنجان شروع ، از بلوک ابهر و زنجان و قزوین عبور کرده داخل زرنند میشود **ابی** یا **اب Obi** از شطوط عمده سیبری از کوه های آلتائی سر چشمه گرفته ، در اقبانوس منجمد شمالی میریزد . ۴۳۰۰ کیلومتر ط . شعبه مهم آن ؛ ایرتیش .

اییات - ع . (فتح) جمع بیت **ایضی** - ع . (فتح همزه یا) سفید

ایمون - ر . افیون

ایپامیننداس Épaminondas سردار نامی ثبی ، در حدود ۴۲۰ یا ۴۱۰ ق م متولد شده ؛ برای استقلال تب با اسپارتی ها جنگ کرده ، در مانتینه زخم مهلکی برداشت

ایپیدمی Épidémie شوع مرض ، مرض عام

ایپروس Epirus نام ناحیه در قسمت شمال غربی یونان قدیم ، مدتهای مدید دارای استقلال بوده ، مشهور ترین امراء آن پیروس دوم است که با رومیها جنگ های موفقت آمیزی کرده ؛ امروزه قسمت جنوبی آلبانی است

ایمیکا - از نباتات طایفه رویاسه ، در آمریکای جنوبی ، ریشه آن در طب مستعمل از دواهای مقبی است

اتابک - ت . (فتح همزه و کسریا) امیر ، پدر بزرگ ، استاد

اتابکان آذربایجان - يك سلسله امراء که از ۳۱۵ تا ۶۲۲ هـ در آذربایجان

فرمانروائی داشته ، مؤسس این سلسله شخصی موسوم به اتابك ایلدگر بوده ، یکی از اولاد او (قتلغ اینانچ) در ۵۹۰ هـ بكمك علاءالدین تكش ، طغرل سوم سلجوقی را كشت و سلسله سلجوقی را منقرض كرد
اتابكان فارس - سلسله امراء كه از ۵۴۳ تا ۵۶۴ در فارس و جاهای دیگر فرمانروائی داشته ، معروفترین افراد این سلسله : اتابك سعد بن زنگی و پسرش اتابك ابو بكر كه مدوح سعدی بوده است
اتازونی États-unis [امالك متحده] شامل قسمتهای مرکزی آمریکای شمالی ، حدود : از مشرق و مغرب اقیانوس اطلس و کبیر ، از شمال کانادا ، از جنوب مکزیک و خلیج مکزیک ، بین ۲۶ تا ۴۹ درجه عرض شمالی ، تمامی در منطقه معتدله ، متجاوز از ۱۰۵ ملیون جم . سکنه مرکب از هندیان قرمز پوست ، چینی های زرد پوست ، سباهان ، سفیدپوستان اروپائی ، زبان رسمی : انگلیسی ؛ مرکب از ۴۸ مملکت و یک ناحیه ، هر کدام بصورت يك جمهوری ، حکام و هیئت مقننه را برای عمومی انتخاب ، طرز حکومت جمهوری مؤتلفه .
 در اواخر ماه ۱۶ م اولین ناحیه مهاجر نشین انگلیسی در ویرجینی تشکیل از آن ب بعد روز بروز دامنه مهاجرت توسعه یافت بطوریکه بالطبع مجالس مقننه محلی تشکیل شد در ۱۷۶۴ انگلستان برای حاجات جنگی بفكر افزودن مالیات افتاد ، مجالس مقننه اعتراض کرده . نهضت آزادی خواهی برپا نمودند

انگلستان ناچار دست با سلاجه زد ، آمریکاییها با فرماندهی واشنگتن سیاه دولتی را شكست ها دادند ، در ۱۷۸۳ انگلستان بموجب متار که نامه ورسای استقلال ممالك متحده را شناخت ، در ۱۸۶۱ بین ممالك جنوبی که خواهان برده فروشی بودند و ممالك شمال که با این امر مخالفت داشتند جنگی در گرفت و مدت ۴ سال طول کشید ، بالاخره بفتح ممالك شمال خاتمه یافت ، بعدها اتازونی هاوایی و فلیپین را - نیز متصرف شد ، در ۱۹۱۷ اتازونی در جنگ بین الممال داخل و موجبات مغلوبیت آلمان را فراهم ساخت
اتاوا Ottawa پایتخت کانادا ، کنار نهر اتاوا ، ۱۰۷٫۰۰۰ جمه
اتباع - ع (فتح) پیروان و (بکسر) پیروی کردن
اتحاد - ع . (بکسر همزه و کسرتای مشدد) یکی شدن ، یگانگی
اتصاف - ع . تحفه دادن
اتخاذ - ع . (بکسر همزه و کسرتای مشدد) گرفتن
اثر Éther - در زبان یونانی بمعنی هوا و اصلا آسمان را باین اسم می نامیده اند ، در اصطلاح شیمی مایعی است فرار که از ترکیب اسید با الکل تولید میشود مثل ترکیب الکل با اسید سولفوریک
اثرالك - [بفتح] تركها
اثرلك - (بفتح همزه و فتح را) رودخانه

ای است در استرآباد ، از خاک بجنورد سر
چشمه گرفته در بحر خزر میریزد ، قسمتی از
آن سرحد بین ایران و ترکستان

اتروری Étrurie ناحیه در ایتالیا ،
شامل حوضه نهر آرنو ، سکنه قدیمی آن موسوم
به اتروسک و تمدن بالنسبه معتبری داشته اند
اتساع - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]

گشادشدن ، فراخ شدن
اتصاف - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]
صفت کردن ، بصفهتی متصف شدن

اتصال - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]
پیوستن . بهم رسیدن

اتعاب - ع . [بکسر همزه] در رنج انداختن
مانده کردن ؛ (بفتح) جمع تعب

اتعاظ - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]
بند گرفتن

اتفاق - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]
موافقت کردن ، واقع شدن کاری بدون سبب

اتقاء - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]
پرهیز کردن ، پرهیزکاری

اتقان - ع . [بکسر] استواری ، محکم
کردن .

اتقیا - ع . پرهیز گاران
اتقاء - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]

تکیه کردن
اتکال - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]

اعتماد کردن
اتلاف - ع . [بکسر] نیست کردن ، هلاک

کردن

اتمام - ع . [بکسر] تمام کردن
اتن چهارم Othon امپراطور آلمان
از ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۸ م .

اتن کبیر - امپراطور آلمان از ۹۳۶ تا
۹۷۳ م . لا بقتربین افراد خانواده ساکسون
مردی دلبز و مدبر بود ، بر اعتبار مملکت خویش
افزود ، میجارها را درهم شکست ، اراضی
بعضی قبایل اسلاو را گرفت ، ایتالای شمالی را
فتح نمود و تاج لمباردرا بر سر گذاشت ، از یاب
لقب امپراطوری گرفت

اتو - (بضم تبین) آتنی که آن را بوسبله آتش
و غیره گرم کرده ، چروکهای پارچه را با آن
صاف میکنند

اتوبوس Autobus اتومبیل بزرگ برای
حمل و نقل مسافر

اتولی Étolie ناحیه در قسمت غربی
یونان قدیم

اتومبیل Automobile یکی از وسائط
تقلیه ، ماتور آن بتوسط الکترسیته ، بنزین ،
هوای فشرده شده و غیره کار میکند

اتهام - ع . [بکسر همزه و کسرتای مشدد]
تهمت نهادن ، تهمت زدن

اتیان - ع . [بکسر] آمدن ؛ هرگاه بعد
از این کلمه حرف با واقع شود معنی آوردن
میدهد مثل اتیان بمثل آن یعنی آوردن مثل آن

اتیکت Etiquette تعرفه
اتیلن Ethylèn (C₂H₄) بخاری است

بی رنگ ، بایوی مخصوص ، از تقطیر مواد
آلیه مخصوصاً چربیها تولید میشود ، در

گاز چراغ نیز موجود ، قابل احتراق و
شعله بسیار روشن دارد ، استنشاق آن
مضر است

اِثاث - ع . (بفتح) اسباب خانه ، جمع اِثاثه
اثبات - ع . (بکسر) قراردادن ، نوشتن
اثر - ع . (بفتحین) نشان ، نشأت یا
نشان زخم و غیره

اِثقال - ع . (بفتح) بارها ، سنگینی ها
و (بکسر) سنگین کردن

اِثمار - ع . (بفتح) میوه ها

اِثمان - ع . (بفتح) قیمت ها

اِثناء - ع . (بفتح) میانه ها

اِثناء عشر - روده ای است بطول دوازده
انگشت ، اولین قسمت روده های کوچک
اِثناء شری (بکسر همزه و فتح عین و شین)

طایفه شیعی ، منسوب به ۱۲ امام

اِثواب - ع . (بفتح) جمع ثوب

اِثیر - ع . (بفتح همزه و کسر ثا) عالی ،
بلند ، برگزیده

اِجابات - ع . (بکسر همزه) جواب دادن ،
قبول کردن

اِجاره - ع . (بکسر) به کرایه دادن
خانه و غیره

اِجازة - ع . (بکسر) روا داشتن ،
رخصت دادن

اِجاق - ت . (ضم همزه) دیگدان ،
جائی که دیگ می گذارند برای پختن چیزی

اِجانب - ع . (بفتح همزه و کسر نون)
یکسانگان ، جمع اجنبی

اِجبار - ع . (بکسر) کسی را بزور
بکاری و داشتن

اِجتماع - ع . (بکسر همزه و ثا) فراهم
آمدن ، جمع شدن

اِجتنباب - ع . دور شدن .

اِجتهداد - ع . کوشش کردن ، استنباط
مسائل شرعیه از قرآن و حدیث

اِجحاف - ع . کار بر کسی تنگ گرفتن ،
بردن چیزی ، نقصان کردن

اِجدع - ع . (بفتح همزه و دال) گوش
بریده ، بینی بریده

اِجر - ع . (بفتح) مزد دادن ، مزد

اِجراء - ع . (بکسر) راندن ، بجا آوردن

اِجرام - ع . (بفتح) اجسام ، جمع جرم
[بکسر]

اِجرام - ع . [بکسر] گناه کردن

اِجرت - ع . (ضم همزه و فتح را) مزد

اِجزاء - ع . (بفتح) پاره ها ، قسمت
های چیزی ، جمع جزء

اِجساد - ع . (بفتح) بدن ها ، جسم ها ،
جمع جسد

اِجسام - ع . (بفتح) تن ها ، جمع جسم
بکسر

اِجفان - ع . (بفتح) پلک های چشم

اِجل - ع . [بفتحین و تشدید لام] بزرگتر

اِجل - ع . [بفتحین] مهلت ، مرگ ، جمع
آن آجال

اِجلا - ع . [بفتح همزه و کسر جیم و
تشدید لام] جمع جلیل

- اجلاس - ع . (بکسر) نشانیدن
 اجلاف - ع . (بفتح) فرومایگان ، ستمکاران
 اجله - ع . (بفتح همزه و کسر جیم و فتح لام
 مشدد) بزرگان ؛ جمع جلیل
 اجماع - ع . (بکسر) اتفاق کردن ، فراهم
 آوردن
 اجمال - ع . (بکسر) جمع کردن ، فراهم
 آوردن
 اجناد - ع . (بفتح) لشکرها ؛ جمع چند
 اجناس - ع . [بفتح] جمع جنس
 اجنبی - ع . [بفتح همزه و نون و تشدید یا
 بیگانه
 اجنحه - ع . [بفتح همزه و کسر نون]
 جمع جناح
 اجنه - ع . [بفتح همزه و کسر جیم و تشدید
 نون] جمع جنین
 اجوبه - ع . [بفتح همزه و کسر واو]
 جمع جواب
 اجور - ع . [ضمین] جمع اجر
 اجوف - ع . [بفتح همزه و واو] هر چیز
 میان خالی
 اجیر - ع . (بفتح همزه و کسر جیم) مزدور
 اچمیا زین یا اوچ کایسا - دیری است
 در حوالی ایروان که مقر رئیس مذهبی
 ارامنه است ؛ در ۳۰۱ م . بنا شده
 احادیث - ع . (بفتح) خبرها ؛ جمع حدیث
 احاطه - ع . (بکسر) گرداگرد گرفتن ،
 دانستن
 احالت - ع . (بکسر) حواله کردن
- احباء - ع . (بفتح همزه و کسر حا و تشدید یا)
 دوستان ؛ جمع حبیب
 احباب - ع . (بکسر) دوست داشتن ؛
 (بفتح) دوستان
 احتجاب - ع . در پرده شدن
 احتجام - ع . حجابات کردن
 احتراز - ع . پرهیز کردن
 احترام - ع . پیشه وری
 احتراق - ع . سوختن
 احترام - ع . بزرگ داشتن ، حرمت داشتن
 احتساب - ع . شمردن ، نهی کردن
 احتشام - ع . صاحب خدم و حشم بودن
 شأن و شکوه
 احتضار - ع . حاضر شدن
 احتقار - ع . خوار شدن
 احتقان - ع . حقه کردن
 احتکار - ع . جمع کردن غله بقصد گران
 فروختن
 احتکال - ع . کاویدن ، خراشیدن
 احتلام - ع . خواب دیدن ، جماع کردن
 در خواب ، انزال منی در خواب
 احتمال - ع . گمان کردن ، برداشتن
 احتوا - ع . گرد گرفتن ، جمع کردن
 احتیاج - ع . نیازمند شدن
 احتیاط - ع . گرداگرد گرفتن ، بدقت
 کاری کردن
 احتیال - ع . حيله کردن
 احجار - ع . (بفتح) سنگها ، جمع حجر
 احد - ع . (بفتح تن) یکی ، کسی ، یگانه

احد - ع . [بضمین] کوهی است نزدیک

مدینه ، غزوه احد جنگی است که در نزدیکی این کوه در سال سوم هجرت بین مسلمین و قریش واقع و به شکست مسلمین تمام شد ، در این جنگ حمزه مقتول و به سید الشهداء لقب گشت ، حضرت رسول صا نیز زخم سختی برداشت

احداث - ع . (بکسر) نویدا کردن ، بوجود آوردن چیز تازه

اجداق - ع . (بفتح) جمع حقیقه (بفتحین) احرار - ع . [بفتح] آزادگان جمع

حر (بضم)

احراز - ع . (بکسر) استوار کردن ، نگاهداشتن ، جمع کردن

اجراق - ع . (بکسر) سوزانیدن

احرام - ع . (بکسر) بر خود حرام کردن بعضی چیزهای حلال را چند روز قبل از زیارت خانه کعبه ، و یعنی دو بارچه ناردخته که در ایام حج یکی را بر کمر می بینند و دیگری را بدوش می اندازند

احزاب - ع . [بفتح] گروهها ، جمع حزب

اجزان - ع . (بکسر) اندوهگین کردن و [بفتح] اندوهها

احزم - ع . (بفتح همزه و زاء) هوشیارتر ، دانا تر

احساس - ع . (بکسر) حس کردن ، دریافتن

اجسام - ع . (بکسر) نیکوئی کردن

احسن - ع . [بفتح همزه و سین]

خوبتر

احسنت - ع . (بفتح همزه و فتح سین و تا) یعنی خوب گفتی ، در فارسی بسکون تا به معنی تحسین و آفرین مستعمل

احشاء - ع . (بفتح) اعضاء داخل شکم ، دل و جگر و روده ها

احشام - ع . (بفتح) خدمتکاران ، و چهار پایان مانند گاو ، اسب ، الاغ و غیره

احصاء - ع . (بکسر) شمردن ، ضبط کردن

احصائیه یا استاتیسٹیک - علمی

است در نظارت منظم بروقاع و چگونگی حیات اجتماعی ، قاعده آن شمردن و ضبط کردن و نشان دادن نتیجه بصورت اعداد ، این علم به شعب مهمه ذیل تقسیم میشود : احصائیه اقتصادی ، احصائیه اخلاقی ، احصائیه سیاسی ، احصائیه نفوس و غیره

احضار - ع . (بکسر) حاضر کردن

احضاریه - ع . ورقه که صادر میشود از طرف عدلیه ، برای حاضر شدن شخص

به محکمه

احفاد - ع . (بفتح) فرزندان زادگان

احق - ع . (بفتحین) سزاوارتر ، لایق تر

احتقاد - ع . (بکسر) بکنه آوردن و (بفتح) کینه ها

احتقاق - ع . (بکسر) واجب گردانیدن ،

بر حق داشتن ، به حقیقت دانستن

احکام - ع . [بفتح] جمع حکم (بضم)

احلاف - ع . (بکسر) سوگند خوردن

و (بفتح) همه پیمان

احلام - ع . [بفتح] خوابها ، بردباری

جمع حلم (بضم) وحلم [بکسر]

احلیل - ع . (بکسر) سوراخ پستان

احمال - ع (بکسر) بار برداشتن و (بفتح) بارها

احمد (ابن اسماعیل) ، دومین امیر سامانی ،

از ۲۹ تا ۳۰۱ ه . بدست غلامان خودش

مقتول و ملقب به شهید گردید

احمد [سلطان] آخرین امیر از امراء

ایلخانی ، بواسطه هجوم امیر تیمور ، بمصر

فرار کرد ، در ۸۰۳ ه . مراجعت و در

حدود آذربایجان از ترکان ها شکست

خورد ، در ۸۱۴ وفات کرد

احمد آباد - ش . هند انگلیس . در

ولایت بیلی ۲۷۴۰۰۰ ر . جمع

احمد تگودار - یکی از پادشاهان مغول

ایران ، برادر و جانشین هلاکو خان ،

مسلمان شد و دچار مخالفت عده از امراء

غیر مسلمان مغول گردید ، بالاخره در

۶۸۳ ه . بدست آنها از سلطنت خلع شد

احمد میرزا - پسر محمد علی میرزا ،

آخرین پادشاه از سلسله قاجاریه . در ۱۳۴۳

از سلطنت خلع گردید

احمر - ع . [بفتح همزه و میم] سرخ ،

گاهی بمعنی سخت و زشت

احمض - ع . (بفتح همزه و میم) ترشتر ،

گاهی بمعنی ناخوش و سخت

احمق - ع . (بفتح همزه و میم) بی عقل

احنف - ع . (بفتح همزه و نون) کسینکه

هر دو یابش بطرف یکدیگر گنج شده باشد

احوال - ع . (بفتح) جمع حال و حالت

احول - ع . (بفتح همزه و واو) گنج چشم

احیاء - ع . (بکسر) زنده کردن و (بفتح)

زنده ها ، قبیله ها ، جمع حی

احیان - ع . [بفتح] جمع حین

احیاناً - [بفتح] گاهگاه

اخ - ع . (بفتح) برادر

اخاذ - ع . (بفتح همزه و تشدید ذ) سخت

گیرنده ، بسیار گیرنده

اخبار - ع . [بکسر] خبر دادن و [بفتح]

جمع خبر

اخت - ع . (بضم) خواهر ، اخوات جمع

اخت - ف (بضم) مثل ، مانند ، نظیر

اختیار - ع . (بکسر همزه و تا) خبر گرفتن ،

آزمودن

اختتام - ع . تمام کردن ، پایان بردن

اختتان - ع . خسته کردن

اختر - ف . (بفتح همزه و تا) ستاره ،

بمعنی بخت و طالع نیز گفته شده

اختراع - ع . (بکسر همزه و تا) پدید

آوردن و ساختن چیزی که پیشتر از آن دیده

نشده باشد

اختر اق - ع . دریافته شدن

اختسک Okhotsk دریائی است در

شمال شرقی آسیا ، بواسطه جزایر کوریل

از اقیانوس کبیر جدا میشود

اختصار - ع . [بکسر همزه و تا] کوتاه

کردن

اختصاص - ع. خاص شدن بیک چیز، خاص گردانیدن

اختصاص - ع. دشمنی کردن

اختطاف - ع. ربودن

اختفاء - ع. پنهان شدن

اختلاج - ع. جستن عضو، باز گرفتن

بچه از شیر

اختلاس - ع. ربودن

اختلاط - ع. آمیختن و در اصطلاح

شیمی ترکیب کردن دو یا چند جسم با

یکدیگر بطوری که حتی با میکروسکپ نتوان

عناصر مرکبه آن را تمیز داد ولی بوسائلی

بتوان اجسام ترکیب شده را جدا کرد

اختلاف - ع. نا موافقتی کردن

اختلال - ع. خلل یافتن، مختل شدن

اختناق - ع. گلو گرفتن، گلو گرفته

شدن

اخته - ف. [بفتح همزه و تا] مردی که

بیضتین او را کشیده باشند و او فاقد

موی صورت و صدایش شبیه صدای

زن است و خیلی متمایل بچاق شدن ولی

دچار عدم نشاط و تر دماغی است

اختیار - ع. [بکسر همزه و تا] برگزیدن

اخراج - ع. [بکسر] بیرون کردن

اخراب - ع. [بفتح همزه و فتح را] ویران

و نام یکی از اجزای شعر

اخرس - ع. [بفتح همزه و را] کک

اخذ - ع. [بفتح] گرفتن

اخسی - ع. [بفتح همزه و خا و تشدید سین]

زبون تر، خوار تر

اخص - ع. [بفتح همزه و خا و تشدید

صاد] خاص تر

اخصاء - ع. [بکسر] خصی کردن، خایه

کشیدن

اخضر - ع. [بفتح همزه و ضاد] سبز

اخطار - ع. [بکسر] خود را در خطر

انداختن، بمعنی خبر دار کردن مستعمل

و [بفتح] بلاها و منزلت ها

اخفاء - ع. [بکسر] پنهان کردن

اخفاف - ع. [بکسر] سبکبار شدن

اخفش - ع. [بفتح همزه و فا] کسیکه چشمش

ضعیف و کم نور باشد و لقب یکی از علماء

بزرگ نحو

اخذك - ف. [بفتح همزه و ضم كاف]

زرد آلودی نارس

اخر - ف. [بفتح همزه و كاف] باره

آتش

اخلاص - ع. [بکسر] خالص کردن دوستی،

نوستنی بی ریا

اخلاط - ع. [بفتح] جمع خلط

اخلاف - ع. [بفتح] باز ماندگان، جمع

خلف [بفتح تین] و [بکسر] خلاف کردن در

وعده

اخلاق - ع. [بفتح] خویها، جمع خلق

(ضمیم)

اخلال - ع. [بکسر] زبان رسانیدن

اخم - ف. [بفتح] چین بیشانی و ابرو

اخوات - ع. (بفتح) خواهران ،

جمع اخت

اخوان - ع. برادران

اخوة - ع. (بضم همزه و خا و فتح وا و مشهد)

برادر شدن ، برادری ، و [بکسر همزه و

فتح وا] برادران

اخیار - ع. (بفتح) نیکوتران ، نیکو

کاران

اداء - ع. (بفتح) رسانیدن ، گذاردن

بیان کردن

اداکر Odoacre سر کرده هرول

ها ، ایتالیا را تسخیر و رمولوس اوگوستول

را در ۴۷۶ خلع کرده ، خود پادشاه

شد ، در ۴۹۳ م کشته شد

اداره - ع. (بکسر) گردانیدن ، محلی که در

آرت امور دولتی یا شخصی انجام داده

میشود

اداضه - ع. همیشه داشتن

ادانس Odense ش. دانمارک ، در

جزیره فبونی ۶۲۰۰۰ جمعه

ادانی - ع. (بفتح همزه و کسر نون)

نزدیکتران ، زبوتران

ادب - ع. (بفتحین) دانش ، فرهنگ ،

روشن بیننده ، آداب جمع . علم ادب

شامل علوم ، لغت ، صرف ، نحو ، اشتقاق ،

معانی ، بیان ، عروض ، قافیه ، و غیره

ادباء - ع. (بضم همزه و فتح ذال)

جمع ادیب

ادبار - ع. [بکسر همزه] پشت دادن

دولت ، بدبختی

ادخال - ع. (بکسر) درآوردن ، داخل

کردن

ادر Oder از شطوط آلمان ، از

سبزی عبور میکند ، به بحر بالتیک میریزد

۸۶۴ کیلو متر ط .

ادراز - ع. (بکسر) جاری کردن ، بول

کردن ، و بمعنی وظیفه و مستمری

ادراك - ع. (بکسر) در یافتن ، رسیدن

بچیزی

ادسا Odessa ش. روسیه ، در اوکراینا

۶۳۱۰۰۰ جمعه . بندر مهم و مرکز

صدور غله

ادعاء - ع. (بکسر همزه و تشدید دال)

دعوی کردن ، آرزو کردن

ادعیه - ع. [بفتح همزه و کسر عین و

فتح با] جمع دعا

ادغام - ع. [بکسر] حرفی را در حرف

دیگر درآوردن ، مثلاً بر در اصل بدر

بود تاو دال را در یکدیگر ادغام کرده ،

بتر میگویند

ادکامی Eau de Cologne ماده

عطری ، درمائه ۱۸ در کتنی اختراع شد ،

از طریق حل کردن روغنهای اتری در

الکل ، بدست می آید

ادله - ع. (بفتح همزه و کسر دال و تشدید

لام) جمع دلیل

ادنی [ادنا] - ع. (بفتح) نزدیکتر ، زبون

تر ، بمعنی اول از دنو ، بمعنی دوم از

ذنائب

ادوات - ع . [بفتح] آلات ، جمع ادات (بفتح)

ادوار - ع . [بفتح] زمانها ، گردشها

ادوارد Édouard نام چند نفر از پادشاهان انگلستان ؛ ادوارد اول از ۱۲۷۲ تا ۱۳۰۷ م ؛ ادوارد دوم از ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۷ ؛ ادوارد سوم از ۱۳۲۷ تا ۱۳۷۷

۱۳۷۷ که اسکاتلند را دو باره تسخیر و جنگ صد ساله دوم را با فرانسه شروع کرد ؛ ادوارد چهارم از ۱۴۶۱ تا ۱۴۸۳

که هانری را اعدام کرد ؛ ادوارد پنجم در ۱۴۸۳ ؛ ادوارد ششم از ۱۵۴۷ تا ۱۵۵۳ ؛ ادوارد هفتم از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰

ادهم - ع . [بفتح] همزه وها) سیاه

ادیان - ع . [بفتح] جمع دین

ادیب - ع . دانشمند ، خداوند ادب ، ادب آموزنده

ادیب الممالک - (امیر الشعراء ، مرزا

سید صادق ، متخلص به امیری) از اهالی

فراهات ، از ادباء عالی قدر زبان فارسی

جراید ادب و عراق عجم را می نوشته ،

در بسیاری از نقاط ایران و ممالک خارجه

مسافرت کرده [۱۲۷۷ - ۱۳۳۵ هـ]

ادیب فیسابوری - (میرزا عبدالجواد

فرزند آقا حسین) ، در یکی از مجال

نیشابور منقول ، در ۲۱ سالگی بمشهد

مسافرت کرده تا ۱۳۰۸ هـ . در مدرسه

شیراز خان مشغول تحصیل بوده ، بعد در

مدرسه نواب شروع به تدریس علوم ادبیه نموده و ۳۵ سال در آنجا متوقف بود تا در گذشت ؛ اطلاعاتش در ادبیات بغایت عمیق و زیاد ، از فلسفه نیز بهره کافی داشته است [۱۲۸۱ - ۱۳۴۴ هـ]

ادیسه Odyssee مشهور ترین آثار شعری یونان ، تصنیف آن را به همرنسبت میدهند

ادیم - ع . [بفتح] پوست دباغی شده و بمعنی رو ، مثل ادیم زمین ، یعنی روی زمین

ادیمبورگ Edimbourg ش . انگلستان ، کرسی اسکاتلند ۴۳۰۰۰۰ نفر

اذان - ع . [بفتح] بانگ نماز

اذعان - ع . [بکسر] فرمانبرداری ، اطاعت

اذفر - ع . [بفتح] همزه و فا] تند بو ؛ خالص

اذقار - ع . [بفتح] یاد کردنها ، و [بکسر] یاد کردن

اذل - ع . [بفتح] تشدید لام] ذلیل تر

اذلال - ع . [بکسر] خوار کردن

اذن - ع . [بکسر] امر ، فرمان ، رخصت

اذناب - ع . [بفتح] دمها . جمع ذنب ، [بفتح]

اذهان - ع . [بفتح] جمع ذهن

اذیال - ع . [بفتح] دامن ها ، جمع ذیل

اذیت - ع . [بفتح] همزه و کسر ذال و تشدید

یا [آزار ، رنج

ارائه - ع. (بکسر) نشان دادن، شناساندن
 ارائه - ف. (بفتح همزه و با) کاری
 دوچرخه

اراتوستن Eratosthene حکیم و
 جغرافی دان معروف قدیم از دبستان
 اسکندریه، معاصر بطلمیوس شوم (۲۷۶-
 ۱۹۴ ق. م.)

اراجیف - ع. (بفتح) سخنهاى يهوده
 و بی اصل
 ارادة - ع. خواستن
 ارادل - ع. (بفتح همزه و کسر ذال)
 ناکسات

اراضی - ع. زمینها، جمع ارض
 ارامل - ع. (بفتح همزه و کسر میم) بیوه
 زنان؛ مردان بی زن، جمع ارمله و
 ارمل

اران Oran ش. الجزایر ۱۵۰۰۰۰
 جمه.

ارانتز Orange از متصرفات انگلیس
 در آفریقای جنوبی، وسعتش ۱۳۰۵۰۰
 کیلو متر مربع ۶۲۱۰۰۰ جمه. کرسی
 آنت؛ بلو ام فنتن

ارانیگوتان Orang-utan (آدم)
 جنگلی میمونی است از نوع آدم نمایان، قدش
 بالغ بر يك ذرع و نیم، دستهای بلند
 بطوریکه بدون خم کردن زانو بر زمین
 میرساند، دم ندارد، در جوانی بسیار نا
 هوش و آرام، بزودی اهلی میشود، در
 برثو و سوماترا زندگانی میکند

ارباب - ع. [بفتح] صاحبان، بزرگان،
 پرورش دهندگان، جمع رب، گاهی بطور
 مفرد مستعمل

اربع - اربعه - ع. چهار
 اربعین - ع. (بفتح) چهل، روز چهارم
 وفات

ارتباط - ع. چیزی را بچیز دیگر
 بستن

ارتپدی Orthopédie شعبة از طب
 در معالجه و اصلاح اعضاء ناقصه بدن
 ارتجاء - ع. (بکسر همزه و تا) امید
 داشتن

ارتجاع - ع. باز گردانیدن
 ارتجال - ع. بی تأمل چیزی گفتن،
 بی اندیشه شعر گفتن

ارتجك - ف. (بفتح همزه و تا) برق
 ارتحال - ع. (بکسر همزه و تا) رحلت
 کردن، از جایی بجای دیگر رفتن

ارتداد - ع. رد شدن، از دین برگشتن
 ارتداع - ع. آلوده شدن، از کاری
 باز ایستادن

ارتدکس Orthodoxe یکی از
 شعبات سه گانه دین مسیح، پیروان آن
 اکثر اهالی شبه جزیره بالکان و روسها
 ارتدکسی - اطاعت کامل از تعلیمات
 مذهبی

ارتسام - ع. (بکسر همزه و تا) نقش بستن
 ارتسگیبرگ Erzgebirge رشته
 جبالى است ما بين ساكس و بوهم ۱۴۰

کیلو متر ط. ارتفاع ... را متر
ارتشاء - ع. (بکسر همزه و تا) رشوه گرفتن

ارتشاف - ع. مکیدن
ارتضاء - ع. پسندیدن، خوشنود شدن

ارتضاع - ع. شیر خوردن
ارتشاش - ع. لرزیدن

ارتفاع - ع. بلند شدن، بلندی، برداشت، فایده، مالیات، دور کردن

ارتفاق - ع. رفاقت کردن، برآرنج نکیه کردن

ارتقاء - ع. بالا رفتن
ارتقاب - ع. چشم داشتن

ارتکاب - ع. گناه کردن، شروع بکار نا مشروع کردن، سوار شدن

ارتماس - ع. غوطه خوردن، در آب فرو رفتن

ارتنك - ف. (بفتح همزه و تا) ر. ارژنك

ارتیاب - ع. (بکسر همزه و تا) در شك افتادن

ارتیاح - ع. شاد شدن
ارث - ع. (بکسر همزه و سکون را)

چیزی که از میت برای باز ماندگانش بماند، کاری که بوارثت بدیگری برسد

ارجاع - ع. (بکسر) رجوع کردن
ارجل - ع. (بفتح همزه و جیم) اسبی

که یکپا یا يك دستش سفید باشد

ارجمند - ف. (بفتح همزه و سکون را و سکون جیم و فتح میم) صاحب قیمت، صاحب مرتبه، گرامی، عزیز

ارجام - ع. [بفتح] خویشی ها، زهدان ها، جمع رخم (بفتح را و کسر خا)

ارد - (بضم همزه و زاء) اشک سیزدهم در ۵۶ ق. م. سلطنت رشید، برادر

خود مهر داد را گشت، در ۳۷ ق. م. در گذشت؛ این پادشاه دولت اشکانی را

ترقی داد، طیسفون را بجای سلوکیه پایتخت قرار داد

اردبیل - (بفتح همزه و دال) ش. آذربایجان ۴۰۰۰ ر. جمعه. مقبره شیخ صفی الدین

اردشیر اول - ملقب به دراز دست، پسر خشایارشا، از سلاطین هخامنشی،

در ۴۶۶ ق. م. سلطنت رسید، مصریها را مطیع، یونانیها را شکست داد

اردشیر دوم - از پادشاهان هخامنشی، پسر ارشد داریوش دوم، با کوروش

صغیر برادر خود جنگ کرده او را گشت، اسبارتی ها بر ضد وی قیام کرده،

عاقبت صلح کردند، در ۳۵۸ ق. م. در گذشت

اردشیر سوم - از پادشاهان هخامنشی (۳۵۸-۳۳۶ ق. م.) پادشاهی بی رحم بود، یاغی ها را مطیع کرد، مصر و

فنیقیه را که از تبعیت ایران خارج شده بودند فتح کرد

اردشیر بابکان - پسر بابك، اولین

پادشاه سلسله ساسانی، از ۲۴۲ تا ۲۲۶ م سلطنت کرده، پس از فتح نواحی جنوبی ایران، در سال اول سلطنت خود، در خوزستان با اردوان چهارم پادشاه اشکانی روبرو شد، در سه جنگ او را شکست داده، سلسله اشکانی را منقرض کرد، بعد برفع اوضاع ملوک الطوائفی پرداخته ایران را مقتدر و متحد کرد، آئین زردشت را نیز در مملکت رواج داد

اردشیر دوم - پادشاه ساسانی از ۳۷۹ تا ۳۸۳ م. برادر شاپور دوم، بواسطه یبیری وضعف، کاری از پیش نمبرد، آلت دست بزرگان مملکت بود، بالاخره از سلطنت خلع شد

اردشک - ت. (بضم همزه و فتح دال) مرغابی

اردلان - ر. کردستان
اردن - (بضم همزه و دال) باژورین Jourdain رودی است در فلسطین، از آنتی لبنان خارج، از دریاچه طبریه گذشته، در بحر المیت میریزد ۲۱۵ کیلومتر ط.

اردنانس Ordonnance صاحب منصب یا نظامی که در خدمت صاحب منصب ارشد باشد برای انجام کارها و مأموریت های جزء

اردش - ت. (بضم همزه و دال) لشکر، لشکرگاه

اردوان - (بفتح همزه و دال) نام ۴

پادشاه، ع. [بفتح] اشکانی، معروفترین آنها اردوان چهارم که آخرین پادشاه این سلسله و چند دفعه با قشون روم جنگ کرده شکستهای سخت به آنها وارد کرد در ۲۲۶ م. در حوالی اهواز از اردشیر بابکان شکست خورد، مدت سلطنتش ۱۱ سال

اردهان Ardahan ش. قفقازیه، در جمهوری ارمنستان، کنار رود کر ۳۰۰ جمعیت

اردی بهشت - ف. (بضم همزه) ماه دوم شمسی

ارز - ارزش - ف. بها، قیمت، قدر، مرتبه

ارزاق - ع. [بفتح] روزیها، جمع رزق
ارزان - ف. ضد گران

ارزانی - ف. ضد گرانی، به معنی بخشیدن و دادن نیز مستعمل

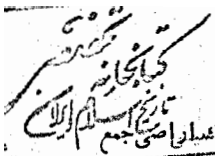
ارژن - ف. (بفتح اول و سوم) درخت بادام کوهی، میوه آن تلخ

ارژنگ یا **ارژنگ** (بفتح اول و سوم) کتاب مانی که دارای انواع نقش و نگار

ها بود، بموجب آن ادعای پیغمبری میکرد
ارس Aras رودخانه بین ایران و قفقازیه، از فلات ارمنستان سرچشمه گرفته، در بحر خزر میریزد ۷۰۰ کیلومتر ط.

ارسال - ع. (بکسر) فرستادن
ارستد Ersted فزیک دان دانمارکی،

در مقناطیس الکتریک کشفیات مهمی کرده



(۱۷۷۷-۱۸۵۱ م)

ارسطو یا **ارسطاطالیس** - از حکماء بزرگ یونان ، شاگرد افلاطون ، مدتی به تعلیم اسکندر مشغول بوده ؛ واضح علم منطق و موجد فلسفه حقیقت پرستی (بر خلاف فلسفه خیال پرستی افلاطون) مبتکر اولین طبقه بندی حیوانات (۳۸۴-۳۲۲ ق م)

ارسلان - ت . (بفتح) شیر درنده ، و بمعنی غلام

ارسلان (سلطان) - یکی از سلاطین سلجوقی ایران از ۵۵۵ تا ۵۷۱ هـ

ارسلان شاه (سلطان الدوله) یکی از پادشاهان غزنوی از ۵۰۹ تا ۵۱۲ هـ
ارش - ف . (بفتح همزه و را) از آرنج تا سر انگشتان ، و بمعنی امتداد دو دست که بطور افقی بطرفین بلند شود نیز گفته اند

ارشاد - ع . (بکسر) راه راست نشان دادن ، هدایت کردن

ارشد - ع . (بفتح همزه و شین) بزرگتر ، راه راست یا بنده تر

ارشیمیدس Archimède [۲۸۷ -

۲۱۲ ق م] دانشمند بزرگ یونانی ، در شهر سیرا کوز متولد ، در ریاضیات و فیزیک و علوم دیگر اختراعات و کشفیات مهم کرده

ارصاد - ع . (بکسر) چشم داشتن و [بفتح] جم رصد

ارض - ع . [بفتح] زمین تاغسل و ارضی جمع

ارضاع - ع . (بکسر) شیر دادن

ارضه - ع . [بفتح همزه وضاد] موربانه

ارض جدید یا **افوایا** از مایا جزایری

در اقیانوس منجمد شمالی ، در شمال اروپا

ارض روم - ش . ترکیه در ناحیه

ارمنستان ۸۰۰۰ ر ۸۰ جمه

ارغنون - [بفتح همزه و غین] یا **ارغون**

یا **ارغن** ، یکنوع ساز بوده ، میگویند

افلاطون آن را اختراع کرده

ارغوان - ف . [بفتح همزه و غین] سرخ ، کل سرخ

ارغون خان - یکی از سلاطین مغول

ایران ، پسر اباقا خان ، در ۶۸۳ هـ

بکمک چند نفر از امراء ، سلطان احمد

را خلع کرده جای او را گرفت ، خواجه

شمس الدین جوینی را کشت ، در ۶۹۰

وفات کرد

ارفع - ع . [بفتح همزه و فا] بلند تر

ارقام - ع . [بفتح] خطها ، جمع رقم

[بفتحین]

ارقم - ع . [بفتح همزه و قاف] مارسیاه

که بر پشت خود خالهای سفید داشته باشد

ارکان - ع . [بفتح] جمع رکن [بضم]

ارکستر Orchestre اجتماع آلات

موسیقی ، برای آنکه متفقاً نواخته شوند ؛

در یونان قدیم نام محلی بوده در تئاتر ،

جلو صحنه ، که در آنجا چند نفر آوازه

خوان مجتمعا میخوانده اند

ارگک یا ارک-ف. (بفتح همزه) عمارت حکومتی

ارگان Organe جهاز بدن ، آلات برای رسیدن بمقصود معینی

ارگن Orégon (یا کلمبیا) از شطوط اتازونی ، باقیانوس کبیر میریزد ۲۰۰۰ کیلومتر ط .

ارگن - از ممالک اتازونی ، در ساحل اقیانوس کبیر ۷۸۴۰۰۰ ر. جم . کرسی آن : سالم

ارلئان Orléans ش . فرانسه ، کنار شط لوار ۲۰۰۰ ر. جم

ارلئان جدید - ش . اتازونی ، در شمال مصب مپسی سی پی ۳۸۸۰۰۰ جم **ارم** - (بکسر همزه و فتح را) نام شهری که بمنزلت بهشت زمینی بوده و آن را شداد بنا کرده

ارمان - ف . [بفتح همزه] آرزو ، حسرت

ارمزد - ف . [بضم همزه و میم] ستاره مشتری ، و نام فرشته ای است ، و روز اول از هر ماه شمسی

ارمشان - ف . [بفتح همزه و میم] تحفه ، سوغات

ارمله - ع . [بفتح همزه و میم و لام] یوه زن

ارمن - [بکسر همزه و فتح میم] ارمنستان

ارمنستان - فلانی است در جنوب سلسله

قفقاز ، قسمت کوچکی از آن جزء قفقازیه ، باقی جزء ایران و ترکیه

ارمنستان - از جمایر ماوراء قفقاز ، مرکز آن ایروان ، جزء اتحاد جمایر شوروی

ارنب - ع . [بفتح] خرگوش **ارنگه یا النگه** - از نواح تهران ، در مشرق جلگه ساوجبلاغ ۴۵۰ نفر جم

ارنی ترنک Ornithorynque حیوانی است از راسته مرغسانان ، در کنار رود های استرالیا زندگی میکند ، از حیث منقار و یا شبیه مرغابی ، کرم ماهی میخورد ، تخم میکندارد

ارواح - ع . (بفتح) جمع روح **اروپا** Europe از قطعات پنجگانه در

نیم کره شمالی ، وسعتش ۱۰ ملیون کیلو-متر مربع ، حدود : از شمال اقیانوس منجمد شمالی ، از مغرب اقیانوس اطلس ،

از جنوب دریای مدیترانه و بحراسود ، از مشرق جبال اورال ، کوهها ، آلپ ، مابین فرانسه و ایتالیا ، پیرنه ، مابین فرانسه و

اسپانی ؛ آئین در ایتالیا ؛ بوهم و کاریات در یوکوسلاوی ؛ بالکان ، در شبه جزیره بالکان ؛ اورال و قفقاز مابین آسیا و

اروپا ؛ شطوط : بچورا ، دوینای شمالی ، دوینای غربی ، ولگا ، اورال ، دانوب ،

دنیپر ، دنیستر ، دن ، رن ، الب ، ویستول ، ناز (باتاج) لوار ، ادر ، رن ، گوادینا ، سن ،

دورو ، گارن ، ابر ، بو ، گوادلکور ، تیر ؛

اریتره Erythrée از متصرفات ایتالیا
در آفریقا، در ساحل بحر احمر ۳۸۷۰۰۰ نفر جم.

اریساو بهار Orissa از ایالات هند
انگلیس ۳۴ ملیون جمع، کرسی آن: پتینه
شهر عمده اش: جکرات

اریکه - ع. [بفتح همزه و کسر را]
تخت، ارائک جمع

ازاء - ع. [بکسر] مقابل، برابر، برابر
شدن

ازار یا ازاره - ع. [بکسر] شلوار،
دستار، لنگ، یائین دیوار

ازاکا Osaka ش. ژاپن، در جزیره
نیپن؛ بندر معتبر ۱۰۲۵۲۰۰۰ جمع

ازاله - ع. [بکسر] دور کردن

ازبر - ف. [بفتح همزه و فتح با] حفظ؛
(از بر کردن یعنی بخاطر نگاه داشتن)

ازدحام - ع. [بکسر همزه و دال] انبوه
کردن، انبوه

ازدواج - ع. جفت شدن، زن گرفتن

ازدیاد - ع. زیاد شدن

ازرق - ع. [بفتح همزه و فتح را] کبود،
نیلگون

ازرقی هروی - [زین الدین ابوبکر]
از شعراء مشهور ایران، در اوایل دولت
سلجوقی ظهور کرده، در ۵۲۶ ه در
گذشته؛ دیوانش موجود

ازگیل - درختی است از دسته سیب و ش،
میوه اش ما کول، دارای ۵ هسته سخت

دریاچه ها: انکا، لادگا، بیوس، ژنو،
نوشاتل، زوریخ، لوسرن، کنستانس،
ماژور، کم، گارد، پروز، بالاتن و غیره
آب و هوا معتدل و مرطوب، در قسمت
شمال شرقی بری؛ نباتات و محصولات
نباتی؛ درختهای مخروطی شکل، درختهای
برک دار، غلات، حبوبات، درختهای میوه
دار، در سمت جنوب: انگور، مرکبات
و غیره؛ معادن: زغال سنگ، آهن،
مس، سرب، طلا، نقره، نفت و غیره

حیوانات: خرس، کرک، روباه، اقسام
طیور، اسب، گاو، خوک، کوسفند و
غیره؛ اروپا به ترتیب ذیل تقسیم میشود:
اروپای غربی، شامل: ممالک متحده بریتانیا
و ایرلند، فرانسه؛ اروپای مرکزی شامل:
ممالک بلژیک، هلند، سوئیس، آلمان،
لهستان، اتریش، چکوا، اسلواکی،
مجارستان؛ اروپای شمالی شامل: ممالک
اسکاندیناوی [سوئد، نوروژ] دانمارک، و
ممالک ساحلی بالتیک؛ اروپای جنوبی شامل:
ممالک: بالکان (رومانی، بلغارستان،
یونان، ترکیه اروپا، یوگوسلاوی) آسیای
پرتغال؛ جمعیتش ۴۶۰ ملیون؛ سکنه:
یونانی و لاتینی، ژرمنی، اسلاو (از نژاد
آرین) یهود (از بنی سام) عثمانی ها، مجار
ها، فنلاندیها (از نژاد زرد)

ارومیه - ر. رضائیه

اریب - ع. (بفتح) دانا

اریب - [بضم همزه] کج، کجی

ازل - ع . (بفتح تین) همیشگی ، زمانی که ابتدا نداشته باشد

ازلال - ع . (بکسر) لغز اندن

ازمنه - ع . (بفتح همزه و کسر میم) جمع زمانه

أزمه - ع . (بفتح همزه و کسر زاء و تشدید میم) مهار ها ، جمع زمام

ازمیر - ع . (بکسر) شهر و بند ترکیه در آناتولی ۳۶۰۰۰ ر . کنار خلیج

ازمیر ؛ (خلیج ازمیر از بحر اژه متفرع میشود)

- ازواج - ع . (بفتح) جفت ها ، جمع زوج

ازهار - ع . (بفتح) شکوفه ها ، جمع زهره

ازهر - ع . (بفتح همزه و ها) روشن تر ، روشن

اوزیریس Osiris یکی از ارباب انواع مصریهای قدیم ، شوهر ایزیس و پدر هروس

اژدرها یا اژدرها یا اژدر - ف . (بفتح همزه و دال) مار بزرگ

اژه Egée ر . بحر الجزایر

اژیپتولوژی Egyptologie علم آثار مصر

اژیپس - ف . (بفتح همزه) زیرک ، دانا ، پرهیزگار

اس - ع . (بضم همزه و تشدید سین) بنیاد ، اصل هر چیز

اسائت - ع . بدی کردن

اساس - ع . (بفتح) بنیاد ، بیخ عمارت

اساطیر - ع . (بفتح) افسانه های باطل جمع اسطوره (بضم)

اساطین - (بفتح) ستونها ، جمع اسطوانه

اسافل - ع . (بفتح همزه و کسر فا) پائین تران ، زبون تران

اسالیب - ع . (بفتح) جمع اسلوب

اسامی - ع . جمع اسماء

اسانس Essence جزء عمده مواد معطره نباتی و حیوانی ، بشکل روغنهای

فرار یا دوا های غلیظ

اسباب - ع . (بفتح) جمع سبب

اسب آبی - حیوانی است از خانواده خوکها ، کنار رود ها و دریاچه های

آفریقا زندگی میکند ؛ دارای چهار انگشت ، بسیار تنومند ، در آب شنا میکند

اسباط - ع . (بفتح) فرزندان ، جمع سبط (بکسر) که بمعنی پسرزاده و دختر زاده است

اسبق - ع . (بفتح همزه و با) بیشتر

اسبها - خانواده ای از غلغخوارات ، دارای يك انگشت که به سم منتهی میشود ؛

دندانهای آنها ۶ تنایا ، دوانیاب ، دوازده کرسی در هر فك ، انواع آنها : اسب که

دارای سر دراز و گوشهای کوچک ، بال بلند ، دم مو دار و برای سواری و بار

کشی بکار میرود ، اسب وحشی ، خر ، قاطر ، کور خر

اسپارت Sparte از شهر های قدیم

یونان ، در جنوب شبه جزیره یلویونز ، در ۱۴۶۰ م بدست عثمانی ها افتاده ؛ اسپارتی ها قومی جنگجو بوده ، اطفال خود را به تیر اندازی عادت میداده ، حکومت اشرافی و سلطنتی داشته ، در ۴۳۲ ق . م با آتنی ها جنگ کرده ، در ۴۰۴ آتن را تسخیر نموده ، در ۱۴۶ ق . م مغلوب رومیها شدند

اسپارتاکوس Spartacus سرکرده غلامان که بر ضد روم قیام کرده بودند ، سرداران رومی را چند دفعه شکست داد ، بالاخره در جنگ سختی که با کراسوس کرد کشته شد [۷۱ ق . م]

اسپانیا Espagne مملکتی است در جنوب غربی اروپا ، بواسطه جبال پیرنه از فرانسه جدا میشود ، تنگه جبل طارق آن را از آفریقا جدا میکند ؛ حدود : از شمال غربی و جنوب غربی اقیانوس اطلس ، از مغرب پرتغال ، از مشرق و جنوب شرقی دریای مدیترانه ؛ جمعیتش ۲۱ میلیون ؛ وسعت ۵۰۴۵۰۰ کیلومتر مربع ؛ پایتختش مادرید ، شهرهای عمده ؛ بارسلن ، سویل ، مرسیه ، والانس ، ساراگس و غیره ؛ معادن ؛ زغال سنگ ، آهن ، مس ، سرب و غیره

سکنه اسپانیا در قدیم سلت ها و ایبرها بودند ، درمائه پنجم کارتاز سواحل جنوبی آن را تصرف کرد ، بعد رومی ها بر آن تسلط یافتند و سکنه بومی اسپانیا مجبور به ترک

آداب دیرینه خود و قبول آداب و اخلاق رومیها شدند ، بعد ها قبایل مهاجر ، آلمان ها ، سوئوها Soueves ، و اندال ها ، و در عقبه آنان قبایل ویریکت ها آمده ودولتی تشکیل دادند ، درمائه هشتم م . اسپانیا بدست اعراب افتاد و میدان محاربه مسلمین بامسیحیان شد ، مسلمانان تمدن درخشانی در این سر زمین ایجاد نمودند در ۱۴۶۹ م . ممالک آراکن ، کاستیل و ناوار متحد شده ، دولت واحد اسپانیا را تشکیل دادند در ۱۴۹۲ اعراب بکلی از اسپانیا رانده شدند ، بعد از کشف آمریکا بتوسط کلمب ، اسپانیا دارای اقتدار شد ولی بواسطه منازعات مذهبی روبهضعف نهاد ، در اوائل مائه نوزدهم م . ناپلئون کبیر اسپانیا را گرفت ولی اندکی بعد بوربن ها مجدداً رجعت نمودند ، از ۱۸۷۶ دولت مشروطه تشکیل ، در ۱۸۹۸ در جنگ با اتارونی جزایر فیلیپین را از دست داد **اسپیر** Spore دانه های ذره بینی که نباتات بی گل برای تولید مثل بعمل می آورند

اسپیر یا اسپیرت Sport اقسام ورزش درهوای آزاد ، از قبیل قایق رانی ، اسب دوانی ، دوچرخه سواری ، تنیس ، چوکان بازی ، فوتبال ، دویدن و غیره

اسپرانتهو Esperanto یکی ازالسنه مصنوعی بین المللی که فرم وگرامرآن خیلی ساده است ، در ۱۸۸۷ م . توسط دکتر

زمن هوف اختراع شده

اسپرانژ Sporange کیسه خبلی ریز که اسپرهای نباتات بی گل در آن جای دارد؛ بوسیله پایه برگ متصل است

اسپرس - گیاهی است از طایفه پروانه پر، اوراقش از ۳ برگچه تشکیل یافته، برای تغذیه چهارپایان بکار می رود

اسپرغم - ف. [بکسر همزه و فتح سوم و فتح غین] گلها، ریاحین، سبزه ها

اسپرینگ فیلد Springfield ش. اتازونی، کرسی ایلی نویس ۵۹۰۰۰ جم.

اسپرینگ فیلد - ش. اتازونی، در ماساچوزتس ۱۲۹۰۰۰ جم.

اسپرینگ فیلد - ش. اتازونی، در ایلو. ۶۰۰۰۰ جم.

اسپیند - ف. [بکسر اول و فتح سوم] دانه که برای چشم زخم در آتش می زنند

اسپینسر Spencer (هربرت Herbert) از حکماء معروف انگلیس، آثار مهمی دارد، در میان معاصرین خود شهرت

عظیمی داشته [۱۸۲۰ - ۱۹۰۳ م]

اسپیچید - ف. (بکسر اول و فتح سوم و پنجم) سیه سالار

اسپیچیدان - طبقه چهارم درباریان ساسانی که عبارت از فرماندهان سپاه بودند، رئیس کل آنها را ارن اسپهبد می نامیدند

اسپیژبرگ Spitzberg مجمع - الجزایری است مرکب از ۶ جزیره بزرگ

ویگده جزایر کوچک، در شمال اروپا، در ۱۵۹۶ م. توسط هلندیها کشف شده

اسپیگ - ف. سفید

اسپینوزا Spinoza (باروک Baruch) فیلسوف مشهور هلندی، اصلاً یهودی بوده [۱۶۳۲ - ۱۶۷۷ م]

استا - ف. [بضم] تفسیر زند

استا تیسٹیک Statistique ر. احصائیه

استاد - ف. (بضم) آموزگار، معلم، داندۀ چیزی؛ معرب آن استاذ، جمعش اساتذہ

استار - ع. (بفتح) پرده ها

استارین Stéarine جسمی است بیرنگ، بی بو، بی طعم، در اکثر چربیها موجود،

کریستالهای آن بشکل اوراق، در الکل و اثر داغ حل میشود، برای ساختن

شمع و صابون و غیره بکار می رود

استاسیون Station توقف گاه، ایستگاه

استامپ Estampe مهر، گراور

استاند Ostende ش. بلژیک ۴۴۰۰۰ جم

استاورپول Stavropol ش. قفقازیه ۶۴۰۰۰ جم

استبداد - ع. (بکسر همزه و تا) پتنهائی کار کردن، خود رأی بودن

استبداد - طرز حکومتی که پادشاه و متنفذین مقید بقانون نبوده، بپیل و اراده

خود با افراد ملت رفتار کنند
استبدال - ع . بدل گرفتن
استبشار - ع . خبر خوش پرسیدن ؛
 شاد شدن
استبصار - ع . بینا شدن ، بینائی
استبعاد - ع . دوری جستن
استبقاء - ع . باقی داشتن ، باقی گذاشتن
استپ Steppe زمین مسطح ، پوشیده
 از علف ، گاهی بواسطه بی آبی خشک
 و بی علف ؛ شکل و وضع طبعش
 بسته است بموقعیت طبیعی آن
استتار - ع . پنهان شدن در پرده
استثمار - ع . میوه چیدن
استثنا - ع . بیرون کردن چیزی از
 حکم ماقبل بگفتن الا ، مگر ، سوا
استجابت - ع . قبول کردن
استجاره - ع . باجاره خواستن
استجازه - ع . اجازه خواستن
استجلاب - ع . جلب کردن ، بطرف
 خود کشیدن
استجهال - ع . نادان شمردن
استحاله - ع . از حال برگردیدن ، حيله
 کردن
استحباب - ع . دوست داشتن
استحداث - ع . نو پیدا کردن ، نو
 آوردن
استحسان - ع . نیکو شمردن
استحضار - ع . یاد داشتن ، حضور
 کسی خواستن

استحفاظ - ع . نگاه داشتن ، یاد گرفتن
استحقار - ع . خوار شمردن
استحقاق - ع . سزاوار شدن
استحکام - ع . محکم شدن
استحمام - ع . خود را با آب گرم شستن
استحیاء - ع . شرم داشتن
استخاره - ع . بهتر خواستن ؛ مشورت
 کردن
استخدام - ع . خدمت خواستن ، بخدمت
 واداشتن
استخضر - ف . (بکسر همزه وفتح تا)
 تالاب ، حوض بزرگ
استخر - پاشتخت اولی اردشیر بابکان
 در حوالی پرسپولیس ، خرابه های آن
 در نزدیکی شیراز موجود است
استخراج - ع . بیرون آوردن
استخفاف - ع . سبک شمردن ، خوار
 کردن
استخلاص - ع . رهائی جستن
استخوان - ف . (استخوان) جسم
 جامدی که اسکلت انسان و حیوان را
 تشکیل میدهد ؛ شامل ۳ قسمت است ؛
 ۱- بیرونی (خیلی سخت) ۲- اندرونی که میان
 آن لوله پر از مغز قرار دارد ۳- مغز
استدامت - ع . همیشگی خواستن
استدراج - ع . اندک اندک نزدیک کردن
استدراک - ع . درک کردن
استدعاء - ع . خواستن ؛ تقاضا کردن
استدلال - ع . دلیل آوردن ؛ دلیل خواستن

استر - ف. [بفتح همزه و تا] قاطر
استرآباد - از ولایات ایران ، در
 مغرب خراسان ، حاکم نشین آن شهر
 استرآباد ۱۵۰۰ رجه . شهرها و قصبات :
 جرجان ، گنبد قابوس ، فندرسک ، بندرجز ،
 کموش تپه و غیره ؛ جمعیت توابع ۶۰۰۰۰
 نفر ، درحوالی آن طوایف کورکلان و بیوت
 سکونت دارند ، جمعیت ترکمن ها
 ۶۰۰۰ نفر

استرابون Strabon جغرافی دات
 یونان قدیم ، مؤلف کتاب مهم «جغرافیا»
 در ۵۴ ق . م متولد ، در اواخر سلطنت
 تیبر وفات کرده

استراتژی Stratégie علم حرکت و
 توقف و عملیات فئون در جنگ
استراسبورگ Strasbourg ش .

فرانسه ، کرسی آلزاس ۵۰۰ ر ۱۷۴ جمه
استرالیا Australie باهاند جدید
 جزیره بسیار بزرگ در اقیانوسیه ، متعلق
 بانگلیس ، وسعتش ۷۹۳۰۰۰ ر ۷۹۳۰۰۰
 متر مربع ۴۳۷۰۰۰ ر ۴۳۷۰۰۰ جمه . تقسیم
 میشود بر استرالیای غربی ، استرالیای
 جنوبی ، ارض شمالی ، ولایت ویکتوریا ،
 کوئینسلند ، گال جدید جنوبی ، پایتخت عمومی :
 کانبرا ؛ شهرهای عمده : ملبورن ، سیدنه ،
 آدلاید ، بریسبان ، پرت و غیره ؛ شط
 عمده : موری ؛ آب و هوا : در قسمت
 شمالی گرم و خشک ، در سایر قسمت ها
 معتدل ؛ نباتات و محصولات نباتی :

اکالیبتوس ، افاقیا ، خرما ، پنبه ، نیشکر ،
 قهوه ، توتون ، غلات ، درختهای میوه دار ؛
 معادن : طلا ، مس ، زغال سنگ و غیره
استرجاع - ع. واپس گرفتن
استرداد - ع. باز پس خواستن ، داده
 را واپس گرفتن
استرزاق - ع. روزی خواستن
استرضاء - ع. رضا مندی خواستن
استرضاع - ع. طلب شیردادن فرزند
 کردن

استرکنین Strychnine الکلوتیدی
 است که از نوکس وومیکا بدست می آید ؛
 جسمی است سفید ، بی بو ، تلخ ، از سموم
 مهلکه ، در طب استعمال میشود
استرواح - ع. راحت یافتن ، بو
 گرفتن

استروگت ها Ostrogoths (باکت
 های شرقی) یکی از قبایل ژرمنی که در
 حوالی دانوب سکونت داشته ، در اواخر
 مائه پنجم بجنیش آمده ، ایتالیا ، ایلیری
 و قسمتی از کالیا را تصرف کرده مملکتی
 تشکیل دادند ؛ در ۵۵۲ م . بدست ژوستینین
 منقرض شدند

استرون - ف. [بفتح همزه و تا و واو]
 غقیم ، نازا

استرونتیوم Strontium [Sr] از
 اجسام مفرده ، فلزی است زرد رنگ ، در
 ۸۰۰ درجه حرارت ذوب میشود

استره - ف. [بضم اول و سوم] تبغ

سر تراشی

استسقاء - ع. آب خواستن و نام مرضی که بواسطه جمع شدن مایعات در شکم، در نتیجه عدم جریان صحیح خون تولید میشود؛ غالباً توأم با مرض قلب و جگر است.

استسلام - ع. طلب سلامت کردن، کردن نهادن

استسجال - ع. آسان شدن، آسان داشتن

استشاره - ع. مشورت کردن

استشفاء - ع. شفا خواستن

استشفاع - ع. شفاعت خواستن

استشمام - ع. بوئیدن

استشهاد - ع. گواهی خواستن

استصواب - ع. صواب شمردن

استطاعت - ع. قدرت، دسترس

استطاله - ع. دراز شدن، گردنکشی کردن

استطلاع - ع. آگاهی جستن، اطلاع خواستن

استظهار - ع. باری خواستن، پشت گرمی

استشارت - ع. عاریت خواستن

استعانت - ع. یاری خواستن

استعباد - ع. به بندگی گرفتن

استعجال - ع. شتافتن

استعداد - ع. آمادگی

استسقاء - ع. طلب معافیت کردن

معافیت از خدمت خواستن

استعلاج - ع. طلب علاج کردن

استعلام - ع. آگاهی خواستن

استعمار - ع. آبادانی خواستن

استعمال - ع. طلب کار کردن، بکار بردن

استثائه - ع. فریاد رسی خواستن، داد خواهی کردن

استخراق - ع. غرق شدن

استخفار - ع. طلب مغفرت کردن، آمرزش خواستن

استخلاط - ع. غلیظ شدن

استخلال - ع. غله گرفتن، غله داشتن

استثناء - ع. بی نیاز شدن

استخنام - ع. غنیمت جستن

استفاده - ع. فایده گرفتن

استفاضه - ع. فیض گرفتن

استفتاء - ع. فتوی خواستن

استفتاح - ع. کشودن

استفراغ - ع. فراغت خواستن، فی کردن

استفسار - ع. پرسیدن

استفسون Stephenson مبکایسین

انگلیسی، در ۱۸۱۲ م. اولین لوکوموتیف

را برای حمل و نقل زغال ساخت (۱۷۸۱ -

۱۸۴۸ م.)

استفهام - ع. طلب فهم کردن

استقامت - ع. راست شدن، راست

ایستاد

استقبال - ع . پیشباز رفتن ، رو بچیزی آوردن
استقبالام - ع . پیش شدن ، استقبال کردن
استقراء - ع . جستجو کردن ، تلاش ، پیروی ، تنبع ، قریه قریه گشتن
استقرار - ع . قرار گرفتن ، ثابت شدن
استقصاء - ع . طلب نهایت چیزی کردن ، به نهایت رسیدن ، کوشش
استقصاص - ع . طلب قصاص کردن
استقلال - ع . آزادی داشتن ، به آزادی کاری کردن
استکثار - ع . بسیاری خواستن
استکراه - ع . کراهت داشتن ، اظهار کراهت کردن
استکشاف - ع . کشف کردن
اتکمال - ع . تمام کردن
استکهلم Stockholm پایتخت سوئد ۴۱۹۰۰۰ جمع .
استماع - ع . شنیدن
استمالث - ع . بطرف خود میل دادن ، راضی کردن ، داجویی کردن
استمتاع - ع . منفعت جستن
استمداد - ع . مدد خواستن
استمرار - ع . همیشه بودن ، روان شدن ، استوار شدن
استمزاج - ع . مزاج دانی کردن
استمساک - ع . چنگ دزدن ، دست

انداختن
استمناء - ع . خارج کردن منی بواسطه مالش دست و غیره .
استمهال - ع . مهلت خواستن
استنناد - ع . تکیه کردن
استنباط - ع . استخراج ، بیرون آوردن ، درک کردن
استنجاء - ع . خود را از نجاست پاک کردن
استنساخ - ع . نسخه گرفتن
استمشاق - ع . آب یا هوادرینی داخل کردن ، تنفس کردن
استنطاق - ع . پرسیدن ، گویائی خواستن
استنکاف - ع . تنگ و عار داشتن ، ابا کردن
استنلی Stanley (هانری مرتن Henri Morton) سیاح معروف که در ۱۸۷۱ برای جستجوی لیونگستون به آفریقای مرکزی رفته ، او را در اوجی پیدا کرد ، بعد ها نیز چند سفر به آفریقا رفته و اکتشافاتی کرده است (۱۸۴۱ - ۱۹۰۴ م)
استواء - ع . (بکسر یا بضم) برابر شدن
استوا - دایره عظیمه که مانند کمر بند کره زمین را احاطه کرده ، زمین را به دو نیم کره شمالی و جنوبی تقسیم میکند
استوار - ف . (بضم همزه و تا) محکم
استوارث Stuart سلسله پادشاهانی که ابتداء در اسکاتلند و بعد در انگلستان

از ۱۶۰۴ تا ۱۶۸۸ م. سلطنت کرده‌اند
استوك Stuc خمیری است از گچ و
 مجلول سریشم، در شائی استعمال میشود؛ هر
 گاه با اکسید های فلزی ممزوج شود بسنگ
 مرمر شباهت پیدا میکند
استونی Estonie مملکت جمهوری،
 بین خلیج فنلاند و ریکا و روسیه و لتونی؛
 ۵۰۰٫۰۰۰ راجه. پایتخت آن: بندر
 روال

استهزاء - ع. تمسخر کردن
استهلاک - ع. نیست کردن
استهلال - ع. جستجوی ماه نو کردن
استیجاب - ع. سزاوار شدن
استیجاش - ع. رمیدن، غمگین شدن
استیصال - ع. (در اصل استئصال بود)
 یعنی از بین برکندن؛ بمعنی بی چیز و بی
 چاره شدن مستعمل
استیفاء - ع. تمام فرا گرفتن، تمام
 گرفتن

استیقاظ - ع. بیدار شدن
استیلاء - ع. دست یافتن، غالب شدن
استیلیکن Stilicon سردار رومی،
 از قبیله واندال، قیم و مربی هنریوس و
 امیر مملکت روم غربی؛ آلاریک پادشاه
 قبیله ویزیکت ها را دو بار شکست سخت
 داد؛ در ۴۰۸ م. کشته شد
استیناس - ع. انس گرفتن، خو
 گرفتن

استیناف - ع. بمعنی از سر گرفتن و

آغاز کردن و نام محکمه برای تجدید رسیدگی
 بدعوائی که از محکمه بدایت حکم آن
 صادر شده ولی یکی از متداعیین نسبت
 بحکم مزبور اظهار عدم رضایت کرده باشد
استیجاع - ع. (بفتح) سخن های ناقصه؛
 جمع سجع

استحق - (اسحاق) پسر حضرت ابراهیم
 شیخ معروف عبرانی
اسد - ع. [بفتحین] شیر؛ نام برج
 پنجم از بروج فلکی
اسد آباد - از مضافات همدان، مولد
 سید جمال الدین اسدآبادی، معروف به
 افغانی ۴۰۰۰ راجه.

اسدی طوسی - یکی از شعراء معروف
 ایران، در عراق آل بویه و آل زیار
 را مداحی کرده، صاحب گرشاسب نامه
 و منظومه های معتبر دیگر، در ۴۶۵ هـ.
 وفات کرده

اسراء - ع. (بضم هزه و فتح سین)
 اسیرات

اسرائیل - (بکسر) لقب یعقوب ع
اسرار - ع. [بفتح] رازها، جمع
 سر (بکسر)

اسراف - ع. (بکسر) بیشتر از حاجت خرج
 کردن

اسزگدین Szegedin ش. مجارستان
 ۱۱۰٫۰۰۰ راجه.

اسطرلاب با اصطرلاب - (بضم اول
 و سوم) آلتی بوده برای پیدا کردن موقعیت

ستارگان و ارتفاع آنها ؛ بجای طولیاب امروزه

اسطقس - (بضم همزه و طا و فاف و تشدید سین) عنصر ؛ اسطقات جمع

استوانه یا استوانه - (بضم همزه و ضم سوم) معرب ستون ؛ اساطین جمع

استوره - ع . (بضم) افسانه ، سخن باطل ؛ اساطیر جمع

استار - ع . (بکسر) نرخ کردن و (بفتح) نرخها ؛ جمع سعر (بکسر)

اسف - ع . (بفتح) اندوه ، غم اسفار - پسر شیرویه ، سردار دیلمی ،

در ۳۱۳ طبرستان را گرفت ، در ۳۱۶ هـ . کشته شد

اسفاکس Sfax ش . تونس ، جمعیش ۲۸۰۰۰ نفر .

اسفرائین - ش . خراسان ، در نزدیکی سبزوار

اسفل - ع . (بفتح همزه و فتح فا) پائین تر ، پست تر

اسفنجیان - (یا حیوانات گیاهی) يك طبقه از کبسه ثنات ، دسته دسته در ته دریا

ها زندگی میکنند ، هر يك از آنها بشکل کبسه کوچک ، دارای يك دهانه ، در کنار

کبسه روزنه های بسیار که آب دریا از آنها داخل شده پس از جذب مواد غذایی باقی

آب از دهانه خارج میشود اسفندارمذ - ف . (بکسر همزه و ضم

میم) . [یا اسفند] - ماه دوازدهم شمسی

اسفندیار - ملقب به روئین تن ، پسر کشتاسب ، رستم او را کور کرد (شاهنامه)

اسقاط - ع . [بکسر] انداختن و [بفتح] جمع سقط [بفتح]

اسقام - ع . (بکسر) بیمار کردن و (بفتح) بیماریها جمع سقم

اسقف - [بضم همزه و فاف] پیشوا ، خطیب ، واعظ عیسوی

اسکاٹلند Scotland یا اسکس - از ممالک بریتانیای کبیر ۴۸۸۲ ر ۴ ج .

کرسی آن : ادینبورگ اسکادر Escadre قسمتی از بحریه ،

شامل چند کشتی ، تحت ریاست یک نفر اسکادران Escadron عده سوار

قشون ، مطابق باتالون پیاده اسکان - ع . (بکسر) آرام کردن ،

بی حرکت کردن اسکاندیناو Scandinavie شبه

جزیره بسیار بزرگ ، شامل ممالک سوئد و نروژ

اسکاندیناوها - يك شعبه از ژرمن ها ، شامل : سوئد ، نروژ ، دانمارک

اسکت Scott [والتر Walter] نویسنده مشهور انگلیسی ، رمانهای تاریخی

او مشهور است (۱۷۷۱ - ۱۸۳۲ م) اسکرووت Scorbut مرضی است که

بواسطه تناول اغذیه که دارای مقدار کافی ویتامین نباشند تولید میشود ؛ عوارض

آن : جریات سریع خون بطرف پوست

و بازو ها و اعضاء ديگر بدن ، التهاب لته ها ، وجع و سستی دست و پا

اسکلت Squelette استخوان بشدی انسان و حیوان

اسکناس - پول کاغذی

اسکندر گبير - پسر فيليپ ، پادشاه مقدونيه ، در ۳۳۶ ق. م. بسلطنت رسيد ، بعد از خوابانیدن شورش يونانی ها و فتح ساکنين نواحی دانوب ، عازم آسیای صغیر شد ، در سه جنگ (گرانیکوس ، ايسوس ، آرپل) ایرانیهارا شکست داد ، آسیای صغیر و ایران را تصرف کرده ، پرسپولیس را آتش زد ، سپس قسمتی از هندوستان و مصر را گرفت ، بابل را پایتخت خود قرار داد ، در همانجا وفات کرد (۳۵۶ - ۳۲۳ ق. م.)

اسکندرون - خلیجی است در ساحل جنوبی آناتولی ، از بحر مدیترانه متفرع میشود

اسکندرون - ش. سوریه ، کنار خلیج اسکندرون ۱۵۰۰ ر. جمع.

اسکندریه - شهر و بندر مهم مصر ، در ساحل مدیترانه ۴۴۴۰۰۰ ر. جمع .

اسکنه - ف. (بکسر همزه و کاف) آلتی که نجارات با آن چوب را سوراخ می کنند

اسکو Escout از شطوط اروپا ، از فرانسه سر چشمه گرفته ، از بلژیک و هلند عبور کرده ، وارد دریای شمال میشود

۴۰۰ كيلو متر ط .

اسکوتاری Scutari یا اسقودره ش. آلبانی ۳۰۰۰ ر. جمع .

اسکوتاری - ش. ترکیه در آناتولی ، کنار بسفر ۶۰۰۰ ر. جمع .

اسکیمو Esquimaux طایفه از سکنه اراضی قطبی ، در شمال شرقی آسیا و شمال آمریکا ، دارای دست های کوچک ، قد کوتاه

اسلاف - ع. (بفتح) پیشینیان ، گذشتگان

اسلام - ع. (بکسر) از مذاهب عمده ، در آسیای غربی و چین و هند و آفریقای مرکزی و شمالی و جزایر مالزی انتشار دارد ، پیروانش قریب ۲۳۰ ملیون ،

ظهور آن در حدود ۶۱۱ م. بتوسط محمد ابن عبدالله ص که در ۶۲۲ بمدینه

هجرت کرده و دین اسلام را در آنجا رواج داده ؛ پس از رحلت پیغمبر ص خلفاء

و جانشینانش نیز در ترویج اسلام کوشش بسیار کردند ، در زمان خلافت عمر ،

دین اسلام در ایران و بعضی ممالک دیگر شیوع یافت ، در زمان خلفاء عباسی به

منتها درجه عظمت و اهمیت رسید

اسلامبول یا **قسطنطنیه** - از شهر های قشنگ اروپا ، متعلق به ترکیه ، کنار

بسفر ، دارای آثار و ابنیه بسیار و مهم از قبیل مسجد ایا صوفیه و غیره ۱۶۰۰۰۰ ر. جمع .

مرکب از چند قسمت ؛ قسمت اروپائی (پرا) قسمت آسیائی [اسکوتاری]

اسلاونی Slavonie ر. کروآسی

اسلاونی

اسلاوها Slaves طایفه از نژاد سفید ،

از شعبه آرین ، شامل : روسها ، بلنی ها ،

چک ها ، کروآت ها ، اسلونها ، دراروبای

شرقی و شبه جزیره بالکان

اسلحه - ع . [بفتح همزه و کسر لام]

آلات جنگ ، جمع سلاح

اسلم - ع . سالم تر

اسلو - ر . کریستیانیا

اسلوب - ع . (بضم) وضع ، طرز ،

روش ، گونه ؛ اسالیب جمع

اسلونها Slovènes طایفه از اسلاوها

اسم - ع . (بکسر) نام ، کلمه که برای

نامیدن شخص یا چیزی استعمال میشود ،

اسماء جمع

اسماء - ع . (بفتح) نامها ، جمع

اسم

اسمار - ع . [بفتح] افسانه ها ، جمع

سمر

اسماع - ع . (بکسر) شنوانیدن و

[بفتح] گوشها ، جمع سمع

اسماعیل - پسر حضرت ابراهیم ، پدرش

او را به عربستان برد و او پدر قسمتی از

قوم عرب گردید که آنها را عرب اسمعیلیه

میکویند

اسماعیل - (ابن احمد ملقب به عادل)

از سلاطین سامانی (از ۲۷۹ تا ۲۹۵ هـ .)

ابتدا امیر بخارا بود ، بعد از فوت برادر

خود نصر ، فرمانروای تمام ماوراءالنهر
شد ، در ۲۸۷ در بلخ عمرو بن لیث را
شکست داده اسیرش کرد و بر قسمت عمده
ایران تسلط یافت ، مردی پرهیزگار
و دلاور بود

اسماعیل اول - [شاه] از سلاطین ایران ،

مؤسس سلسله صفویه ، در ۹۰۵ هـ . سلطنت

رسید ؛ تشیع را مذهب رسمی ایرانیان

قرار داد (۹۰۶) ، دولت ترکان را در

ایران و عراق منقرض کرد ، مرو و

هرات و بلخ را از تصرف ازبکها خارج

در ۹۲۰ با سلطان سلیم خان پادشاه

عثمانی جنگید ، بواسطه کثرت قشون

دشمن و مسلح بودن آنان به توپ و تفنگ

مجبور به هزیمت شد ، در ۹۲۹ گرجستان

را گرفت ، تمام مدت عمر را بجنگ و نبرد

گذراند ، در نتیجه لیاقت جنگی و کفایت

سیاسی مملکت ایران را تحت حکومت

واحد در آورده دولت معظم صفوی را

تشکیل داد ؛ در ۹۳۰ هـ . بدرود حیات

گفت

اسماعیل دوم - (شاه) از سلاطین

صفوی ، پسر شاه طهماسب ، در ۹۸۴ هـ .

سلطنت رسید ، چند نفر از شاهزادگان

و بزرگان را کشت ، در صدد کشتن

برادر خود محمد میرزا و پسرش عباس

میرزا برآمد ولی موفق نگردید ؛ در ۹۸۵

کشته شد

اسماعیلیه یا عدنانیه - یکی از دو

طایفه اصلی اعراب ، از اولاد اسماعیل
پسر حضرت ابراهیم

اسماعیلیه - طایفه مذهبی که با امام
موسی کاظم ع عقیده نداشته ، پسر دیگر
امام جعفر صادق یعنی اسماعیل را امام
میدانند

اسماعیلیه - ش . مصر ۱۱,۰۰۰ ر
جمعیت

اسمردیس Smerdis یا بردیا -
پسر کوروش ، بدستور برادرش کامبوزیا
تختیانه کشته شد . موقعی که کامبوزیا بمصر
بود شخصی موسوم به گوماتا بنام اسمردیس
سلطنت ایران را گرفت ، او را اسمردیس
غاصب نامیده اند ؛ بدست داریوش و
عده دیگر از بزرگان ایران کشته شد
اسمیت Smith [آدم Adam] عالم
اقتصادی مشهور انگلیسی ، بواسطه آثار
کران بهای خود ، از اعظم دانشمندان
و علماء اقتصاد شمرده میشود (۱۷۲۳ -
۱۷۹۰ م)

اسمیوم Osmium (Os) از اجسام
مفرده ، در معادن طلای سفید یافت میشود
در ۲۵۰۰ درجه حرارت ذوب میشود
اسن Essen ش . آلمان ۴۳۹,۰۰۰ ر
جمعیت

اسناد - ع . (بفتح) جمع سند [بفتحتن]
(بکسر) نکیه دادن چیزی را بچیز دیگر
اسنان - ع . (بفتح) دندانها ، جمع سن
اسواق - ع . [بفتح] بازارها ،

جمع سوق

اسود - ع . (بفتح) مزه و واژ سیاه
اسینال - ع . (بکسر) جاری شدن فضولات
معدنه ، بشکل مایع ، مکرر ؛ گاهی بواسطه
خوردن میوه عارض میشود
اسهام - ع . (بفتح) جمع سهم
اسیاف - ع . (بفتح) شمشیرها ، جمع
سیف

اسید Acide [مأخوذ از کلمه یونانی
Acidus] در اصل بمعنی ترشی ؛ اطلاق
میشود بر هر جسم مرکبی که رنگ آبی
تورنسل را قرمز کند و با بازها ترکیب
شده تولید املاح نماید ؛ اسیدها دارای
هیدرژن هستند و در مجاورت فلزات هیدرژن
خود را از دست داده ، با فلز تولید ملح
می کنند ؛ اسید های متعارفی عبارت اند
از : اسید استیک (جوهر سرکه) ، اسید
ازتیک (نیزآب) ، اسید سولفوریک (جوهر
کوگرد) ، اسید کلرید ریک [جوهر نمک]

اسیر - ع . (بفتح) محبوس . بندی
اشاره - ع . [بکسر] بر مز گفتن ، نشان
دادن ، اشارات جمع
اشاعت - ع . آشکار کردن ، پراکنده
کردن

اشباح - ع . [بفتح] جمع شبح (بفتحتن)
که بمعنی کالبد است

اشباع - ع . (بکسر) سیر کردن و در
اصطلاح شیمی حالتی است که هنگام انحلال
جسم جامد در مایع صورت میگیرد و آن

عبارت از این است که جسم جامد نه نشین شده و بیش از آن حل نشود، در این صورت میگویند محلول بعد اشباع رسیده
اشباك - ع. (بفتح) جمع شبكه
اشباه - ع. (بکسر) مانند کردن و (بفتح) جمع شبه (بکسر)
اشباه - ع. مانند شدن چیزی بچیز دیگر در نظر انسان
اشتداد - ع. شدت، سختی، سخت شدت
اشتر - ع. (بفتح همزه وفتح تا) کسیکه يلك چشمش برکشته باشد؛ لقب مالك بن حارث نخعی که از دوستان حضرت امیر؛ بوده است
اشتر - ف. (بضم همزه و تا) شتر
اشترا - ع. خریدن
اشتراط - ع. شرط کردن
اشتراك - ع. شريك شدن
اشتران كوه یا **شتران** - از جبال ایران، در نزدیکی محلات
اشتغال - ع. فروخته شدن آتش
اشتغال - ع. بکاری مشغول شدن
اشتقاق - ع. گرفتن کلمه از کلمه دیگر
اشتكاء - ع. گله کردن، شکایت کردن از کسی
اشتليم - ف. (بضم همزه و تا و لام) تندی، غلبه، زور، رجز
اشتمال - ع. فرا گرفتن، کردا گرد گرفتن

اشتوتگار Stuttgart ش. آلمان، کرسی وورتمبرك ۳۴۱۰۰۰ جم.
اشتهاء - ع. آرزو کردن، میل بغذا داشتن
اشتهار - ع. شهرت یافتن
اشتياق - ع. آرزومند شدن
اشجار - ع. (بفتح) درختان؛ جمع شجر (بفتحین)
اشجع - ع. (بفتح همزه و جیم) دلیرتر
اشخاص - ع. (بفتح) جمع شخص
اشد - ع. سخت تر
اشرار - ع. (بفتح) بدکاران
اشراف - ع. (بکسر) بالای بلندی ایستادن، واقف شدن و (بفتح) بزرگان
اشراف - ع. (بکسر) درخشیدن، روشن شدت
اشراف - ع. (بکسر) شريك دانستن برای خدا
اشراف - ع. (بفتح همزه و را) بزرگتر، شریف تر
اشراف - ع. پسر میر عبدالله، یکی از فرمانروایان افغانی ایران، عثمانی ها را شکست داد ولی خودش سه دفعه از نادر شاه شکست خورده، بطرف افغانستان فرار کرد، در راه کشته شد (۱۱۴۲ هـ).
اشراف - ش. مازندران، در جنوب خلیج استرآباد ۵۰۰۰ جم. با توابع
اشعات - ع. (بفتح اول و کسر شین و تشدید عین) جمع اشعه؛ اشعه جمع شعاع

اشعار - ع . (بکسر) آگاهی دادن و
 (بفتح) جمع شعر
 اشتغال - ع . (بکسر) افروختن ،
 افروختن آتش
 اشتر - ع . (بفتح همزه و فتح عین)
 شاعر تر ، واثق تر
 اشتغال - ع . (بکسر) مشغول کردن ،
 و در اصطلاح پیاده کردن قشون در شهر
 یا اراضی خارجی بقصد تصرف دائمی
 یا موقتی ؛ (بفتح) جمع شغل
 اشقر - ع . (بفتح همزه و قاف) هر چیز
 سرخ مایل بزردی واسبی که باین رنگ
 باشد
 اشتیاء - ع . (بفتح همزه و کسراف)
 بدبختان ، جمع شقی
 اشک - ف . (بفتح) قطره ، آب چشم
 اشک با آرشاک یا آرسا سی
 Arsace - سر کرده قوم پارت ؛ در
 ۲۶۹ ق . م . سلسله اشکانی را در
 ایران تشکیل داده ، تمام جا نشینان
 او ملقب به اشک میباشند
 اشکاف - ف . قفسه در دار برای نگاهداری
 اشیاء ، ظروف ، کتاب و غیره
 اشکال - ع . (بکسر) دشواری ، سختی ،
 دشوار شدن و [بفتح] صورت ها ،
 جمع شکل [بکسر]
 اشکانیان - یک سلسله از سلاطین ایران
 از قوم پارت ، مؤسس آن شخصی موسوم
 به اشک ؛ از ۲۴۹ ق . م . تا ۲۲۶ م .

سلطنت کرده اند
 اشکل - ف . [بکسر همزه و کسراف]
 مکر ، حيله ، تزویر ؛ اسبی که دست
 راست و پای چپش سفید باشد
 اشل - ع . [بفتح همزه و شین] کسی
 که دستش از کار افتاده باشد
 اشل Echelle نردبان ، مقیاس ، رتبه
 اشمزاز - ع . [بکسر همزه و میم]
 رمنده شدت
 اشنع - ع . [بفتح همزه و نون] زشت تر
 اشنه ها - یک شعبه از نباتات بی گل
 [مخفی التناسل] که فقط از ساقه و برگ
 تشکیل شده ، ریشه و گل ندارند ، در
 جا های مرطوب ، روی پوست درختها
 و احجار و دیوار ها میرویند ؛ خیلی
 جاذب الرطوبه هستند
 اشهب - ع . [بفتح همزه و ها] هر چیزی
 که رنگ آن سیاه و سفید بهم آمیخته و
 سفیدش بیشتر باشد و اسبی که موهای
 سفیدش بیشتر از موهای سیاه باشد
 اشهر - ع . [بفتح همزه و ها] مشهورتر
 و [بضم ها] ماهها ؛ جمع شهر
 اشیاء - ع . [بفتح] چیزها ؛ جمع شی
 اشیاع - ع . دوستان ؛ جمع شیعه
 اشیل Eschyle از ادباء بزرگ یونان
 قدیم ؛ پدر تراژدی شمرده میشود ؛
 [۵۲۵ - ۴۵۶ ق . م .]
 اصابت - ع . [بکسر همزه و فتح با]
 رسیدن ، صواب گفتن

اصابع - ع . (بفتح همزه و کسر یا)
انگشتان ، جمع اصبع (بکسر همزه و فتح یا)
اصباح - ع . (بفتح) بامداد ها ،

جمع صبح

اصبح - ع . (بفتح همزه و یا) خو برو
اصح - ع . (بفتح همزه و صاد و تشدید صا)
درست تر

اصحاب - ع . (بفتح) دوستان ، یاران
اصدقاء - (بفتح همزه و کسر دال)
دوستان ، جمع صديق

اصرار - ع . (بکسر) تنها برای انجام
کاری مستعد شدن ، ممانعت کسی قبول
نکردن

اصطبار - ع . صبر کردن
اصطبل - ع . (بکسر همزه و فتح طا)
طوبله ، جای بستن چهار پایان
اصطكاك - ع . بهم واكوفتن دو چیز
سخت

اصطلاح - ع . با هم صلح کردن ،
اتفاق کردن برای مقرر داشتن معنی
لفظی سوای معنی موضوع آن
اصطهبانات - از باوکات فارس ،
در جنوب دریاچه بختگان ؛ قصبه آن
نیز بهمین نام

اصشاء - ع . (بکسر) کوش دادن ،
کوش فرا داشتن

اصشر - ع . (بفتح همزه و غین) کوچکتر
اصفر - ع . زرد

اصفهان - از ولایات ایران ، در

عراق عجم ، کرسی آن شهر اصفهان
۱۲۰۰۰۰ هـ . از شهرهای صنعتی ،
منسوجات و قلمکارهایش معروف ، توابع
آن ؛ مارین ، برخوار ، کرکاب ، شه رضا ،
نجف آباد ، لنجان ، چهارمجال ، فریدن ،
جلفا ، مورچه خورت ، سه ده ، اردستان ؛
دارای بناهای عالی از زمان سلاجقه

صفویه ، مسجد شاه از شاه عباس کبیر ،
مدرسه صدر از صدر اصفهانی صدراعظم
فتحعلی شاه ، مدرسه سلطانی از شاه سلطانه حسین
اصفیاء - ع . [بفتح همزه و کسر فا]
برگزیدگان ، جمع صفی

اصل - ع . [بفتح] بیخ هر چیز ؛ نسب ،
جمع آن اصول
اصلاب - ع . [بفتح] جمع صلب [بضم]
گاهی بمعنی آباء و اجداد
اصلاح - ع . [بکسر] بصلاح آوردن ،
درست کردن

اصلاندوز - مجلی بوده کنار رودارس
که در ۱۲۲۷ هـ . عباس میرزا در آنجا
شکست فاحشی از روسها خورد
اصلع - ع . [بفتح همزه و لام] کبیکه
جلو سرش مو نداشته باشد

اصم - ع . [بفتح همزه و تشدید میم] کر
اصناف - ع . [بفتح] انواع ، گروهها ،
جمع صنف

اصنام - ع . [بفتح] بت ها ، جمع صنم
اصوب - ع . [بفتح همزه و فتح واو]

بهتر ، صوابتر

اصول - ع. (بضم) جمع اصل
اصیل - ع. (بفتح همزه و کسر صاد)
نجیب زاده ، صاحب نسب
اضا ئه - ع. روشن کردن ، روشن
شدن

اضاءه - ع . از بهره انداختن
اضافه - ع . نسبت دادن ، افزودن ،
مضاف کردن کلمه بکلمه دیگر
اضحوا که - ع . (بضم) خنده دار ،

چیزی که مردم را بخندد بیاورد
اضحی - ع . [اضحاً] عید قربان
اضداد - ع . (فتح) جمع ضد
اضرار - ع . (بکسر) ضرر رسانیدن
اضطراب - ع . پریشان حال شدن ،
لرزیدن

اضطراب - ع . بی اختیاری و بیچارگی
کردن ، بیچاره شدن
اضطراب - ع . افرخته شدن ، زبانه
زدن آتش

اضحاف - ع . [بکسر] دو برابر کردن ؛
ضعیف کردن و [بفتح] جمع ضعیف . [بکسر]
که بمعنی دو برابر است .

اضف - ع . [بفتح همزه وعین] ضعیف تر
اضل - ع . [بفتح همزه وضاد وتشدید لام]
کمره تر

اضلاع - ع . [فتح] يهاوها ، اطراف ،
جمع ضلع

اضلال - ع . [بکسر] گمراه کردن
اضمار - ع . [بکسر] در دل داشتن ،

ضمیر آوردن
اضمه جلال - ع . نیست شدن
اضیاف - ع . [بفتح] مهمانها ، جمع ضیف
اطاعت - ع . فرمانبرداری کردن
اطاله - ع . دراز کردن
اطباع - ع . [بفتح] سرشت ها ، جمع
طبع
اطراح - ع . [بکسر] انداختن ،
طرح کردن

اطراف - ع . [بفتح] کنارها
اطرایش - ازمالک. اروپای مرکزی ،
وسعتش ۸۰۰۰ کیلومتر مربع ،
۶۴۰۰۰۰ رجه . پایتخت آن : وینه ؛
شهرهای عمده : گراتز ، لینتس ، اینسبروک ؛
حکومت : جمهوری ؛ صادرات : آهن ،
اتومبیل ، کاغذ ، اشیاء فلزی و غیره

اٹریش و ہنگری - Autriche - Hongrie سابقاً از ممالک بزرگ اروپا
 و عبارت از دو مملکت متحدہ بودہ ، بعد
 از جنگ بین الملل از ہم مجزی شدہ و
 بعضی اراضی آہا بمالک دیگر الحاق
 گردیدہ ، امروزہ از آن سہ مملکت مستقل
 تشکیل شدہ : اٹریش ، مجارستان ،
 چکوسلاواکی

اطعام - ع . [بکسر] طعام دادن
اطعمه - ع . (بفتح همزه و کسر عین)
جمع طعام

اطفاء - ع . (بکسر) خاموش کردن
اطفال - ع . (بفتح) بچہ ہا ، جمع طفل

- اطلاع - ع . (بکسر همزه و تشدید تا)
 آگاهی
 اطلاق - ع . (بکسر) گفتن ، رها کردن ،
 روان کردن
 اطلس - یو . میجو عه نقشه های
 جغرافیائی و غیره ؛ یگنوع پارچه ابریشمی
 اطلس - سلسله جبالی است در شمال
 آفریقا
 اطماع - ع . (بکسر) کسی را بطمع انداختن
 و [بفتح] جمع طمع
 اطمینان - ع . آرام گرفتن ، خاطر جمع
 شدن
 اطناب - ع . (بکسر) دراز کردن مطلب ،
 زیاد چیز نوشتن
 اطوار - ع . (بفتح) نوعها
 اطهار - ع . (بکسر) پاک کردن و
 (بفتح) پاکان
 اطهر - ع . (بفتح همزه و ها) پاک تر
 اظفار - ع . (بکسر) ظفر دادن و (بفتح)
 فیروزیها ، جمع ظفر
 اظلال - ع . (بکسر) سایه انداختن و
 (بفتح) سایه ها
 اظلام - ع . (بکسر) تاریک شدن ،
 در تاریکی درآمدن
 اظهار - ع . [بکسر] پدیدار کردن ،
 آشکار کردن
 اظهر - ع . [بفتح همزه و ها] آشکارتر
 اعاجیب - ع . (بفتح) جمع عجیب
 اعاده - ع . [بکسر همزه و فتح دال]
 باز گردانیدن ؛ تکرار
 اعادی - ع . (بفتح همزه و کسر دال)
 دشمنان
 اعظام - ع . (بفتح همزه و کسر ظا)
 بزرگان
 اعالی - ع . اشخاص بلند مرتبه ،
 جاهای بلند
 اعانت - ع . یاری دادن ، کمک کردن
 اعتبار - ع . عبرت گرفتن ، نیک انگاشتن
 اعتدال - ع . میانه شدن ، حد وسط
 کرما و سرما و خشکی و رطوبت ؛ برابر بودن
 اعتدال خریفی - اول یائیز که روز
 و شب در تمام کره زمین متساوی است
 اعتدال ربیعی - اول بهار که روز و
 شب در تمام کره زمین متساوی است
 اعتذار - ع . عذر خواستن
 اعتراض - ع . عیب کردن ، ایراد کردن
 اعتراف - ع . شناختن ، اقرار کردن
 اعتزاز - ع . عزیز شدن
 اعتزال - ع . کنار شدن ، گوشه نشینی
 اعتساف - ع . پیداد کردن ، ظلم کردن
 اعتصاب - ع . دست از کار کشیدن
 برای تخفیف ساعات کار یا ازدیاد حقوق
 اعتصام - ع . دست انداختن بچیزی
 اعتضاد - ع . یاری گرفتن
 اعتقاد - ع . عقیده داشتن
 اعتکاف - ع . باز ایستادن ، گوشه نشینی
 در مسجد
 اعتلاء - ع . بلند شدن ؛ بزرگوار شدن

- اعتلاق - ع . بسته شدن
اعتلال - ع . بیمار شدن ، بهانه آوردن
اعتماد - ع . تکیه کردن
اعتناء - ع . غمخواری کردن ، توجه کردن ، مهربانی کردن
اعتناق - ع . دست بکردن بکدیگر انداختن
اعتیاد - ع . عادت کردن
اعجاب - ع . (بکسر) تکبر کردن ، به غرور و تکبر انداختن ، عجیب دانستن
اعجاز - ع . (بکسر) عاجز کردن
اعجز - ع . (بفتح همزه و جیم) عاجزتر
اعجوبه - ع . (بضم) عجیب ، چیزی که مردم را به تعجب بیاندازد
اعداد - ع . [بکسر] آماده ساختن و [بفتح] جمع عدد
اعدام - ع . [بکسر] نیست کردن
اعدل - ع . [بفتح همزه و دال] عادلتر ، داد دهنده تر ، شایسته تر برای کواهی داد
اعذار - ع . (بکسر) عذر آوردن و (بفتح) جمع عذر
اعراب - ع . (بکسر) بیان کردن ، روشن گردانیدن ، حرکات کلمات و (بفتح) عربان صحرا نشین
اعراض - ع . [بکسر] رو برگردانیدن از چیزی و (بفتح) بیماریها و چیزهایی که قائم بخود نباشند
اعراف - ع . (بفتح) جائی است مابین دوزخ و بهشت
اعرج - ع . (بفتح همزه و را) لنگ
اعزاز - ع . (بکسر) عزت دادن ، کرامی داشتن
اعزام - ع . (بکسر) عازم گردانیدن ، فرستادن شخصی بجائی
اعزه - ع . (بفتح همزه و کسر عین و فتح و تشدید زاء) بزرگواران ، جمع عزیز
اعشار - ع . (بفتح) جمع عشر (بضم) به معنی دهم
اعصاب - ع . (بفتح) جمع عصب
اعصار - ع . (بفتح) جمع عصر به معنی زمانه
اعضاء - ع . (بفتح) جمع عضو
اعطاء - ع . (بکسر) بخشیدن
اعطاف - ع . (بفتح) مهربانیها
اعظام - ع . [بکسر] بزرگ داشتن ، بزرگ کردن
اعقاب - ع . (بفتح) بازماندگان ، اولاد ، جمع عقب
اعقل - ع . [بفتح همزه و قاف] خردمندتر
اعلاء - [بکسر] بلند کردن ، بزرگوار کردن و (بفتح) بلندتر
اعلام - ع . [بکسر] خبر دادن ، آگاه کردن و (بفتح) جمع علم (بفتحین) که به معنی رایت و نشان و پیشوا است
اعلان - ع . (بکسر) ظاهر کردن ، آشکار کردن
اعلم - ع . (بفتح همزه و لام) دانستن

- اعم - ع . (بفتح همزه وعین وتشدیدمیم)
فراگیرنده تر
- اعماء - ع . [بکسر] کور کردن
- اعماق - ع . [بفتح] کودیها
- اعمال - ع . [بکسر] کار فرمودن و
(بفتح) کارها
- اعمام - ع . (بفتح) جمع عم (بفتح عین
وتشدیدمیم) بمعنی برادر پدر
- اعمش - ع . (بفتح همزه ومیم) کسی
که بواسطه مرض آب از چشمش جاری
با شد
- اعوام - ع . (بفتح) سالها ، جمع عام
بمعنی سال
- اعوان - ع . (بفتح) مددگاران ، دوستان
- اعوجاج - ع . (بکسر همزه و کسرواوا)
کج شدن
- اعور - ع . آدم يك چشم
- اعیان - ع . (بفتح) بزرگان ؛ اشیاء
موجوده در خارج
- اعتشاش - ع . مشوش شدن ، منقلب
شدن ؛ بمعنی جنك وشورش مستعمل
- اعتماس - ع . فرورفتن در آب
- اعتمام - ع . اندوهگین شدن
- اعتنام - ع . غنیمت گرفتن ، غنیمت شمردن
- اغذیه - ع . (بفتح همزه و کسر ذال)
جمع غذا
- اغراض - ع . [بکسر] تنکدل کردن و
(بفتح) جمع غرض
- اغراق - ع . (بکسر) غرق کردن ،
- مبالغه کردن
- اغصان - ع . (بفتح) شاخه های درخت ،
جمع غصن (بضم)
- اغفال - ع . (بکسر) بی خبر گردانیدن
- اغلاط - ع . (بکسر) درغلط انداختن و
(بفتح) جمع غلط
- اغلال - ع . (بکسر) کینه داشتن ، خیانت
کردن و (بفتح) زنجیرهایی که بگردن
مجرمین می اندازند ، جمع غل (بضم)
- اغلوطنه - ع . (بضم) چیزی که مردم
را بغلط بیاندازد
- اغماء - ع . (بکسر) بیهوش گردانیدن
- اغماض - ع . (بکسر) چشم پوشی کردن
- اغناء - ع . (بکسر) توانگر کردن ، بی
نیاز گردانیدن
- اغنام - ع . (بفتح) جمع غنم
- اغنیاء - ع . توانگران ، جمع غنی
- اغوا - ع . (بکسر) گمراه کردن
- اغیار - ع . (بفتح) ییکانگان
- افاده - ع . (بکسر) فایده دادن
- افاضه - ع . فیض دادن
- افاضل - ع . (بفتح همزه و کسر ضاد)
جمع افضل
- افاغنه - (بفتح همزه و کسرغین) افغانها
- افاقه - ع . (بکسر همزه و فتح قاف)
بیهوش آمدن
- افانین - ع . (بفتح) جمع افنان بمعنی
شاخه های درخت
- افتده - ع . (بفتح اول و کسر همزه)

دلها ، جمع فؤاد
 افتتاح - ع . گشودن ، باز کردن
 افتخار - ع . نازیدن ، فخر کردن
 افتراء - ع . تهمت
 افتراس - ع . کشتن ، درهم شکستن
 افتراق - ع . ازهم جدا کردن
 افتتاح - ع . رسوا شدن ، رسوائی
 افتقاد - ع . کم کردن
 افتقار - ع . فقیر شدن
 افتکاک - ع . جدا شدن
 افیخم - ع . (بفتح همزه و خا) بزرگتر ،
 بزرگ قدرتر
 افراختن - ف . بلند کردن
 افراد - ع . (بکسر) تنها کردن و (بفتح)
 جمع فرد
 افراز - ف . (بفتح) بلند
 افراز - ع . (بکسر) جدا کردن
 افراسیاب - نواده تور ، پادشاه توران
 بود ، نوذرا شکست داده ، سلطنت ایران
 را گرفت [شاهنامه]
 افراشتن - ف . بلند ساختن
 افراشته - ف . بلند کرده شده
 افراط - ع . (بکسر) از حد درگذشتن
 افروختن - ف . روشن شدن ، روشن
 کردن [لازم و متعدی هردو]
 افروز - ف . روشن ، روشن کننده
 افزا - ف . (بفتح) افزاینده ، افزون
 افزار - ف . (بفتح) آلات صنعتگران ،
 ادویه طعام ، بادبان

افزودن - ف . علاوه کردن ، بسیار کردن
 افزون - ف . بسیار
 افساد - ع . (بکسر) فاسد کردن ، تباه کردن
 افسار - ف . (بفتح) ریسمانی که بگردن
 اسب می بندند
 افسانه - ف . سرگذشت ، قصه
 افسد - ع . (بفتح همزه وسین) فاسد
 افسر - ف . (بفتح همزه وسین) تاج
 افسردن - ف . پژمرده شدن
 افسرده - ف . پژمرده ، منجمد
 افسوس - ف . دریغ ، حسرت ، ظلم
 افسون - ف . حيله ، تزویر ، کلماتی که
 ساحران و عزائم خوانان موقع عمل میخوانند
 افشاء - ع . [بکسر] آشکار کردن
 افشار - نام قبیله که نادر شاه منسوب به
 آن است
 افشاریه - يك سلسله از سلاطین ایران
 مؤسس آن نادر شاه افشار (از ۱۱۴۸ تا
 ۱۲۱۸ هـ)
 افشاندن - ف . ریختن ، پراکنده کردن
 افشردن - ف . فشار دادن
 افشره - ف . (بفتح همزه و ضم شین)
 عصاره
 افضال - ع . (بکسر) افزون کردن ،
 نیکوئی کردن و (بفتح) بخششها ، افزونیها
 افضل - ع . (بفتح همزه و ضاد) فاضل تر ،
 افزونتر
 افطار - ع . [بکسر] باز کردن روزه
 افطس - ع . [بفتح همزه و تا] کسبکه

بینی پهن داشته باشد
افعال - ع . (بفتح) کارها ، جمع فعل
افتمی - (بفتح) مار سمی
افشان - ف . (بفتح) آه ، ناله ، فریاد
افغانستان - از ممالك آسیا ، در قسمت
 شمال شرقی فلات ایران ، وسعتش :
 ۵۵۸۰۰۰ کیلو متر مربع ، جمعیتش :
 ۶۳۸۰۰۰۰ شامل چهار ولایت :
 ترکستان ، کابل ، قندهار ، هرات ، پایتخت :
 کابل ؛ شهرهای عمده : هرات ، قندهار ،
 مزار شریف ، میمنه ، جلال آباد ، بلخ ،
 غزنین و غیره ؛ آب و هوا : خشک و بری ؛
 سکنه مرکب از افغانها ، اوزبکها ، و غیره ؛
 زبان بومیان : فارسی پشتو ، زبان
 رسمی : فارسی ، مذهب : تسنن
 افغانستان تا وفات نادرشاه جزء ایران
 بود ، بعد دو نفر از سرداران او قسمتهای
 شرقی و جنوبی را منتزع کردند ، هرات
 تا زمان ناصرالدین شاه تحت حمایت ایران
 بود ، با دخالت انگلیسها خارج شد ، امیر
 افغان در مناسبات خارجی آن مملکت به
 دولت انگلیس حق نظارت داد ، در عوض
 مبلغی مستمری میگرفت ؛ در ۱۹۱۸ آزادی
 خواهان امیر حبیب الله خان را مقتول و
 پسر برادرش امان الله خان را بامارت
 انتخاب کردند ؛ امان الله با انگلیسها جنگ
 کرده ، استقلال افغانستان را تامین ، عنوان
 پادشاهی را قبول کرد ، در امور داخلی
 اصلاحاتی بعمل آورده ، بارو یا مسافرت

کرد ، بعد از مراجعت در ۱۹۲۸ بعضی
 ایلات افغانستان طغیان کرده ، امان الله بارو یا
 رفت ؛ حالبه سلطنت افغانستان با نادرخان است
افق - ع . [بضم تین] کناره و در اصطلاح
 جغرافیا دایره که در امتداد آن چشم ناظر
 کره زمین را می بیند
افکار - ع . (بفتح) جمع فکر
افکنند - ف . انداختن
افگار - ف . (بفتح) زخم ؛ مجروح
افلاس - ع . (بکسر) بی چیز شدن
افلاطون Platon از حکماء بزرگ
 یونان ، شاگرد سقراط بوده ، شرح حال
 او را نوشته ، در حکمت الهی تحقیقاتی کرده
 [۴۲۹ - ۳۴۷ ق . م .]
افلاك - ع . (بفتح) آسمانها ، جمع فلك
افناء - ع . (بکسر) نیست کردن
افنان - ع . (بفتح) شاخه های درخت
 جمع فنت
افواج - ع . (بفتح) گروهها ، جمع فوج
افواه - ع . دهنها ، جمع فوه
افول - ع . (بضم تین) ناپدید شدن
افهام - ع . [بکسر] فهمانیدن
افیون - [معرب ایون Opion] که
 کلمه یونانی است [ترباک ، شیره خشخاش
اقارب - ع . (بفتح همزه و کسر ا) (ترباک ، شیره خشخاش
 نزدیکان ، خوشان
اقایا - درختی است از طایفه پروانه پر ،
 گل سفید معطر دارد ، شاخه هایش خاردار
اقاله - ع . (بکسر همزه و فتح لام) قسح

کردن بیع
اقالیم - (بفتح) جمع اقلیم
اقامت - ع. ماندن درجائی، ایستادن، قیام کردن
اقبال - ع. (بکسر) پیش آمدن، قبول کردن، رو آوردن دولت
اقبح - ع. (بفتح همزه و با) زشت تر
اقتباس - ع. نور گرفتن؛ در علم بدیع آوردن عبارتی از قرآن یا احادیث در مطلب خود بدون اشاره؛ نقل کردن مطلبی از کتاب و روزنامه و غیره
اقتداء - ع. پیروی کردن
اقتدار - ع. توانا شدن
اقتراح - ع. سؤال کردن
اقتراع - ع. قرعه زدن
اقتران - ع. نزدیک شدن
اقتصاد - ع. میانه روی
اقتصار - ع. کوتاه کردن
اقتطاع - ع. قطع کردن
اقتطاف - ع. میوه چیدن
اقتناع - ع. قناعت کردن
اقدام - ع. (بکسر) پیش رفتن در کاری و [بفتح] قدمها
اقرار - ع. (بکسر) برخود ثابت کردن
اقران - ع. [بفتح] نزدیکان، همسران
اقترب - ع. [بفتح همزه و را] نزدیکتر
اقترباء - ع. [بفتح همزه و کسر را] خویشاوندان؛ جمع قریب
اقرع - ع. (بفتح همزه و را) کسبکه

موی سر نداشته باشد
اقتساط - ع. [بکسر] عدل کردن و [بفتح] جمع قسط
اقسام - ع. [بفتح] انواع، حصه ها
اقتضاء - ع. [بکسر] دور کردن، بیابان رسانیدن و [بفتح] کناره ها، جمع قصوی
اقتصی - ع. [اقتضا] [بفتح] دورتر
اقتطار - ع. (بفتح) کناره ها
اقتطاع - ع. [بفتح] اطراف زمین
اقتطع - ع. [بفتح همزه و ط] دست بریده
اقل - ع. [بفتح همزه و قاف و تشدید لام] کمتر
اقلال - ع. [بکسر] کم کردن
اقلام - ع. [بفتح] جمع قلم
اقلیدس Euclide یکی از حکماء یونان قدیم، مقارن جنگهای پلویونزیجات داشته؛ مؤسس دبستان مکار [۴۵۰-۳۸۰ ق. م.]
اقلیدس - هندسه دان معروف یونان قدیم، در اسکندریه سکونت داشته، کتب خود را با اسلوب متین و مرتب نگاشته [۳۰۶-۲۸۳ ق. م.]
اقلیم - [بکسر] کشور، قطعه از عالم
اقتمار - ع. [بفتح] جمع قمر؛ اقمار سیارات کوچکی هستند که غیر از حرکت بدور خود دو حرکت دیگر هم دارند، یکی کرد سیارات عمده، یکی هم بدور خود میگردند؛ در منظومه شمسی ۲۷ قمر موجود است؛ زمین ۱ قمر دارد، مریخ ۲، مشتری ۱۰

زحل ۹ ، اورانوس ۴ ، نپتون ۱
اقمشه - ع . [بفتح همزه و کسر میم]
جمع قماش

اقناع - ع . (بکسر) قانع کردن
اقوا - ع . (بکسر) مختلف کردن قافیه ها
بحرکات یا نقصان ، مثل قافیه کل [بکسر]
با کل (بضم) یا دور (بضم) با دور (بفتح)
و این یکی از عیوب قافیه است

اقوام - ع . (بفتح) جمع قوم
اقوم - ع . (بفتح همزه و واو) راست تر
اقونیطون - (بفتح) (یا تاج الملوك)
کاهی است از طایفه آلاله ، گلهایش آبی
یا قرمز رنگ ، پنج کاسبرک دارد ، دارای
ماده سمی شدید

اقوی - ع . (اقوا) (بفتح) قوی تر
اقویا - ع . (بفتح همزه و کسر واو) جمع
قوی

اقیانوس - (بضم) (یا محیط) مجموع
آبهای که سه ربع سطح زمین را فرا
گرفته و به پنج قسمت تقسیم میشود : ۱ -
اقیانوس کبیر (یا ساکن) ۱۷۵۶۰۰۰۰۰
کیلومتر مربع وسعت ، مابین آسیا و آمریکا
و اقیانوسیه ، طوفانش کم است باین جهت
ساکن نامیده شده ؛ ۲ - اقیانوس اطلس ،
مابین اروپا و آفریقا و آمریکا ، وسعتش
۸۸۶۰۰۰۰ کیلومتر مربع ؛ چون
سلسله جبال اطلس در مجاورت آن کشیده
شده باین اسم موسوم گردیده ؛ دریاهاى
بالتیک ، مانش ، ایرلند از آن متفرع میشوند

۳ - اقیانوس هند ، وسعتش ۷۴۰۰۰۰۰۰
کیلومتر مربع ؛ چون مجاور هند است به
اقیانوس هند موسوم شده ؛ طوفانهایش
خیلی شدید . ۴ - اقیانوس منجمد شمالی ،
وسعتش ۱۵۴۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع ، در
اطراف قطب شمال ؛ بحرایض شمالی از آن
متفرع میشود . ۵ - اقیانوس منجمد جنوبی
در اطراف قطب جنوب ، وسعتش :

۲۵۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع
اقیانوسیه - [یا عالم بحری] یگانه
جزایر در داخله اقیانوس کبیر ، وسعتش :
۱۱۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع ، دارای
آتش فشانها و رودخانه های بسیار ، قسمت
های مهم آن : استرالیا ، مالزی ، ملائزی ،
پولی نزی ، میکرونزی ، زلند جدید ، متعلق
به : انگلیس ، اتازونی ، هلند ، آلمان ،
فرانسه ، ژاپن ، شیلی ، پرتغال ، آب و هوا :
گرم و مرطوب ؛ محصولات : نیشکر ، قهوه ،
توتون ، پنبه ، غلات و غیره

اکابر - ع . (بفتح همزه و کسر با) بزرگان
اکاذیب - ع . سخنهاى دروغ

اکاسره - (بفتح همزه و کسر سین) جمع
کسری که معرب خسرو است

اکال - ع . (بفتح همزه و تشدید کاف)
بسیار خورنده ، پرخور

اکاله - ع . (بفتح همزه و تشدید کاف)
بسیار خورنده

اکالیپتوس Eucalyptus درختی
است بومی استرالیا ، بلند ترین درختان ،

ارتفاعش به ۱۵۰ ذرع میرسد ، همیشه سبز و قشنگ ، برگش دارای عطر مطبوع ، هرگاه شاخه آن را ۱۲ ساعت در آب بگذارند سه برابر وزنش آب جذب میکند ، مسافری هنگام عبور از بیابانها اگر محتاج به آب شوند یکی از ریشه های آن را که بطور افقی قرار دارد قطع میکنند ، از آن آب کواری خارج میشود

اکباب - ع . (بکسر) برو افتادن ، برو افکندن (لازم و متعدی هردو)

اکباتان Ecbatan پایتخت دولت مدی ، در دامنه کوه الوند ، دیوسس پادشاه مدی بنا کرده ، خرابه هایش نزدیک همدان

اکبر - ع . (بفتح همزه و با) بزرگتر

اکتاف - ع . (بفتح) دوشها

اکتعال - ع . سر مه بچشم کردن

اکتساب - ع . کسب کردن ، حاصل کردن

اکتفاء - ع . بس شدن

اکتفاء - ع . به کته چیزی رسیدن

اکثر - ع . (بفتح همزه و ثا) بیشتر

اکدر - (بفتح همزه و دال) تیره تر

اکراش . (بفتح) جمع کرد (بضم)

اکرام - ع . (بکسر) گرامی داشتن

اکراه - ع . (بکسر) کسی را بزور بکاری

وا داشتن

اکرم - ع . (بفتح همزه و را) گرامی تر

اکسفورد Oxford ش . انگلستان ،

دارای دارالفنون معتبر

اکس لا شاپل Aix-la-Chapelle

از شهرهای قدیمی پروس ۱۵۶۰۰۰ ج . پایتخت ممالک فرانکها بوده

اکسید Oxyde هر جسم بسیط که با اکسیژن ترکیب شده باشد

اکسیر - (بکسر) کیمیا ، چیز کیمیا

اکسیژن Oxygène (O) عنصر

شیمیائی ، بخاری است بی رنگ ، بی بو ،

بی طعم ، یکی از اجزاء هوا که سبب اشتعال

واحتراق است ، تقریباً یک پنجم هوای

متعارفی را تشکیل میدهد ، از ترکیب آن

باهیدروژن آب حاصل میشود ، در صنعت

و طب مورد استفاده است

اکل - ع . (بفتح) خوردن

اکلیل - ع . (بکسر) تاج ، اکلیل جمع

اکمال - ع . (بکسر) کامل کردن

اکمل - ع . (بفتح همزه و میم) کامل تر

اکناف - ع . (بکسر) دریناه آوردن و

(بفتح) اطراف ، پناه ها ، جمع کنف

اکنمی Économie صرفه جوئی

اکنون - ف . (بفتح) حال

اکواب - ع . (بفتح) کوزه های بیدسته

اکواتر Équateur با اکوادور -

مملکت جمهوری ، در آمریکای جنوبی ،

۲۵۰۰۰۰۰۰ ج . پایتخت آن : کینو ،

شهرهای عمده : گواکیل ، کونینکا ؛ صادرات

عمده : قهوه ، کاکائو ، توتون ، پنبه ،

طلا ، سرب ، آهن

اکول - ع . (بفتح همزه و ضم کاف) پر خور

اکید - ع . (بفتح همزه و کسر کاف) محکم

اگتای قآن - یکی از بزرگان مغول ،
پسر چنگیز ، مردی بی آزار و کریم النفس
بود ، در ۱۲۴۱ هـ . درگذشت

اگوست Auguste (سزار اکتاویوس
César Octavius) نخستین امپراطور
روم ، پسر خواندهٔ قیصر ؛ در ۴۳ ق . م .
باتفاق لپیدوس و آنتوان ، دومین اتحاد
رجال سه گانه را تشکیل ، دارای فرمانروائی
قسمت غربی روم گردید ، پس از عزل
لپیدوس [۳۶ ق . م .] آنتوان و کلثو -
پاتر را در آکسیوم شکست داد [۳۱ ق .]
و لقب اگوست (معظم) اختیار نموده ،
بگانه مالک روم گردید ؛ مالک روم را در
اروپا و آسیا توسعه داد ، حامی علوم و
معارف بود ، در زمان وی ادبیات روم
ترقی بسیار کرد (۶۳ - ۱۴ ق . م .)
اگوستا Augusta ش . انازونی ،
کرسی من Maine ۱۳۰۰۰ ر . جم .

الا - (بفتح) حرف تنبیه ، بمعنی ای و
(بکسر همزه و تشدید لام) حرف استثناء
الاغ - ف . (بضم) خر

الام Élam یا **عیلام** - سرزمینی
در مشرق کده ، امروزه موسوم است به
خوزستان ؛ پایتختش شهر شوش بوده ،
سکنهٔ آن بیشتر زرد پوستها و سامی ها ،
دارای تمدن بالنسبه عالی بوده ، تاریخشان
خیلی قدیم ، بعضی آنها را قدیمی تر از
مصرها میدانند

ال ب Elbe جزیرهٔ کوچک ایتالیائی ،

در مدیترانه ، ناپلئون از ۱۸۱۴ تا
۱۸۱۵ روزهای تبعید خود را در آنجا
گذرانیده ؛ امروزه دارای ۲۵۰۰۰ ج .
ال ب - از شطوط اروپا ، در آلمان و
چکوسلاواکی ؛ از کوهستان بوهم سرچشمه
گرفته ، بدریای شمال میریزد ؛ از خطوط
کشتی رانی مهم ۱۱۰۰ کیلومتر ط .

الباء - ع . (بفتح همزه و کسر لام و تشدید
با) دانایان ، جمع لیب
الباب - ع . (بفتح) دانشها ، عقل ها ،
جمع لب

البارسلان - پادشاه دوم سلجوقی
از ۴۵۵ تا ۴۶۵ هـ . در ۴۶۱ دیار بکر
و حلب و بعضی نقاط ارمنستان را گرفت ،
امپراطور روم شرقی (رومانوس) را شکست
سختی داده ، اسیرش کرد ، بعد به ماوراء -
النهر لشکر کشید ، در ۴۶۵ از رود جیحون
گذشت ولی در همان اوقات بدست قلعه
بانی کشته شد

ال ب تگین - سیهسالار اردوی خراسان
در زمان نوح اول ؛ در ۳۵۶ هـ . با امیر
منصور جانشین نوح اول مخالفت کرده ،
با فغانستان رفت ، در آنجا غزنین را فتح و
برای خود دولتی تشکیل داد

البرز - رشتهٔ جبال است در شمال ایران ،
بلند ترین قلل آن دماوند ، در شمال غربی
تهران

التباس - ع ، پوشیده شدن

التجاء - ع . پناه آوردن

- التحاد - ع . از دین برکشتن
 التذاذ - ع . لذت یافتن
 التزام - ع . بر خود لازم کردن
 التصاق - ع . چسبیدن
 التفات - ع . توجه کردن
 التقاء - ع . بهم رسیدن
 التقاط - ع . برچیدن
 التماس - ع . خواهش کردن
 التهاب - ع . فروخته شدن آتش
 التیام - ع . بهم پیوسته شدن سرزخم
 الجزایر - از متصرفات فرانسه ، در شمال غربی آفریقا ، حدود آن : مدیترانه ، تونس ، صجرا ، مراکش ؛ وسعتش : ۵۸۰۰۰ کیلومتر مربع ۶۰۶۵۰۰ ر ۶۰۰۰ ر ۳۰۰۰ ر . به ۳ قسمت تقسیم میشود : الجزایر ، اران ، قسطنطین ؛ کرسی آن : الجزایر ؛ شهرهای عمده : اران ، تلمسن ، قسطنطین وغیره ؛ در ۱۸۳۰ از امیر عبدالقادر گرفته شده ، امروزه حاکم آن از طرف فرانسه تعیین میشود
 الجزایر - کرسی الجزایر ، کنار مدیترانه ۲۲۶۰۰۰ ر ۲۲۶۰۰۰ ر .
 الحاح - ع . (بکسر) زاری کردن
 الحاد - ع . از دین برکشتن
 الحاق - ع . پیوستن
 الحان - ع . (بکسر) خوشخوانی و (بفتح) آوازها
 الدنبرورگ Oldenbourg از ممالك آلمان شمالی ، ۵۱۷۰۰۰ ر ۵۱۷۰۰۰ ر .
 کرسی آن نیز الدنبرورگ ۳۲۵۰۰ ر ۳۲۵۰۰ ر .
 الزام - ع . (بکسر) لازم کردن
 الزم - ع . (بفتح همزه و زاء) لازم تر
 السنه - ع . (بفتح همزه و کسر سین) زبانه ، جمع لسان
 الصاق - ع . (بکسر) چسبانیدن
 الطاف - ع . (بکسر) لطف کردن و (بفتح) نوازشها
 الثاء - ع . (بکسر) افکندن ، باطل کردن
 الخییک (میرزا) یکی از پادشاهان تیموری ، در ۸۵۰ هـ . به سلطنت رسید ، مردی دانشمند و معارف دوست بود ، عده از علماء و منجمین در نزد او بعزت و احترام بسر میبردند ، الخییک بدستاری آنان در سمرقند زیج معروف را ساخت ؛ در ۸۵۳ هـ . بدست یسرخود عبداللطیف کشته شد
 الف - ع . (بفتح همزه و سکون لام) هزار ؛ آلاف و الوف جمع
 الفاف - ع . (بفتح) درهم پیچیده ها
 الفب - ع . (بضم همزه و فتح فاء) دوستی ، انس
 القاء - ع . (بکسر) افکندن
 القاب - ع . [بفتح] جمع لقب
 القاح - ع . (بکسر) داخل کردن چیزی در بدن ، آستن کردن
 القاص میرزا - برادر شاه طهماسب صفوی ، در ۹۵۵ هـ . براوشوریده ، بخاک عثمانی رفته و سلطان سلیمان پناهنده شد ،

را به قسمت فوقانی صفحه چوبی میزنند، الکتریسته منفی آن از راه بدن وارد زمین میشود و الکتریسته مثبت در قسمت تحتانی صفحه باقی میماند

الکترولیت Electrolyte ماده که بر اثر سیال الکتریسته تجزیه میشود

الکترولیز Electrolyse تجزیه اجسام مرکبه، بوسیله جریان الکتریک، [مثل تجزیه آب به اکسیژن و هیدروژن]

الکترومتر Électromètre آلتی است برای تعیین میزان قوه الکتریک؛ ساخت آن مختلف

الکتریسته Électricité منشأ يك دسته آثار که در طبیعت و صنعت دل مهمی دارا میباشد، ساده ترین طریقه تولید آن اصطکاک است؛ الکتریسته که در نتیجه اصطکاک دو جسم تولید شود بر دو قسم است: مثبت و منفی، طریقه دیگر تولید آن انفاعات شیمیائی است؛ اجسامی که دارای الکتریسته هستند قادر اند که در اجسام نزدیک خود تولید الکتریسته نمایند، الکتریسته از جسم الکتریزه به جسم دیگری که به آن مربوط است منتقل میشود، بعضی اجسام مانند ابریشم و شیشه و غیره الکتریسته را از خود عبور نمی دهند و آنها را اجسام عایق یا حاجز الکتریسته مینامند، برخی دیگر مانند؛ فلزات، بدن انسان و حیوانات، آب

سلطانهم باین بهانه بایران لشکر کشید، ولی کاری از پیش نبرد و القاص میرزا مدتی بعد دستگیر شده، بقتل رسید

الکا - ت. [بضم] وطن، ملک، زمین
الکتروود Electrode قطبین ستون الکتریک، انتهای سیمهایی که از باطریها کشیده شده اند؛ جسم هادی یا سیمی که بقطب مثبت الکتریسته اتصال دارد موسوم است به آند و سیمی که به قطب منفی متصل میباشد موسوم است به کاتد

الکتروسکپ Électroscope آلتی است که وجود قوه الکتریسته را در جسمی معلوم میکند و عبارت است از شیشه که يك میله مسی در آن داخل کرده، در انتهای میله که داخل شیشه است دو ورقه نازک طلا آویخته اند، هرگاه جسمی را بقسمت فوقانی آن نزدیک کنند اگر جسم مزبور دارای الکتریسته نباشد ورقه های طلا حرکت نمیکنند و اگر ورقه های طلا از یکدیگر دور شوند آن جسم دارای الکتریسته است

الکتروففر Electrophore آلتی است برای حفظ شدت الکتریسته، عبارت از يك قرص سقز که در قالب فلزی قرار دارد و يك صفحه چوبی که دارای دسته حاجز میباشد، یا به مقتولهای ابریشمی آویخته شده؛ قرص سقز را با مالش پوست کربه دارای الکتریسته منفی میکنند، بعد صفحه چوبی را بر روی آن قرار داده و انگشت

الکتریسیته را منتشر و هدایت میکنند و آنها را اجسام هادی الکتریسیته مینامند؛ در صنعت جریان شدید الکتریسیته را بوسیله ماشینهای قوی موسوم به دینامو Dynamo تولید میکنند؛ سیال الکتریسیته در این ماشینها بواسطه حرکت هادی مخصوصی که میان سطوح قطبی مقناطیس های الکتریک چرخ میزند بعمل می آید، در ماشین دینامو سیال الکتریسیته مبدل به قوه میکانیک و بالعکس قوه میکانیک بحالت سیال الکتریک درمی آید، استعمال جریان الکتریک در صنعت برای متحرک ساختن ماشینها، کشتی های برقی، وسائط نقلیه برقی و همچنین برای ذوب کردن فلزات، طبخ، تنویر و غیره است؛ انتقال قوه الکتریک بوسیله جریان آن از سیم به مسافات بعیده برای تحریک ماشینها و غیره دارای اهمیت است، الکتریسیته در طبیعت از جریان هوا، تبخیر آب، تراکم بخار و غیره تولید میشود و هرگاه مقدار آن زیاد شود بشکل برق و غیره درمی آید، در بدن حیوانات و نباتات نیز بواسطه عملیات اعضا آنها تولید میگردد، در اعضا برخی مقدار زیاد آن تمرکز پیدا میکند، مثل ماهی الکتریکی

الکل Alcool دو قسم الکل معروف است؛ ۱ - الکل اتیلیک که مایعی است بی رنگ، طعم آن تند و سوزان، در تمام مشروبات خمری (شراب، عرق و غیره)

موجود، در میجاورت هوا با شعله آبی کم رنگ میسوزد؛ در دواخانه ها برای ساختن تعفین ها و عصارات مستعمل، مالیدن آن بروی جلد محرك دوران دم. ۲ - الکل متیلیک، مایعی است بی رنگ، فرار، با بوی مخصوص، از تقطیر چوب بدست می آید و به عرق چوب معروف است، با شعله آبی کم نوری میسوزد

الکلوئید Alcaloide ماده آلی، مرکب از کاربن و هیدروژن و آزت و گاهی اکسیژن، دارای خواص باز ها، اغلب اقسام آن از سموم مهلکه و در طب بسیار استعمال میشوند، مانند استرکینیت و بروسیت و غیره

الکن - ع. (بفتح همزه و کاف) کسیکه زناش هنگام حرف زدن میکبرد

الله آباد - ش. هند انگلیس، کرسی آکره و آئود ۱۷۱۰۰۰ جمعه.

الله وردی بیگ - سردار ایرانی که فرماندهی قشون شاه عباس کبیر را داشت، مردی با کفایت و دلیر بود، بواسطه اصلاحاتی که بدستاری چند نفر اروپائی در قشون ایران بعمل آورد شاه عباس توانست دست اوزبکها و عثمانیها و طماعان دیگر را از ایران کوتاه کند

الله یار خان (آصف الدوله) صدراعظم فتحعلی شاه

الم - ع. (بفتح تین) درد، رنج

الماس - از سنگهای قیمتی، عبارت است

از کاربن خالص ، در هندوستان ، برزیل ، ترانسوال ، بشکل کریستال در معادن یافت میشود ، گاهی بی رنگ و گاهی برنگ زرد و غیره ، نوع بی رنگ و شفاف آن در ردیف سنگهای قیمتی ، خیلی سخت است ، کلیه اجسام را مخطط میکند ، هیچ جسمی نمی تواند آن را مخطط کند ، فقط با کردهای مخصوص خود صیقلی میشود

المیاد Olympiade در یونان قدیم نام فاصله چهار ساله بین بازیهای المپیک **المپیک** Olympique (بازیها) اقسام ورزشهای یونانیات قدیم که چهار سال یکدفعه انجام میدادند

الموت - از انواع قزوین ، در قسمت شمالی

الواح - ع . (بفتح) چیزهای یهت ، مثل سنگ ، تخته و غیره ، جمع لوح

الوان - ع . (بفتح) رنگها ، جمع لون

الوف - ع . (بضم تین) هزارها ، جمع الف

الوند - بك رشته از جبال ایران ، در نزدیکی طهران ، بارتفاع ۳۳۵۰ متر

الهام - ع . (بكسر) در دل افکندند

الیاف - ع . (بفتح) رشته ها ، جمع لیف

الیزابت Elisabeth ملکه انگلستان ،

از ۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳ م . کلیسای انگلیس را رسمیت داد ، در زمان او انگلستان ترقیات شایان کرد و مردم در آسایش کامل بودند

الیزابت - دختر بطر کبیر ، ملکه روسیه

از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ م .

الیف - ع . (بفتح همزه و کسر لام) الف گرفته ، دوست

الیم - ع . (بفتح همزه و کسر لام) دردناک

ام - ع . (ضم همزه و تشدید میم) مادر ، اصل هر چیز

امائل - ع . (بفتح همزه و کسر ثا) مانندها

اماج - ف . (بضم) بگونه آتش آرد

اماجد - ع . (بفتح همزه و کسر جیم) بزرگت ، جمع امجد

امارات - ع . (بفتح) نشانها

امارت - ع . (بكسر) امیر شدن ،

حکومت و (بفتح) نشأت ، علامت

اماره - ع . (بفتح همزه و تشدید میم) امرکننده

امارد - ع . (بفتح همزه و کسر را) جمع امرد

اماکن - ع . (بفتح همزه و کسر کاف) جمع مکان

اماله - ع . [بكسر] میل دادن و اصطلاح

میل دادن فتنه به کسره بطوریکه الف صورت یا پیدا کند مثل کتب اماله کتاب

و رکیب اماله رکاب

امام - ع . [بكسر] پیشوا

امامت - ع . [بكسر] پیشوائی کردن

امام قلی - نام پدر نادر شاه افشار

امام قلی خان - سردار ایرانی که بامر

شاه عباس کبیر و کمک انگلیسها دست

برتغالی هارا از خلیج فارس کوتاه کرد

از کارهای برجسته او گرفتن جزیره قشم و اسیر کردن امیرالبحر یرتغالی و فتح جزیره هرمز؛ در ۱۰۳۲ هـ. بدست شاه صفی کشته شد

امان - ع. (بفتح) بی خوف بودن ، ایمنی

امانات - ع. (بفتح) جمع امانت

امانت - ع. امین بودن

امانی - ع. (بفتح همزه و کسرون و تشدید یا) آرزوها، جمع امنیه (بضم همزه و تشدید یا)

امانیاک Ammoniac [Az H^3]

کازی است بی رنگ، بایوی تند، طعم آن حاد و سوزاننده، از هوا سبکتر است، در آب قابل انحلال، در شیشه های دهن باز باقی نمی ماند، از نوشار و آهک بدست می آید، از فساد مواد آلیه نیز حاصل میشود

امبا Emba رودخانه ای است در ترکستان روس

امبری Ombrie نام ناحیه در شمال ایتالیا قدیم

امپراطریس - ملکه، زنت امپراطور
امپراطور - سابقاً لقب سرداران روم بوده؛ امروزه بمعنی پادشاهان اطلاق میشود
امپریالیزم Imperialisme سیاستی که مرام آن توسعه و تجاوز نفوذ و قوای یک مملکت است بر ممالك دیگر.

امپریالیست - منسوب به امپریالیزم

امت - ع. (بضم همزه و فتح هیم مشدد)

گروه انسان، بیروان یک پیغمبر

امثال - ع. فرمانبرداری

امتحان - ع. آزمودن

امتداد - ع. کشیده شدن، درازی

امتزاج - ع. آمیخته شدن چیزی با چیز دیگر و در اصطلاح شیمی ترکیب شدن دو

یا چند جسم است با یکدیگر بطوریکه جسم

مربک شده شباهتی باجسام مفردة خود

نداشته و جدا کردن اجسام مزوجه ممکن نباشد

امتصاص - ع. مکیدن

امتته - ع. [بفتح همزه و کسرتا] جمع

مقاع

امتلاء - ع. پر شدن

امتناع - ع. باز ایستادن

امتنان - ع. منت داشتن

امتیاز - ع. جدا شدن؛ اجازه که

دولت برای احداث کارخانه، کشتی رانی،

استخراج معادن، نوشتن و منتشر کردن

روزنامه و غیره میدهد

امتیک Émetique دواى مقبی،

مربک از ترترات دوتاس و آنتیمون

امثال - ع. [بفتح] داستانها، مانندها؛

جمع مثل [بفتحین] و مثل [بکسر]

امثله - ع. (بفتح همزه و کسرتا) جمع مثال

امیجاء - ع. (بفتح) بزرگان

امجد - ع. (بفتح همزه و جیم) بزرگتر

امداد - ع. (بکسر) مدد کردن

امدورمان Omdurman ش.

سودان شرقی ۸۴۰۰۰ جمعه .

امر - ع . (بفتح) حکم ، فرمان ، جمع آن
اوامر و بمعنی کار و حادثه ، جمعش امور

امراء - ع . (بضم همزه و فتح میم) جمع امیر
امرق القیس - (بکسر همزه) مشهورترین
شعراء عرب قبل از اسلام ، آخرین پادشاه
ملوک کنده ، در حدود سده ۶ میلادی

امرار - ع . (بکسر) گذرانیدن

امراض - ع . (بفتح) جمع مرض

امرد - ع . (بفتح همزه و را) جوان بی
ربش ؛ امارد جمع

امزجه - ع . (بفتح همزه و کسر زاء) جمع
مزاج

امساک - ع . (بکسر) وا ایستادن

امسک Omsk ش . سیبری ، در ساحل
ایریش ۱۳۵۰۰ جم . تجارت مهم

امصار - ع . (بفتح) شهرها ، جمع مصر

امضاء - ع . (بکسر) گذرانیدن ، روان

کردن ؛ علامت یا اسمی که پای مراسله یا
سند میگذارند

امعاء - ع . (بفتح) روده ها ، جمع معاء

امعان - ع . (بکسر) دقت ، غرر کردن

امکان - ع . (بکسر) قدرت دادن ، طاقت

امکنه - ع . (بفتح همزه و کسر کاف)

جمع مکان

امل - ع . (بفتحین) امید ، آرزو

املاء - ع . [بکسر] پر کردن ، نوشتن

املاح - ع . (بفتح) نمکها ، جمع ملح

و در اصطلاح شیمی اسیدهایی که جای

هیدرژن خود را بقازات داده باشند ، در
خواص شبیه به نمک معمولی یا کلروردوسیم
هستند ؛ بواسطه کوران الکتریک تجزیه
میشوند

امالاک - ع . [بفتح] جمع ملک [بکسر]

املح - ع . [بفتح همزه و لام] نمکین

املس - ع . [بفتح همزه و لام] نرم

امیم - ع . [بضم همزه و فتح میم] گروههای

مردم

امین - ع . (بفتح) بی هراس شدن

امعاء - ع . (بضم همزه و فتح میم) جمع امین

امنیت - ع . [بفتح همزه و کسر نون و فتح

یای مشدد] بی خوفی ، امانی

امواج - ع . (بفتح) جمع موج

امور - ع . (بضمین) کارها ، جمع امر

اموی - ع . (بضم همزه و فتح میم و کسر

واو) منسوب به بنی امیه

امهات - ع . (بضم همزه و تشدید میم)

مادران

امهال - ع . (بکسر) مهلت دادن

امی - ع . (بضم همزه و تشدید میم) کسیکه

خواندن و نوشتن را بلد نباشد ، کسیکه در

کودکی درس نخوانده باشد

امیه - ع . (بضم همزه و فتح میم و تشدید یاء)

بسر عبد شمس ، جد یزید

امید - ف . (بضم همزه و کسر میم)

آرزو ، رجاء

امیدنیك - دماغه ایست در جنوب آفریقا

امیر - ع . (بفتح همزه و کسر میم) فرمانروا ،

کارفرما ، رئیس
 امین - ع . (بفتح) امانت دار ، کسیکه
 مردم باو اعتماد کنند
 امین - پسر هارون الرشید ، خلیفه دوم
 عباسی
 امین الدوله - (میرزا علیخان) صدر
 اعظم مظفرالدین شاه از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۶
 ه . مردی وطن پرست و دانشمند بود ،
 خدمات شایانی بمملکت نمود ، بواسطه
 غرض ورزی روحانین از کار منفصل شد
 امین السلطان - (علی اصغر خان) صدر
 اعظم ناصرالدین شاه از ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۳
 ه . و صدر اعظم مظفرالدین شاه از
 ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۱ ه . اصلا گرجی بود ،
 در زمان مظفرالدین شاه از روسها مبالغی
 برای خرج سفر شاه بارو یا قرض کرد و
 در مقابل امتیازاتی به آنها داد که بر ضرر
 ایران تمام شد ، بواسطه فشار درباریان و
 مردم معزول شد
 انابه - ع . (بکسر همزه و فتح با) توبه
 کردن ، دست برداشتن از گناه
 اناث - ع . (بکسر) ماده ها ، جمع انثی
 انار - درخت کوچکی است از طایفه چتری
 پر ، برگهای کوچک و گل قرمز ، ساقه اش
 خار دار ، میوه اش درشت و پر آب و مأکول
 انار بار یا رودخانه قم - از نزدیکی
 قم عبور کرده ، به قره سو متصل میشود
 انام - ع . (بفتح) مردمان
 انامل - ع . (بفتح همزه و کسر میم) سرانگشتان

انبار - (بفتح) توده غله و غیره ، جای
 ریختن غله و غیره
 انباز - ف . (بفتح) شریک
 انباشتن - ف . پر کردن
 انبان - ف . (بفتح) پوست دباغی شده
 انبر - ف . (بفتح همزه و ضم با) آلتی که
 با آن آهن گرم یا آتش یا چیز دیگر را میگیرند
 انبساط - ع . گشایش ، خوشحالی
 انبعاث - ع . برانگیخته شدن
 انبویه - ف . (بفتح) لوله آفتابه و مانند آن
 انبوه - ف . پر ، بسیار
 انبواه - ع . بیدار شدن ، خبردار شدن
 انتحار - ع . خودکشی
 انتخاب - ع . برگزیدن
 انتراک Entr'acte فاصله بین دو پرده
 در تئاتر
 انتریگ Intrigue دسیسه
 انتزاع - ع . برکنده شدن
 انتساب - ع . نسبت داشتن
 انتساح - ع . نسخه گرفتن
 انتساق - ع . نظم پذیرفتن
 انتشار - ع . پراکنده شدن
 انتصاب - ع . برقرار شدن
 انتصاح - ع . نصیحت پذیرفتن
 انتصاف - ع . عدل و داد یافتن
 انتظار - ع . چیزی را چشم داشتن
 انتظام - ع . منظم شدن
 انتعاش - ع . نشاط و زندگی
 انتفاء - ع . نیست شدن

انتفاع - ع . نفع گرفتن

انتقاد - ع . نقد گرفتن ، جدا کردن پول بد از خوب ؛ در باره مقاله یا کتابی بحث

کردن بطوریکه خوبیها و بدیهایش آشکار شود

انتقال - ع . از جایی بجای دیگر رفتن

انتقام - ع . کینه کشیدن

انتکاس - ع . سرنگون شدن

انتها - ع . پایان رسیدن

انتهاز - ع . منتظر فرصت بودن

انتیک Antique کهنه ، عتیق

انجاج - ع . (بکسر) روا کردن حاجت

انجام - ف . (بفتح) آخر ، پایان

انجذاب - ع . کشیده شدن

انجم - ع . (بفتح همزه و ضم جیم) ستارگان

انجماد - ع . جامد شدن ، در اصطلاح

شیمی تغییر حالتی که در جسم مایع بواسطه

تأثیرات و عوامل خارجی از قبیل نقصان

حرارت پیدا و در نتیجه جسم مایع بحال

جمودت در می آید ، مانند آب که تبدیل

به یخ میشود ؛ تمام اجسام در حال انجماد

حجمشان کوچک میشود مگر آب و چدن

انجمن - [بفتح همزه و ضم جیم و فتح میم]

مجلس ، مجمع ، جایی که عده در آن جمع

شده باشند

انجیدن - ف . (بفتح) ریز ریز کردن ،

حجامت کردن

انجیر - درختی است از خانواده لیلاب ،

برگهایش شکافدار ، میوه اش آبدار و شیرین

باقسام متعدد ، یک قسم آن معروف به

انجیر هندی که در ساقه اش شیره سفید

رنگی موجود و در مجاورت هوا منعقد میشود

و با آن ، کائوچو میسازند

انجیل Évangile کتاب مذهبی عیسی

که حاوی شرح زندگانی و تعلیمات او است

انحاء - ع . [بفتح] جمع نحو که بمعنی

راه و طور است

انحداب - ع . خمیده پشت شدن

انحدار - ع . به نشیب فرود آمدن

انحراف - ع . خم شدن ، بطرف دیگری

مایل شدن

انحصار - ع . در گنجیدن ؛ مخصوص

کردن يك کار صنعتی یا تجارتی و غیره بخود

انحطاط - ع . فرود آمدن ، پست شدن

انحلال - ع . نابود شدن ؛ در اصطلاح

شیمی حل شدن جسم جامد در مایع ،

مثل حل شدن قند یا نمک در آب

انحزاء - ع . خمیده شدن

انخراق - ع . دریده شدن

انخساف - ع . گرفته شدن ماه ؛

ر . خسوف

انخفاض - ع . به نشیب افتادن ، پست

شدن

اندائیدن - ف : [بفتح] آلوده کردن ،

گاه گل کردن دیوار و بام

اندازه - ف . تخمین ، پیمانه

اندام - ف . [بفتح] جسم ، بدن

اندراج - ع . داخل شدن ، در آمدن

اندراس - ع . کهنه شدن

- اندرز - ف. [بفتح همزه و دال] نصیحت
 اندروا - ف. [بفتح همزه و دال] آویخته، سرکشته، تگونسار
 اندرون - ف. میان و داخل هر چیز
 اندفاع - ع. دور شدت
 اندک - ف. کم
 اندلس Andalousie جلگه ایست در جنوب اسپانیا، مابین سیرامورنا و مدیترانه
 اندوختن - ف. جمع کردن
 اندودن - ف. گاهگل کردن، مالیدن
 اندوه - ف. دلگیری، غصه
 اندوه - ف. مخفف اندوه
 اندوهان - [بفتح همزه و ضم دال] غمگین
 و جمع اندوه [برخلاف قیاس]
 اندیانا Indiana از ممالک اتازونی، ۳۰۰۰۰۰ ر ۲۹۳۰۰۰ جمعه. کرسیش اندیانایولیس
 اندیانایولیس Indianapolis ش.
 اتازونی، کرسی اندیانا ۳۱۴۰۰۰ جمعه.
 اندیجان - ش. ترکستان روس، ۶۰۰۰۰ ر ۶۰۰۰ جمعه.
 اندیدن - ف. تعجب کردن
 اندیشه - ف. فکر، خیال
 اندیکاتور Indicateur دفتری که خلاصه مراسلات وارده و صادره در آن ثبت میشود
 انرژی Énergie فعالیت، قوه
 انزال - ع. [بکسر] فروفرستادن، فرود آوردن
 انزجار - ع. وازده شدن
- انزروت (Galbanum) از صمغ سقزی، از نباتات پختری بدست می آید، در طب برای مرهم و غیره مستعمل
 انزلی - ر. پهلوی
 انزواء - ع. گوشه نشینی
 انژکسیون Injection ر. تزریق
 انس - ع. (بضم) خو گرفتن و [بکسر] آدمیان
 انساب - ع. [بفتح] نسب ها
 انسان - ع. [بکسر] آدمی
 انساب - ع. [بفتح همزه و سین] مناسب تر
 انسداد - ع. بسته شدن راه
 انشاء - ع. [بکسر] آغاز کردن، نوشتن
 انشاد - ع. (بکسر) شعر خواندن
 انشراح - ع. گشاده شدن، سرور
 انشعاب - ع. شعبه شعبه شدن
 انشقاق - ع. شکافته شدن
 انصار - ع. [بفتح] یاری دهندگان
 انصاری هراتی - [اسماعیل] یکی از فضلاء متقدمین [۳۹۷ - ۴۷۱ ه.]
 انصاف - ع. [بکسر] نصف کردن، عدل کردن
 انصراف - ع. بازگشتن
 انضباط - ع. ضبط شدن
 انضمام - ع. پیوستن چیزی بچیز دیگر
 انطاکیه - ش. سوریه، کنار نهر - العاصی ۲۸۰۰۰ جمعه. در زمان سلوکیدها ۵۰۰۰۰ جمعبیت داشته
 انطباع - ع. چاپ شدن
 انطباق - ع. بهم پیوستن

- انطفاء - ع . خاموش شدن
 انطماس - ع . ناپدید شدن
 انطیوکوس اول - ع . پسر سلوکوس
 نیکاتور ، پادشاه سوریه ؛ در ۲۶۲ ق . م .
 وفات کرده
 انطیوکوس دوم - ع . یکی از پادشاهان
 سوریه از ۲۶۱ تا ۲۴۱ ق . م .
 انطیوکوس کبیر - ع . یکی از پادشاهان
 سوریه از ۲۲۱ تا ۱۸۷ ق . م .
 انطیوکوس چهارم - ع . یکی از
 پادشاهان سوریه از ۱۷۵ تا ۱۶۳ ق . م .
 انطیوکوس پنجم - ع . پادشاه سوریه
 از ۱۶۴ تا ۱۶۲ ق . م .
 انظار - ع . [بفتح] نظرها
 انعام - ع . [بکسر] نعمت دادن و [بفتح]
 چهار یابان
 انعطاف - ع . برگردیدن
 انعقاد - ع . بسته شدن
 انعکاس - ع . نمودار شدن شکل چیزی
 در جسم شفاف ، مانند آب و آئینه و غیره ؛
 تکرار صوت که بواسطه مواجه شدن
 امواج آن با مانعی بعمل می آید
 انفوزه [Assa foetida] ع . یکی از
 صمغ سقزی که از گیاهی موسوم به انجدان
 بدست می آید ، در طب استعمال میشود
 انف - ع . [بفتح] بینی
 انفاد - ع . [بکسر] جاری کردن
 انفاس - ع . [بفتح] جمع نفس (بفتحین)
 اتفاق - ع . [بکسر] خرج کردن ، روزی
- دادن
 انفجار - ع . خارج شدن ؛ ترکیدن
 بپ و غیره
 انفرا - ع . تنها شدن
 انفرمیه Infirmier ع . پرستار مریض
 انفس - ع . [بفتح همزه و ضم فا] جمع
 نفس [بسکون فا]
 انفصال - ع . جدا شدن
 انفعال - ع . اثر چیزی پذیرفتن ،
 شرمند شدن
 انفکاک - ع . جدا شدن
 انفلوانزا Influenza ع . مسمه ، کرب
 عام که صعب و مسری است ، عوارض آن
 شدید و در قلب و ریه و دماغ ظاهر میشود
 انقیه - ع . گرد مکیف که در بینی داخل
 کرده استنشاق میکنند
 انقباض - ع . گرفته شدن ، گرفتگی
 انقراض - ع . بریده شدن
 انقسام - ع . بخش بخش شدن
 انقص - ع . [بفتح همزه و قاف] ناقص تر
 انقضاء - ع . بسر آمدن مدت
 انقطاع - ع . بریده شدن
 انقلاب - ع . برگشتن از حالی بحال
 دیگر ؛ جنک و شورش
 انقلاب شتوی - ع . اول زمستان که اختلاف
 شب و روز بمنتهی درجه میرسد
 انقلاب صیفی - ع . اول تابستان که اختلاف
 شب و روز بمنتهی درجه میرسد
 انقیاد - ع . فرمانبرداری

انگار - ع. شناختن ، باور نکردن
انکر - ع. (بفتح همزه و کاف) زشت تر
انکسار - ع. شکسته شدن
انکساف - ع. گرفته شدن خورشید ؛
 ر. کسوف

انکشاف - ع. آشکار شدن
انکیزیسیون Inquisition (اداره
 تفتیش عقاید) محکمه مذهبی که در مائه ۱۲
 برای تعقیب متخلفین از مقررات مذهبی
 تأسیس گردید ، این محکمه را ابتدا راهبان
 اداره میکردند ، در قرن ۱۳ از طرف
 پاپ بدست جمعیتی از تارکین دنیا سپرده
 شد ؛ این اداره عمل مجازات و اعدام را
 با نهایت قساوت و سفاکی انجام میداد ، در
 قرن ۱۶ در تمام اروپا [باستثناء انگلستان]
 حکمروائی پیدا کرد ولی بعد از يك قرن
 رو به ضعف گذارده ، بالاخره در مائه ۱۸
 از اغلب ممالك برچیده شد ، در اسپانیا
 ناپلئون اول آنرا ازین برد ، در مملکت
 مزبور ۳۴۰ هزار نفر مورد عقوبت این
 محکمه واقع و ۳۲ هزار نفر آنها را عمال
 بی رحم انکیزیسیون آتش زده بودند

انگار - ف. [بکسر] پندار
انگارش - ف. افسانه ، سرگذشت
انگاره - ف. افسانه ؛ حساب
انگاشتن - ف. تصور کردن ، پنداشتن
انگبین - ف. [بفتح همزه و گف] غسل
انگشت - ف. [بفتح همزه و کسر گف] زغال
انگشتدانه - [گل] [بضم گف] گیاهی

است تقریباً بطول ۲ متر ، گلش شبیه به
 انگشتدانه ، برگهایش دارای ماده سمی شدید
 که به قدر خیلی کم برای امراض قلبی مستعمل
انگشتر - ف. [در اصل انگشتور بوده ،
 یعنی صاحب انگشت] حلقه که در انگشت
 میکنند ، غالباً فلزی و دارای نگینی از
 سنگهای قیمتی است

انگشتر - ف. [بکسر گف اول]
 زغال فروش ، کسیکه زغال میسوزاند
انگلستان - مملکتی است در اروپای
 غربی ، شامل بریتانیای کبیر و ایرلند ،
 ۴۷۴۵۳۰۰۰ ر. ۴۷۴۵۳۰۰۰ جم. پایتختش شهر
 لندن ؛ شهرهای عمده : لیورپول ، گلاسگو ،
 بیرمنگام ، منچستر ، شفیلد ، لیدز ، بلفاست ،
 بریستل ، ادینبورگ ، برادفرد و غیره ؛
 حکومت : مشروطه ، دارای دو مجلس ؛
 مستعمرات : جزیره مالت ، جبل طارق [در
 اروپا] ؛ هندوستان ، قبرس ، برمه ،
 بلوچستان ، فلسطین ، بین النهرین ، جزیره
 سیلان ، آندامان ، هنگ کنگ [در آسیا] ؛
 استرالیا ، تاسمانی ، زلند جدید [در اقیانوسیه] ؛
 سیرالئون ، سودان شرقی ، آفریقای جنوبی ،
 آفریقای شرقی ، اراضی تانگانیکا ، زنگبار ،
 [در آفریقا] ؛ کانادا ، ارض جدید ، هند
 غربی انگلیس (در آمریکا)

در مائه ۵ م. قبایل آنکلو ساکسون جزایر
 بریتانیا را تصرف و در آنجا دولتی تشکیل
 داده ، در قرن ۶ مسیحیت را قبول کردند ،
 در سال ۱۰۶۶ بریتانیا بدست فرمانها افتاد ،

معرب «نموده»

انوار - ع. (بفتح) روشنی‌ها، جمع نور
انواع - ع. (بفتح) گونه‌ها، جمع نوع
انوری ایوردی - (اوحداالدین علی-
 بن اسحق) از شعراء بزرگ ایران،
 قصایدش مشهور؛ در ۵۷۵ هـ. وفات کرده
انوشنگین - پدر قطب الدین محمد
 خوارزمشاه

انوشه - ف. (بضمین) پادشاه جوان،
 تازه داماد

انوشیروان - یکی از بزرگترین پادشاهان
 ایران، از سلسله ساسانی، از ۵۳۱ تا ۵۷۹ م.
 ملقب به عادل؛ بارومی‌ها و باطله جنگهای
 موفقیت آمیزی کرد، پادشاهی دانش‌دوست
 و رعیت‌نواز بود، عده کثیری از فضلاء
 در بارگاه وی با عزت و احترام بسر بردند،
 به ترویج علوم اشتغال داشتند؛ در شهر
 چند شاپور مدرسه و بیمارستان معتبری بنا
 کرد، در زمان وی کتاب کلیله و دمنه و
 بازی شطرنج را از هندوستان بایران آوردند
انپهار - ع. (بفتح) جویها، جمع نهر

انهدام - ع. ویران شدن

انهزام - ع. شکست خوردن

انهضام - ع. هضم شدن غذا

انیاب - ع. (بفتح) (یابیش‌ها) دندانهائی
 که در کنار ثنایا قرار گرفته، هر کدام داری
 تاج تیز و یک ریشه

انیسی - ع. (بفتح) انس گرفته، همدم

انین - ع. (بفتح) ناله

در ۱۲۱۵ ژان بی زمین فرمان کبیر را
 تصویب نمود، در ۱۲۶۵ اولین پارلمان
 تشکیل شد؛ جنگ دوگل (سفید و قرمز) از
 ۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵ امتداد داشت، در
 ۱۶۰۰ انگلیسها شروع به هاجرت بطرف
 آمریکای شمالی کردند، انقلاب اول از
 ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۹ دوام کرد و منجر باعدام
 شارل اول و اعلان جمهوریت شد، ولی در
 ۱۶۶۰ مجدداً خانواده استوارت رجعت
 کرد، در ۱۶۶۹ «تأمین آزادی شخصی»
 داده شد، در ۱۶۸۸ ویلیام تاج و تخت
 را گرفت، در ۱۷۰۷ الحاق اسکاتلند،
 در ۱۷۷۶ استقلال کلونی‌های آمریکای
 شمالی؛ اصلاحات پارلمانی که یکی بعد از
 دیگری از ۱۸۳۲ تا ۱۸۸۵ بعمل آمد
 موجب برقراری آزادی کامل در این مملکت
 گردید؛ جنگ بین الملل بر اقتدار انگلستان
 افزود و نفوذ آن مملکت در بعضی قسمتهای
 دنیا مخصوصاً ممالک شرق توسعه یافت
انگور - میوه مو، بانواع مختلف؛ انگور
 عسکری (دانه‌های ریز و پوست نازک)،
 انگور صاحبی (دانه‌های درشت قرمز رنگ)،
 انگور خلیلی، انگور یاقوتی و غیره

انگور فرنگی - گیاهی است از طایفه
 چتری پر، برکهایش شکافدار، میوه‌اش
 ترشی مطبوعی دارد

انگیختن - ف. جنبانیدن، شورانیدن

انگیزه - ف. سبب، باعث

انموزج - (بضم همزه و فتح ذال) نمونه،

اورال Oural از شطوط روسیه ،
از کوههای اورال (مابین آسیا و اروپا)
سر چشمه گرفته ، در بحر خزر میریزد ،
۳۰۰ کیلومتر ط .

اوران Urane اکسید اورانیوم
اورانوس - یکی از سیارات ، ۷۴ برابر
زمین ، ۸۴ سال یکدفعه دور آفتاب میگردد ،
در ۱۷۸۱ کشف شده

اورانیوم Uranium (U) جسم
مفرد ، جزء عمده اوران

اوربن Urbain نام هشت نفر از پاپها
اورده - ع . (بفتح همزه و کسر را)
رگهای غیر جهنده ، رگهایی که خون را
بقلب بر میگردانند ؛ جمع ورید

اورست Everest بلند ترین قله
همالیا ، با ارتفاع ۸۸۵۰ متر

اورشلیم (یا بیت المقدس) - کرسی
فلسطین ۸۰۰۰۰ جمع . در قدیم الایام
متعلق به کنعانی ها بوده ، بالای کوهی
موسوم به صهیون (یا سیون Sion) ،
داود آنرا مسخر کرده ، یابخت خود قرار
داد ، پسرش سلیمان معبدی در آنجا ساخت
که زیارتگاه بنی اسرائیل گردید

اورفه - ش . بین النهرین ۵۵۰۰۰ جمع .
سابقاً موسوم به ادس Edesse بوده

اورگا Ourga کرسی مغولستان ،
۳۰۰۰ جمع .

اورگنج - ش . ترکستان روس ، در
دریای آمودریا ۳۵۰۰۰ جمع .

او - ف . ضمیر غایب نسبت بذوی العقول

اوائل - ع . جمع اول

اواسط - ع . میانه ها

اوان - ع . (بفتح) وقت ، هنگام

اوانی - ع . (بفتح) ظرفها

اوباش - ع . (بفتح) مردم فرومایه ، رند

اوبانگی شاری - Oubangui

Chari از متصرفات فرانسه ، در آفریقای

مرکزی ، کرسیش بانگی

اوپسالا Upsala ش . سوئد ۲۸۰۰۰

جمع . دارالفنون معتبر

اوتایا اوتاه Utah از ممالک اتازونی ،

در فلات اوتاه ۴۴۹۰۰۰ جمع . کرسیش

سالت لیک سیتی

اوتاد - ع . (بفتح) میخها ، جمع وتد

اوتار - ع . (بفتح) تارها ، زها ، جمع وتر

اوترشت Utrecht ش . هلند ،

۱۴۰۰۰ جمع .

اوتیک Utique شهری بوده در شمال

آفریقا ، نزدیک تونس حالیه

اوئان - ع . (بفتح) بت ها ، جمع وثن

اوئق - ع . (بفتح همزه و ثا) محکم تر

اوج - (بفتح) طرف بالا ، بلندی

اوجاع - ع . (بفتح) دردها ، جمع وجع

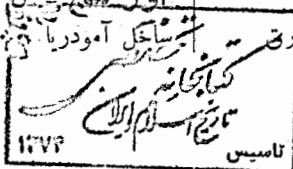
اوجب - ع . (بفتح همزه و جیم) واجب تر

اوحد - ع . (بفتح همزه و حا) یگانه

اوراد - ع . (بفتح) دعاها ، که در موقع

معین میخوانند

اوراق - ع . (بفتح) جمع ورق



اورلین Aurélien امپراطور روم از ۲۷۰ تا ۲۷۶ م. زنبوی ملکه تدمر را شکست داد، عاقبت کشته شد
اورفند - ف. (بفتح همزه و را) اورنگ؛ بمعنی مکروفریب و فروشکوه نیز گفته شده
اورنگ - ف. تخت پادشاه
اورنگ زیب - یکی از سلاطین مغول هند، (از ۱۶۵۸ تا ۱۷۰۷ م.) مردی کارآمد و کافی بود، دولت خود را ترقی داد
اوروگه Uruguay مملکت جمهوری در آمریکای جنوبی ۱۴۹۵۰۰۰ ر. جم. کرسیش موتویدنو؛ محصولات عمده: توتون، انگوروغیره؛ معادن فلزات قیمتی
اورپید Euripide یکی از بزرگترین شعراء تراژدی یونان قدیم، معاصر سقراط (۴۸۰ - ۴۰۶ ق. م.)
اوزبکستان - (جمهوری) در ترکستان روس، شامل بخارا، سمرقند، تاشکند و غیره؛ کرسیش سمرقند؛ قسمت عمده سکنه اوزبکها
اوزبکها - قبیله از نژاد توران، در حدود ترکستان روس و ترکستان افغان ساکن و بطوایف چندی تقسیم میشوند
اوزون حسن - اولین سلطان از سلسله آق قویونلو
اوستا - (بفتح همزه و او) کتاب مقدس زردشتیان، دارای حیثیت مهم مذهبی و ادبی؛ شامل چهار قسمت: ۱ - گاتاها (سرودها)، ۲ - یاسنا (مجموعه از تکالیف

مذهبی)، ۳ - وندیداد (حاوی قوانین ضد بدکاران)، ۴ - خردا اوستا (حاوی ادعیه مخصوصه)
اوستاد - ف. استاد
اوست اورت Oust - Ourt فلاتی است مابین دو دریای خزر و آرال
اوسترلیتز Austerlitz ش. مراوی؛ در ۱۸۰۵ ناپلئون اطیشیها و روسها را در آنجا شکست سخت داد
اوسط - ع. [بفتح همزه و سین] میانه‌تر
اوسح - ع. فراخ‌تر
اوصیاء - ع. [بفتح همزه و کسر صاد] جمع وصی
اوضاع - ع. جمع وضع
اوضح - ع. [بفتح همزه و ضاد] روش‌تر
اوطان - ع. جمع وطن
او فتادن - ف. افتادن، از یاد آردن
اوقاف - ع. املاک و چیزهایی که بر فقراء یا مزارات وقف کرده باشند
اوکراین Ukraine [باروسیه صغیر] از ممالک روسیه، وسعتش ۴۴۷۰۰۰ کیلومتر مربع، ۲۶ میلیون جم. کرسیش کیف، در کنار دنیپر؛ شهرهای عمده: خارکف، راستف، سمرویل، سباستوپول، ادسا و غیره
اوکلاهوما Oklahoma از ممالک اتازونی ۲۰۲۷۰۰۰ جم. کرسیش اوکلاهوما سیتی ۹۱۰۰۰ جم.
اوگاندا Ouganda از ممالک آفریقای

شرقی ، متعلق بانگلیس
اوگسبورگ Augsburg ش .

باویر ۱۵۴۵۰۰ جم .

اولی - ع . (بفتح) (اولا) سزاوار تر
اولی - ع . (بضم) (اولا) نخستین
اولاد - ع . فرزندان

اولئین Oléine ماده که در روغنها
مخصوصاً روغنهای سیال ، مانند روغن زیتون
موجود و با اکسیرین ترکیب یافته

اولتیماتوم Ultimatum آخرین
شرط ، تصمیم قطعی ؛ در سیاست بمعنی
آخرین پیشنهاد که عدم قبول آن موجب
قطع روابط دولتی شود

اولیاء - ع . (بفتح) دوستان ، نزدیکان
اوماها Omaha ش . انازونی ،
کرسی نبراسکا ، کنار میسوری ۱۹۱۰۰۰ جم .

اونیفرم Uniforme متحدالشکل
اونیورسیتیه Université دارالفنون

اوهام - ع . (بفتح) جمع وهم

اویژه - ف . (بفتح) خاصه

اویس - ع . (بضم) کرگ

اویس - (شیخ) یکی از امراء ایلخانی
از ۷۵۷ تا ۷۷۶ ه .

اهالی - ع . جمع اهل

اهانت - ع . (بکسر) کسی را خوار کردن

اهتزاز - ع . جنبیدن ؛ خوشحالی

اهتمام - ع . همت گماشتن

اهداء - ع . (بکسر) هدیه دادن

اهدار - ع . (بکسر) باطل کردن

اهر - (بفتح) ش . آذربایجان ایران
۶۰۰۰ جم .

اهرام - ع . (بفتح) جمع هرم

اهرام ثلاثه - ۳ مقبره بزرگ که مصریان
قدیم برای سلاطین خود ساخته اند ، در
نزدیکی قاهره ، بزرگترین آنها (هرم
خثویس) بارتفاع ۱۳۸ متر ، میگویند مدت
۳۰ سال صدهزار عمه برای ساختن آن
کار کرده اند

اهرم - (بفتح همزه و را) در اصطلاح
فیزیک ساده ترین ماشینها ؛ میله آهنی که
برای حرکت دادن جسم سنگین بکار میرود
اهرم نوع اول و یک چرخه خاک کشی اهرم
نوع دوم

اهریمن یا اهرمن یا آنگره مینو
مظهر تاریکی و خبائث و ناخوشی و بدی
اهل - ع . (بفتح) انس گرفتن ؛ سزاواری ؛
کسان و افراد خانواده

اهلاك - ع . (بکسر) هلاک کردن

اهم - ع . (بفتح) تشدید مهم

اهم Ohm فیزیک دان آلمانی ، در
جریانات الکتریک تحقیقاتی نموده (۱۷۸۷ -
۱۸۵۴ م .)

اهمال - ع . (بکسر) فرو گذاشتن

اهواء - ع . (بفتح) آرزو های نفس ،

جمع هوا

اهواز - ش . خوزستان ۳۰۰۰ جم .

از نقاط نفت خیز جنوب

اهیو Ohio یکی از شعبه های مهم

مبسی سی بی ، از سن سیناتی عبور میکند ،
۱۶۰۰ کیلومتر ط .

اهیو - از ممالك اتازونی ۵۷۵۹۰۰۰
جمع . کرسیش کلمبوس ، شهر عمده اش
سن سیناتی

ایا - ف . (فتح) حرف ندا ، بمعنی ای
ایاب - ع . (بکسر) بازگشت
ایادی - ع . (فتح) دستها
ایاز - (فتح) غلام سلطان محمود غزنوی
ایاصوفیه - نام مسجدی در اسلامبول ،
سابقاً از کلیساهای بزرگ عالم بوده

ایاق - ت . (فتح) پا
ایالت - ع . (بکسر) قسمت وسیعی از
مملکت که شامل چند ولایت و بلوک باشد
ایام - ع . (فتح همزه و تشدید یا) جمع یوم
ایبری - شبه جزیره بزرگ مابین اقیانوس
اطلس و دریای مدیترانه ، سلسله پیرنه
آنرا از اروپا جدا میکند ، وسعتش
۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع ، شامل دوه مملکت
اسپانیا و پرتغال

ایبسن Ibsen نویسنده نروژی ، قطعات
تئاتر متعددی تألیف کرده (۱۸۲۸-۱۹۰۶)
ایتالیا Italie از ممالك اروپای
جنوبی ، حدود : فرانسه ، سوئیس ، اطریش ،
آذربایک ، مدیترانه ؛ مملکتی است زراعتی ،
آب وهوایش معتدل ۳۶۷۴۰۰۰ رجه .
پایتختش رم ، شهرهای عمده : ناپل ، تورن ،
میلان ، پارم ، ژن ، تریت ، فلورانس ،
کاتان ، ونیز و غیره ؛ حکومت مشروطه ،

دارای دو مجلس سنا و ملی
چنانکه معروف است ایتالیای امروزه در
قدیم الایام جزء مملکت و سیم روم بوده ،
بعد از ضعف آن در مائه ۵ م . بدست
قبایل ژرمنی افتاد ، در اواسط مائه ۱۰ قسمت
شمالی ایتالیا بامپراطوری مقدس روم ملحق
گردید ، در سایر قسمتهای آن ممالك جزء
جداگانه تشکیل شد که بعدها به تصرف دول
اسپانیا ، فرانسه ، اطریش درآمدند ؛ از
۱۸۵۹ با اولویت ساردنی یگانگی ایتالیا
شروع و تا ۱۸۷۰ دوام داشت ، در ۱۸۵۹
ساردنی باتفاق فرانسه با اطریشی ها جنگ
کرد و لپارد را بدست آورد ، یوسف
گازیپالدی وطن پرست معروف ایتالیائی
در ۱۸۶۰ سیسیل و نابل را ضمیمه ساردنی
کرد ، در ۱۸۶۱ پادشاه ساردنی لقب پادشاه
ایتالیا را قبول کرد ، در ۱۸۷۰ پایتخت
به شهر رم انتقال داده شد

ایتام - ع . (فتح) جمع یتیم
ایشار - ع . (بکسر) برگزیدن ، منفعت
دیگری را بر نفع خود مقدم داشتن
ایجاب - ع . (بکسر) واجب کردن
ایجاد - ع . بوجود آوردن
ایجاز - ع . کوتاه کردن سخن
ایچ - ف . هیچ

ایدآل Idéal اعلی درجه کمال در تصور
ایداهو Idaho از ممالك اتازونی ،
۴۳۱۰۰۰ جمع . دارای معادن بسیار ،
کرسیش بوازیستی

ایدر - ف. (بکسر همزه و فتح دال) اینجا،
اکدون

ایلدون - ف. اکدون، ایشچین

ایلداء - ع. اذیت کردن

ایراد - ع. وارد کردن؛ بیان کردن

ایران - در اصطلاح جغرافیا نام فلات
وسعی است بارتفاع ۱۲۰۰ متر و
۶۰۰۰ ر ۲ کیلومتر مربع وسعت؛ شامل
ممالک ایران، افغانستان و بلوچستان

ایران - مملکتی است در جنوب غربی آسیا،
در منطقه معتدله شمالی ۳۰ ر ۶۴ کیلو
متر مربع وسعت؛ ۱۵ میلیون جمع. حدود:
از سمت شمال قفقازیه، بحر خزر، ترکستان
روس؛ از مشرق افغانستان و بلوچستان،
از جنوب بحر عمان و خلیج فارس؛ از مغرب
عراق عرب و ترکیه؛ از شمال
سلسله البرز، قله مرتفعش دماوند؛ در
خراسان هزار مسجد، آلا داغ، بینالود،
در مغرب آراغات، سبلان، سهند، قافلانکوه،
الوند، جبال کردستان؛ چهل چشمه،
زردلان، پنجه علی؛ جبال لرستان؛ کبیر
کوه، باوالین؛ در جنوب؛ زردکوه، کیلویه،
دینار و غیره؛ رودها؛ کارون، سفیدرود،
هیرمند، ارس، زاینده رود و غیره؛
دریاچه ها؛ دریاچه ارومیه، هاهوت،
بختگان، حوض سلطان؛ جزایر در خلیج
فارس؛ هرمز، لارک، قشم، هنگام،
قیس، شیخ شعیب، خارك، عبادان و غیره
آب وهوا؛ در حدود خلیج فارس و دریای

عمان بسیار گرم، در صحرای لم یزرع بادهای
گرم سمی، در دامنه کوهها و دره ها و
کنار رودخانهها معتدل، قسمتهای مرکزی و
جنوبی، داخله کویرلوت و بعضی نواحی آن
صحرا و لم یزرع و غیر مسکون؛ نباتات و
محصولات نباتی؛ تریاک، ینبه، تنباکو،
روناس، حنا، انگور، انار، سبب، گلای،
زردآلو، خرما، مرکبات، پسته، بادام،
گردو، غلات، بقولات، بید، سرو، کاج،
افاقیا، چنار، شمشاد، بلوط و غیره؛ جنگلهای
در سواحل بحر خزر جنگلهای گیلان و
مازندران و آسترآباد، در حوالی کرمانشاه
و کردستان و لرستان جنگلهای بلوط،
مایین بوشهر و شیراز جنگلهای بادام کوهی
و بلوط؛ معادن؛ آهن، مس، سرب،
زغال سنگ، نفت، طلا، نقره، احجار
کریه و غیره؛ حیوانات؛ گوسفند، گاو،
اسب، الاغ، قاطر، شتر، اقسام طیور و
ماهیها، شیر، پلنگ، ببر، گورخر، آهو،
بزکوهی، روباه و غیره؛ زنبور عسل در
اغلب دهات مخصوصا کوهپایه ها و کرم
ابریشم در بیشتر ایالات و ولایات خصوصا
گیلان، یزد و کرمان تربیت میشود؛
صنایع؛ قالی بافی در کاشان و کرمان و
عراق و شیراز و خراسان، قلمکار و
نساجی در اصفهان و یزد و غیره؛ ایالات؛
آذربایجان (شمال غربی)، خراسان و
سیستان (مشرق)، کرمان و بلوچستان
(جنوب شرقی)، فارس (جنوب)؛ شهرهای

عمده : تبریز ، مشهد ، شیراز ، اصفهان ، رشت ، بارفروش ، استرآباد ، کاشان ، یزد ، همدان و غیره ؛ بنادر : بندر جز ، یهلوی و غیره [کنار بحر خزر] مجمره ، معشور ، دیلم ، ریگ ، بوشهر ، کنگان ، طاهری ، نخیلو ، لنگه ، خمیر ، عباسی ، جاسک ، کوآر و غیره (در جنوب) ؛ سکنه : فارسها ، ترکها ، کردها ، عربها ، ارها ، تیموریها ، بلوچها ، آرامنه ، یهود و غیره ؛ مذهب رسمی اسلام ؛ حکومت مشروطه

کلمه ایران از آریان مشتق است . در این سرزمین دو دولت کوچک بود ، یکی دولت مدی ، دیگری دولت یارس ، مدها و یارسها از قوم آراین بودند که در حدود ۳۰۰۰ ق . م . بایران آمده ، دسته اول در قسمت شمال غربی و مغرب ، دسته دوم در قسمت جنوب ساکن شدند ، در ۶۵۰ ق . م . هخامنش رئیس یکی از قبایل جنوبی ایران دولتی تشکیل داد ، جانشینهای او مدتی در فارس و عیلام تحت تبعیت پادشاهان مد بسر می بردند ، سیروس ششمین جانشین هخامنش در ۵۵۰ ق . م . دولت مد را منقرض کرد و بعد لیدی و کلد و آشور را گرفته ، مملکت وسیعی تشکیل داد ، پسرش کامبوزیا مملکت مصر را مسخر کرد ، داریوش کبیر قسمتی از هندوستان و ترانس و مقدونیه را گرفت و دولت ایران بمنتهی درجه عظمت رسید ، در زمان داریوش سوم (۳۳۰ ق . م .) اسکندر مقدونی بایران لشکر کشیده ، دولت

هخامنشی را منقرض ، ایران را تصرف کرد ، بعد از فوت اسکندر یکی از سرداران او موسوم به سلوکوس بر ایران تسلط یافت و مؤسس سلسله سلوکید شد که قریب صد سال در ایران باقی ماند و بدست اشکانیان منقرض شد ، مهر داد اول و فرهاد دوم از سلاطین اشکانی ایران را وسعت دادند ، پادشاهان این سلسله ۴۸۰ سال سلطنت کردند ، بالاخره اردشیر بابکان اردوان چهارم را مقتول و دولت اشکانی را منقرض کرده ، مؤسس سلسله ساسانیان گردید ، بزرگترین پادشاهان این سلسله شاپور اول ، شاپور دوم ، انوشیروان عادل ، خسرو پرویز بوده ، ساسانیان ۴۱۵ سال سلطنت کرده ، در ۶۴۱ م . بدست اعراب منقرض شدند ، در ۲۵۳ ه . یعقوب لیث سلسله صفاری را تشکیل داد ، ۴۰ سال بعد سلسله سامانی تشکیل و مدت صد سال سلطنت کردند ، یابختشان بخارا بود ، پس از آنها سلسله غزنوی تشکیل ، سلطان محمود قسمتی از هندوستان را گرفت ، بعد از دیالمه و سلاجقه در زمان خوارزمشاهیان ایران معرض هجوم لشکر مغول ، سلطان محمد در ۶۱۶ ه . از پسر چنگیز شکست خورد ، بسیاری از بلاد ایران و ماوراءالنهر را مغول غارت ، پس از چنگیز یان و تیموریان در ۹۰۵ ه . سلسله صفوی تشکیل ، مؤسس آن شاه اسماعیل مملکت را از چنگ اجانب خلاص کرد ؛ بزرگترین سلاطین صفویه شاه عباس کبیر دست عثمانیها را از ایران کوتاه

نمود، این سلسله در زمان شاه سلطان حسین بدست محمود افغان منقرض شد (۱۱۳۵ هـ). پس از مدتی نادر شاه بزرگت به ایران را از چنگ افغانها و روسها و عثمانیها خلاص کرد، در ۱۱۵۱ هـ هندوستان را هم گرفت؛ پس از قتل نادر شاه مملکت رو به تجزیه میرفت تا کریم خان زند سلسله زندیه را تشکیل داد، این سلسله بدست آقامحمدخان قاجار منقرض و دولت قاجاریه تشکیل شد؛ در زمان فتحعلی شاه روسها بموجب عهدنامه گلستان، گرجستان و دربند و باکو و شیروان و گنجه و قراباغ را گرفته، سپس بموجب عهدنامه ترکمانچای، ایروان و نخجوان نیز با ۵ میلیون تومان بروسبه تسلیم شد؛ پس از فتحعلیشاه محمدشاه و سپس ناصرالدین شاه و بعد مظفرالدین شاه بسلطنت رسیده، مردم فرمان مشروطیت را از او گرفتند [۱۳۲۰ هـ]؛ محمد علی شاه مجلس شورای ملی را خراب کرد، آزادخواهان معزولش نموده پسرش احمد میرزا بسلطنت پذیرفتند، او نیز در ۱۳۴۳ هـ، مغلول و اینک پادشاه ایران اعلیحضرت رضا شاه پهلوی است

ایران شهر یا **ارن شهر** - نام مملکت ایران خاصه قسمت غربی آن در عهد ساسانیان **ایراوادی** Iraouaddy از شطوط هند و چین، از فلات تبت شروع، بتخلیج بنگاله میریزد ۲۰۰۰ کیلومتر ط. **ایرتیش** Irtych رودخانه‌ای است در

سبیری، شعبه ابی ۳۷۱۲ کیلومتر ط. **ایرج** - پسر فریدون، مالک ایران بود؛ بدست برادرانش گشته شد (شاهنامه) **ایرکوتسک** Irkoutsk ش. سبیری شرقی، کنار نهر آنکارا ۱۲۹۰۰۰ ر. جمه. **ایرلند** Irlande از جزایر بریتانیا ۴۳۹۰۰۰ ر. جمه. قسمت جنوبی آن مستقل و کرسیش دوبلین؛ قسمت شمالی جزء حکومت انگلستان و کرسی آن بلفاست **ایرلند** - (بحر) از اقیانوس اطلس متفرع میشود، مابین ایرلند و بریتانیای کبیر **ایروان** - ش. قفقازیه، مرکز جمهوری ارمنستان ۱۱۰۰ ر. جمه.

ایریدیوم Iridium (Ir) فلزی است سفید، سخت، شکننده؛ در ۲۳۶۰ درجه حرارت ذوب میشود **ایزابل اول** Isabelle ملکه کاستیل، در ۱۴۶۹ با فریدینان پادشاه آراگون مزاجت کرد و با اتفاق وی مسلمین را از اسپانیا خارج، انکزیسیون را ترقی داد، در ۱۵۰۴ وفات کرد **ایزد** - ف. (بکسر همزه وزا) خدا **ایزوکرات** Isocrate از رواقیین معروف آتن؛ خواستار جنگ با ایران بود، (۴۳۶ - ۳۳۸ ق. م.)

ایسلند Islande جزیره بزرگی است در اقیانوس منجمد شمالی، متعلق به دانمارک ۹۴۷۰۰ ر. جمه. پایتختش ریکیاویک **ایسی گول** Issi - Goul در پاچه‌ای در ترکستان روس

ایصال - ع . (بکسر) رسانیدن

ایضاح - ع . آشکار کردن

ایفاء - ع . وفا کردن بعد

ایفل Eiffel مهندس معروف فرانسوی ،
در پاریس برجی از آهن بارتفاع ۳۰۰ متر
ساخته که به برج ایفل معروف است ،
(۱۸۳۲ - ۱۹۲۳)

ایقاظ - ع . بیدار کردن ، آگاه کردن

ایقاع - ع . واقع کردن

ایقان - ع . یقین کردن

ایل - ت . سال ، قوم ، جماعت

ایل ارسلان - پسر آتسز ، از سلاطین
خوارزمشاهی ، از ۵۵۱ تا ۵۵۸ ه .

ایلچی - ت . سفیر

ایلخانیان - سلسله امراء که از ۷۳۶

تا ۸۱۴ ه . در عراق عرب و قسمت غربی

ایران فرمانروائی داشته ، پایتختشان بغداد ،

مؤسس سلسله آنان امیر شیخ حسن بزرگ

ایلدگز - مؤسس سلسله اتابکان فارس ،

در ۵۶۸ ه . وفات یافته

ایلی Ili رودخانه ای است در آسیای

مرکزی ، از تیانشان سرچشمه گرفته ، بدریاچه
بالغاش میریزد ۱۵۰۰ کیلومتر ط .

ایلی نوآس یا ایلی نوئیس Illinois

از ممالک اتازونی ۶۴۸۵۰۰۰ جمه .

کرسیش اسپرینگفیلد ، شهر مهم آن شیکاگو

ایماء - ع . اشاره کردن

ایمان - ع . گرویدن ، امان دادن

ایمن - ع . (بکسر هزه و میم) بی ترس

اینسبروک Innsbruck ش . اتریش

۵۵۰۰ جمه .

ایوان - ف . (بفتح) صغه ، طاق

ایوبیان - سلسله سلاطین مصر ، از

۵۴۶ تا ۶۴۸ ه .

ایونی Ionie ناحیه قدیمی در ساحل

آسیای صغیر ، یونانیها در آنجا ساکن

بوده اند ، از حیث ثروت و صنعت شهرت داشته

ایووا Iowa از ممالک اتازونی ،

۲۴۰۳۰۰۰ جمه . کرسیش دموان

ایهام - ع ، در شک و گمان انداختن و

در علم معانی آوردن کلمه که دو معنی

داشته باشد ، یکی قریب و دیگری بعید

